

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

توهم توطئه یا توطئه‌ای روشن؟

رحیم بقال اصغری (آق بایراق)

سرشناسه:

عنوان قراردادی:

عنوان و نام پدیدآور:

مشخصات نشر:

مشخصات ظاهری : ۴۶ .

شابک :

وضعیت فهرست نویسی :

عنوان دیگر :

موضوع :

موضوع :

موضوع :

شناسه افزوده:

شناسه افزوده:

شناسه افزوده:

رده بندی کنگره:

رده بندی دیویی:

شماره کتابشناسی ملی:

اطلاعات رکورد کتابشناسی:

زن در آذربایجان باستان
رحیم بقال اصغری (آق بایراق)

- ویراستار: فاطمه رحیم‌لو
- حروفچینی: هانیبه پورنقی، میترا آزادی
- صفحه‌آرایی: فاطمه رحیم‌لو
- طراحی روی جلد: خسرو حامد افتخار
- تعداد صفحات:
- سال چاپ: ۱۴۰۱
- ناشر:
- آدرس انتشارات:

فهرست

۱	مقدمه
۱۵	آتش سوزی بزرگ
۲۲	عدم حفاری
۲۳	بزرگ‌نمایی و کوچک‌نمایی
۲۴	پنهان کاری
۲۷	منتشر نشدن گزارشات
۵۵	تناقض در گزارشات
۶۰	تخریبات
۷۲	غارت و تخریب
۱۰۵	دورریزی
۱۰۸	تحریف
۱۱۱	عدم حفاری
۱۲۲	آشفته‌سازی
۱۳۴	منابع

مقدمه

صحبت از آنچه بر تاریخ آذربایجان رفته، دل شیر می‌خواهد دیدن آنچه بر آثار باستانی ما رفته است تاسف بار و ناراحت کننده است. میزان خسارتی که در صد سال اخیر بر آثار ما رفته است در هزاران سال هم قابل جبران نیست. این اتفاق هنوز به دلیل بی‌توجهی، غفلت و گاهی شیطنت هایی از سوی عواملی پنهان که دارای منافع مادی و اغراض سیاسی هستند ادامه می‌یابد. میراث فرهنگی دست تنهاست و بودجه و نیروی کافی برای مبارزه با فساد و مافیا و قاچاق را ندارد. مردم خود همچنان که قوچ‌هایشان را در وسوسه به دست آوردن طلاجات خرد و خاکشیر کردند به جان تپه‌ها و آثار نیاکان خود افتاده‌اند و بدتر از هر خارجی به کشور خود و میراث باستانی خود خیانت می‌کنند معدود انسان‌های دردمند کاری از دستشان بر نمی‌آید. این مساله را بارها تذکر داده‌ام و از سوی برخی مهمتم به توهم‌بینی شده‌ام. حال بیائید در این کتاب نگاهی گذرا بر اساس مدارک و اسناد به وقایع روی داده بیاندازیم تا به درستی قضاوت کنیم آیا این توهم توطئه است یا یک توطئه روشن و آشکار در جریان می‌باشد.

در ایران عصر پهلوی، علم تاریخ با قلم فرسائی‌ها عده‌ای از نویسندگان غربی و روسی و پیروان آنها آنچنان آلوده ی غرض ورزی‌ها شده بود که نه تنها حقوق سایر اقوام و ملل غیر خودی را نادیده می‌گرفتند بلکه حتی آن را کتمان هم می‌کردند و علیه هویت و موجودیت آنها قلم فرسایی می‌نمودند. موضوع اصلی و اساسی این است که هدف آریا محوران پیرو آنها، نه کشف رازهای پوشیده و پنهان تاریکی هزاره‌ها، بلکه کتمان آن بود. لیکن واقعیت را نمی‌توان برای همیشه در زیر پرده تزویر و دروغ پنهان نمود. در این رابطه حتی احتمال دستبرد در ترجمه‌ها نیز در بسیاری از کتاب‌ها می‌رفت. بنابر اهداف تاریخ سازی و تاریخ تراشی، عده ای از نویسندگان ایرانی هم به تقلید از عالم مسیحیت و یهودیت، سعی بلغی در ترسیم قدمت تاریخی برای برخی از اقوام کوچک منطقه داشته‌اند. در واقع هدف این تاریخ‌سازی‌ها به خاطر دنیای مسیحیت و هم نژادی و منافع ملی مشترک بوده است. دنیای غرب همراه با صهیونیسم بین‌الملل و حتی مسیحیت افراطی روی تحقیقات باستانشناسی و اشیاء عتیقه و زیر خاکی سرمایه گذاری می‌کنند تا اهداف خود را برای آینده ای دلخواه و مورد نظر ترسیم کنند (جدی، ۱۳۹۳: ۱۱).

این یک اجماع از سوی ابرقدرت‌هایی چون روس و انگلیس و ماسون‌ها بود که در پی اهداف خود بودند قدرت‌هایی که دست نشانندگان آنها چون پهلوی امکان مقابله با آن را نداشتند اما امروزه در سایه آزادی‌های بیان و پژوهش می‌توانیم از این استعمار فرهنگی سال‌های پیش پرده‌برداری کنیم تا آیندگان راه و چاره را پیدا کنند تا دردی شناخته نشود درمان نیز قابل تصور نیست.

تحولات سیاسی که چند دهه پیش در منطقه قفقاز به وقوع پیوست در کنار پیامدهای متعدد خود، زمینه مناسبی را برای انجام فعالیت‌های مشترک علمی نیز فراهم آورد. رهایی مناطق قفقاز و ماورای قفقاز از بند روسیه سوسیالیستی سبب در هم شکستن دیوار حایل ارتباطی موجود میان این سرزمین و مناطق همجوار گردید؛ دیواری که نه تنها منطقه قفقاز را در دوره حاکمیت روسیه محدود

می‌ساخت، بلکه ماهیت تاریخی، فرهنگی و قوم‌شناختی آن را نیز به سمت انزوا سوق داده بود و امروزه، با از میان رفتن استیلای سوسیالیسم و استقلال کشورهای حوزه قفقاز، آزادی‌های بیشتری را در تمامی سطوح در منطقه شاهد هستیم. بالطبع، فعالیت‌های باستان‌شناختی نیز از این وضعیت بی‌بهره نمانده‌اند. با پژوهش‌های باستان‌شناختی که در دهه‌های اخیر اجرا شده‌اند، تعارف سوگرایانه باستان‌شناسی دوران پیشین تا حدود بسیاری از این منطقه رخت بر بسته است؛ و فعالیت‌های مشترک در کنار پژوهش‌های نوین وجود یکپارچگی فرهنگی در دو سوی این مرزهای سیاسی را نیز به اثبات رسانده‌اند (بللی و بخشعلی‌اف، ۱۳۹۱: ۱۱).

در این کتاب نه تنها به آنچه از غارت و چپاول آثار باستانی و گزارشات ناتمام و پنهان‌کاری‌ها اشاره شده که در تحریف سازمان یافته فلات ایران و خاورمیانه خصوصاً تمدن‌های باستانی از سومر و اورارتو و هیتی و ماننا که تماماً آنها را تمدن‌های مرده نامیده‌اند تا از ارتباط ساکنین ترک کنونی آذربایجان با آنها جلوگیری صحبت می‌کنیم. ساخت تمدن‌های هند و اروپایی بیشتر از مسائل نژادی به جریان استعماری و اهداف درازمدت منافع اقتصادی متکی بود.

اما اصطلاح هند و اروپایی که آنرا به طور عمدۀ غربی‌ها و بخصوص انگلیس‌ها مطرح ساخته‌اند به نظر می‌رسد که کاملاً با اهداف استعماری آنها تئوریزه گردیده است و انگلیسی‌ها برای توجیه مستعمره نمودن هندوستان و ممالک همجوار، نظریه زبانی و حتی نژادی هند و اروپایی را مطرح ساختند که گویا فرقی بین هندی‌ها و غربی‌ها یعنی اروپایی‌ها بخصوص از لحاظ زبان نیست. زیرا که زبان آنها و ای بسا نژاد آنها از یک ریشه بوده و باهم روابط تنگاتنگی در گذشته‌های تاریخی داشته‌اند و دیگر وقت آن رسیده است که اروپا و هندوستان و سایر ملت‌های بین این شبه قاره و آن قاره و بخصوص انگلیس، در رابطه نزدیکی با یکدیگر قرار بگیرند و حالا اگر انگلیس حاکم بر هندوستان شده و آن مملکت عظیم را مستعمره خود نموده مسئله مهمی نیست زیرا که آنها از یک ریشه و نژادند! به تدریج این

اهداف استعماری تئوریزه می‌شود و سپس ایران را هم قاطی این جرگه می‌نمایند که زبان ایرانی‌ها (پارس‌ها) هم هند و اروپایی و یا همان هند و ایرانی بوده و نژادش نیز آریایی از نوع درجه یک است و حالا چرا کشور ایران مستعمره غرب و به خصوص انگلیس و غیره نباشد. اما اگر ۷۰٪ زبان فارسی، عربی است و بقیه ۳۰٪ آن نیز به طور عمده از زبان‌های التصاقی و غیره اقتباس گردیده است. مسئله حاد و مهمی نیست و ایرانی‌ها و بخصوص پارس‌ها نمی‌توانند با هم دینان مسلمان خود یعنی اعراب و اتراک داشته باشند. ولی می‌توانیم به نحوی از انحاء خود را با صغری و کبری چیدن به اروپائی‌ها وصل کنیم و آقایی و سروری و سیادت غربی‌ها بالاخص انگلیسی‌ها را با اشتیاق کامل قبول کنیم. نگارنده این سطور با رد هر گونه نظریه‌ها تئوری‌های نژادپرستانه و راسیستی معتقد به برابری انسان‌های روی زمین بوده و سرخ و سفید و سیاه را در چهار چوب «بنی آدم اعضای یک پیکرند» مورد بررسی قرار می‌دهد. بنابراین تا آنجائی مقدور است ما از به کارگیری آن اصطلاحات استعماری اجتناب خواهیم کرد. البته در نقل مطالب موضوع جای خود دارد و آن اصطلاح را نمی‌توان از اذهان و کتب موجود زدود (جدی، ۱۳۹۳: ۲۴۰).

از این رو نام کتاب را «توهم توطئه» یا واقعیت توطئه گذاشتم چون خود این عبارت ریشه در برنامه‌ریزی و ترویج ادبیات سیاسی دارد و به نظر می‌رسد به این حیلۀ مانع از تحقیقات مستقل در باب حقوق ملی خودمان شده‌اند.

به جرات می‌توان گفت که بازی بزرگ انگلیسی امروزه در تمام کشورها و واحدهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان در نسبت‌های مختلف دارای نفوذ می‌باشد و وقتی افرادی مثل گاری آلن در دهه‌های اخیر یا بلونت در یک‌صد و پنجاه سال پیش و حتی تجلی بیداری جامعه آمریکا در سطوح مختلف این کشور، امروز از وسعت و گستره این نفوذ فریاد سر می‌دهند، نباید تعجب کرد یا سناریوهای درحال اجرا درخاورمیانه را با «توطئه توهم» نامیدن به سادگی رد کرد و محکوم به اخبار و تحلیل‌های مضحک رسانه‌ها گردید (داغسر، ۱۳۹۹: ۱۱ - ۱۰).

به دنبال ظهور اشخاص موشکاف و متعهد در ساحت تاریخ‌پژوهی و تحلیل‌های سیاسی مجبور شدند اصطلاحی به نام «توهم توطئه» ساخته و آن را برای سیاه‌نمایی حاصل مطالعات این گونه افراد به کار برند. آنها از به کار بردن رسانه‌ها، شبکه‌های مجازی پرشمار و ابزارهای مختلف برای ترور شخصیت در مورد این گونه افراد ابایی ندارند و از آنجا که قاطبه مردم معمولی نیز علاقه چندانی به درگیر شدن در گرداب تفکر و تنقید وقایع (که در واقع در زندگی روزمره آنها دخیل است) ندارند، کار سلسله جنبانان این گونه امور سهل‌تر می‌نماید. اما گاری آلن اصطلاح خنثی‌کننده‌های این سلاح را مطرح می‌کند. او مدافعان و قلم‌فرسایان جناح استعمارگر را «طرفداران تئوری تصادف» می‌نامد (داغسر، ۱۳۹۹: ۱۲).

یکی از مسائلی که استعمار را آزار داده بود و یک پیشینه عمیق تاریخی داشت که از ترک‌های هون تا عثمانیان را در برمی‌گرفت مساله ترک‌ها بودند که در قرون اخیر با ابزار وسیع استعمار به راحتی می‌توانستند مورد تحقیر و تضعیف و الیناسیون قرار گیرند. استعمار تمام ابزار خود را برای این منظور به کار گرفت. در ایران مبدعین زبان جعلی آذری سر در آخور «ماسون» داشتند و ارتباطشان با این محافل اظهر من الشمس است.

عباس اقبال آشتیانی در سلسله مقالاتی با عنوان «زبان ترکی در آذربایجان» در روزنامه اطلاعات نوشت: چه کسی آثار غنی و جهانگیر فردوسی، سعدی، مولوی و حافظ را با وراجی مهجور و ناهنجار غارتگران ترک عوض می‌کند؟ (مرشدی‌زاده، ۱۳۸۳: ۲۱۹)

رودر رو قرار دادن دو اتنیک و مسخ هویت ترکی شمال‌غرب ایران گذشته از هدف اول می‌توانست به قطع ارتباط تاریخی دنیای ترک نیز منجر شود از این‌رو اهمیت آذربایجان در ایران به مراتب بیشتر بود.

محمود افشارنیز با تکرار این مطلب که آذربایجانی تنهاگویی از گویش‌های ایران زمین است و نمی‌تواند به عنوان یک زبان اساس ملیت به حساب آید، نوشت: اساس ملیت ایران باید استوار

بر تاریخ، ترکیب نژادی، بالاتر از همه خصوصیات مردمانش باشد!
(مرشدی‌زاده، ۱۳۸۳: ۲۱۸؛ محمودافشار، «یک پاسخ» دنیا، ۶ آبان
۱۳۳۴)

سیدضیا نیز در روزنامه وابسته به خود «کوشش» تاکید کرد که فارسی باید همچنان زبان درسی در کلیه مدارس دولتی باشد، زیرا ترکی صرفاً یادگار شومی است از مغولان وحشی که به ایران هجوم آوردند و سراسر خاورمیانه را عرصه غارت و تاخت و تاز خود قرار دادند (مرشدی‌زاده، ۱۳۸۳: ۲۱۹؛ «آذربایجان ایران است، ایران آذربایجان»، کوشش، ۴/مهر/۱۳۳۴).

روزنامه اطلاعات نیز سرمقاله‌ای با عنوان «آذربایجان کانون وطن پرستی ایران است» اعلام کرد که ترکی زبان بومی آذربایجان نیست، بلکه گویشی بیگانه است که مهاجمان مغول و تاتار بر این منطقه تحمیل کرده‌اند (همان).

این نکته که زبان فارسی معادل ایرانی بودن، وطن پرستی، ترقی خواهی، تمدن، فرهنگ و همه مظاهر نیکی باشد و زبان ترکی، زبانی غیر ایرانی، وحشی و غارتگر معرفی شود نه در برنامه‌های پیچیده و غیرمستقیم که به صورت عیان توسط این شبکه در ایران پی‌گیری می‌شد و امروزه نیز توسط عوامل نژادگرای آنها به مخاطب دیکته می‌شود.

از این رو ریشه‌های این زبان در ایران نیز طبق یک برنامه منظم با بودجه دولتی و با آورده نفت و دست نشانندگان پهلوی باید مورد انکار، تحریف و پنهان کار قرار گیرد. یکی از بزرگ‌ترین تمدن‌های آذربایجان یعنی مانناها که در سطح آشوریان و حتی در مقاطعی غالب بر آنها بودند فاقد زبان و کتیبه معرفی شده است. گزارشات جسته و گریخته از روستائینی که آثاری از این دوران به دست آورده‌اند نشان می‌دهد آنها دارای خط میخی و زبان ترکی بودند که به درستی تحقیق نشده است به شکلی که حتی فردی مثل فون کروفرود نیز صدایش درمی‌آید:

فون کروفرود: آیا این تصور منطقی است که مانهاها کاتبی برای ثبت و ضبط امور بازرگانی و اقدامات سیاسی خود نداشته‌اند؟ حتی با فرض این که آنها بخش اعظم نوشته‌های خود را روی مواد بی‌دوام نوشته‌اند، آیا آنان هرگز چیزی روی مواد بادوام تر نظیر گل یا سنگ ننوشته‌اند؟ تا کنون از حسنلو هیچ سند مکتوبی کشف نشده است، اما آیا این امکان ندارد این امر تصادفی باشد؟ یادآوری می‌شود که پروفیسور مالووان در سومین روز حفاری‌های خود به خط میخی فاصله داشت، اما تقدیدر چنان بود که سه سال بعد آنها را کشف کند!

با گذشت بیش از چهار فصل حفاری در حسنلو، نام باستانی این شهر هنوز معلوم نیست. بزرگ‌ترین و ارزشمندترین دفینه‌ای که حفاران این محوطه در آرزوی آن هستند اسناد مکتوب است. تا به امروز، به استثنای چند کارگاه در تپه جانیی واقع در بخش جنوب‌غربی ارگ، کارگاه‌های محدودی کاوش شده‌اند. آیا از بخش شمال‌غربی، که احتمال حفاری آن در فصول بعدی بیشتر است، اسناد مکتوبی کشف خواهد شد؟ (گروه مولفان، ۱۳۹۰: ۹۲ / ۱)

چنین مواردی نشانگر یک پنهان کاری جدی هویتی و البته عمومی است که جواب‌های آن در آینده معلوم خواهد شد.

دکتر محمدقلی مجد در پیشگفتار کتاب ارزشمند خود، «از قاجار به پهلوی» که با استناد به اسناد موجود در بایگانی وزارت امور خارجه آمریکا نگاشته است، نسبت به عدم استفاده برخی از تاریخ پژوهان دوره ظهور پهلوی از اسناد آمریکا و استناد آنها به اسناد وزارت خارجه بریتانیا ابراز تعجب کرده و البته درصدد یافتن پاسخی برای علت آن برآمده است. «طرفه آنکه اسناد وزارت جنگ انگلیس درباره ایران در طی سال‌های ۱۹۳۱-۱۹۱۴ هنوز درحالت طبقه‌بندی قرارداد دارد و اعلام شده که تا سال ۲۰۵۳، علنی نخواهد شد» (مجد، ۱۳۸۹: ۱۱).

نویسنده پیش گفتار برای کتاب دکتر محمدقلی مجد در ادامه، سوالی مطرح می‌کند: «پرسش بعدی این است که انگلیس چه چیزی را می‌خواهد پنهان کند؟» (همان، ۱۲)

تخریب آثار تاریخی در بامیان افغانستان توسط طالبان در سال‌های اخیر، تخریب آثار آشوریان و سومریان در عراق توسط داعش، بمباران‌های سازمان‌یافته و زمینه‌سازی برای غارت آثار جدیدی که می‌توانند در مورد این هویت ساکنین فلات ایران مواردی را روشن کنند به شدت و حدت در دهه‌های اخیر ادامه دارد.

در سال ۱۸۴۵ به سبب جنگ کریمه وقفه‌ای در فعالیت‌های عتیقه‌جویی در بین‌النهرین پیش آمد. به دلایل متعدد عتیقه‌جویان غربی عملاً نمی‌توانستند به فعالیت تخریبی خود در بین‌النهرین ادامه دهند، با وجود این، در این دوره با تشویق خارجی‌ها کارگران بومی عتیقه‌جو فعالیت‌های خود را افزایش دادند و بدین ترتیب فروش اشیاء یافت شده از حفاری‌های غیرقانونی یکی از مهم‌ترین درآمدهای روستاییان به شمار می‌آمد. این وضعیت تا اواخر قرن نوزدهم ادامه داشت. تمام اشیاء عتیقه‌خرداری شده از روستاییان به طور قاچاق به خارج از عراق منتقل می‌شد. از این نظر بسیاری از اشیاء بی‌نظیر و منحصر به فرد که نمونه آنها حتی در موزه ملی عراق وجود ندارد، در موزه‌های کشورهای اروپایی به ویژه فرانسه، انگلیس آمریکا نگهداری می‌شود. در عین حال بعد از افتتاح اولیه موزه ملی عراق در سال ۱۹۲۳ و گسترش بعدی آن در سال ۱۹۶۳ بسیاری از یافته‌های باستان‌شناسی هیئت‌های خارجی و باستان‌شناسی بومی در ساختمان جدید موزه ملی عراق نگهداری می‌شدند. سقوط صدام حسین، دیکتاتور سابق عراق، بار دیگر زمینه‌های غارت میراث‌های فرهنگی بین‌النهرین را فراهم ساخت. موزه ملی عراق با وسعت ۴۵ هزار متر مربع زیربنا که تا آن زمان یکی از غنی‌ترین و معتبرترین موزه‌های جهان به شمار می‌رفت مورد تهاجم و غارت قرار گرفت. از سرنوشت بسیاری از اشیاء نفیس آن هنوز خبری در دست نیست. در حال حاضر نفیس‌ترین و شاخص‌ترین اشیاء باستانی بین‌النهرین در موزه‌های بریتانیا، آسمولیان (آکسفورد)، لوور فرانسه، برلین آلمان، زوریخ سوئیس، استانبول ترکیه، بمبئی (هندوستان)، متروپولیتن آمریکا، نیویورگ، شیکاگو، پنسیلوانیا، بوستون، کلیولند و بیل نگهداری می‌شوند (طلایی، ۱۳۹۰: ۱۳).

موزه‌داران نقش پیاده نظام را دارند و نقش سیستم جهانی برای اهداف استعماری

در پس پرده نهفته است.

در مدت حداقل دوازده دهه هدف اصلی کشورهای استعمارگرا با استفاده از تمام امکانات سیاسی، اقتصادی و نظامی یافتن اشیاء شاخص و انتقال آنها به موزه‌های کشورهای خود بوده است. این گونه از فعالیت‌های غارتگرانه عتیقه‌جویی خسارت‌های جبران ناپذیری به میراث‌های فرهنگی و سامانه‌های باستانی بین‌النهرین وارد کرده است و از این رهگذر بسیاری از محوطه‌های باستانی معدوم شده‌اند. غارتگران در دوره زمانی دوازده دهه توانسته بودند موزه‌ها خود را از اشیاء و آثار نفیس فرهنگ‌های دوره تاریخی بین‌النهرین انباشته سازند (طلایی، ۱۳۹۰: ۲۸).

شاید بتوان نقش و جایگاه کشورهای مختلف غربی را در باستان‌شناسی بین‌النهرین با معیار قرار دادن تعداد محوطه‌های کاوش شده به وسیله آنان و نیز تعداد فصل کاوش سنجید. تشکیلات و نهادهای باستان‌شناسی مرتبط با انگلیس از اوایل قرن نوزدهم تا پایان قرن بیستم حداقل در ۶۵ محوطه باستانی بین‌النهرین با ۱۹۵ فصل کاوش شرکت داشته‌اند. امریکا که در اواسط قرن نوزدهم به تدریج وارد عرصه باستان‌شناسی بین‌النهرین شده بود تا دهه‌های پایانی قرن بیستم کاوش ۶۸ محوطه باستانی بین‌النهرین را طی ۶۸ فصل کاوش به عهده داشته است. باید یادآوری کرد نقش نهادهای باستان‌شناسی مرتبط با کشور آمریکا در سال‌های بعد از جنگ دوم در بین‌النهرین زیادتر شده بود. به ویژه در زمینه کاوش‌ها و بررسی‌های محوطه‌های پیش از تاریخ بین‌النهرین، فرانسه که از اوایل قرن نوزدهم تا اوایل قرن بیستم نقش پر رنگی در فعالیت‌های عتیقه‌جویی بین‌النهرین داشته است، تمایل چندانی به فعالیت‌های باستان‌شناسی بین‌النهرین بعد از تصویب قانون عتیقه‌جات نداشته است. از این نظر نهادهای مرتبط با باستان‌شناسی فرانسه در ۱۸ محوطه باستانی و در چهارچوب ۵۰ فصل کاوش در بین‌النهرین شرکت داشته‌اند. در عین حال باستان‌شناسان آلمانی که در دهه‌های اولیه قرن نوزدهم در بین‌النهرین فعالیت چشمگیری نداشته‌اند تاکنون در حفاری ۲۴ محوطه باستانی بین‌النهرین با ۹۳ فصل حفاری شرکت داشته‌اند.

از دیگر کشورهای غربی که ردیابی در باستان‌شناسی بین‌النهرین از خود باقی گذاشته‌اند می‌توان از دانمارک با حفاری سه محوطه، هلند یک محوطه، ایتالیا سه محوطه باستانی و لهستان یک محوطه باستانی یاد کرد. یادآوری می‌شود که بیشتر کشورهای یاد شده در نیمه دوم قرن بیستم وارد عرصه باستان‌شناسی بین‌النهرین شده‌اند (طلایی، ۱۳۹۰: ۲۸).

تمرکز بر روی برخی از این تمدن‌ها و بی‌توجهی به تمدن‌هایی دیگر که در این میان در راستای چنان امیالی نیست در مقایسه با رویکرد دوگانه در رابطه با تمدن هخامنشیان و ایلامیان به چشم می‌خورد. به صورت علنی و آشکار محوطه‌های ایلامی تخریب و غارت می‌شود با بیل و کلنگ این آثار را نابود می‌کنند و از ترجمه و رمزگشایی زبان ایلامیان طفره می‌روند.

بقایای فرهنگی آریامهری در ادامه همان سیاست هنوز هم با مطرح شدن تمدن درخشان ایلامی به شدت می‌ستیزد (رحمانی‌فر، ۱۳۹۵: ۴۸).

بنا به نوشته برخی از منابع موجود گویا خود اهالی ایلام کشور خود را هلتمتو (Haltmtu) یا هلتمتی به معنی سرزمین مقدس یا سرزمین خدایان می‌نامیدند (رحمانی‌فر، ۱۳۹۵: ۴۹).

به نظر می‌رسد این کلمه ارتباطی با کلمه خالدی خدای اورارتویی داشته باشد. چنین جلوه‌های روشنی در رابطه با زبان و هویت ایلامیان و نقش آن با تمام تمدن‌های پیش از هخامنشیان که مرده معرفی می‌شوند چیست؟ این شیوه اگر در رابطه با تمدن‌های دوردست جواب بدهد و تمدن‌های اخیر را شامل نشود می‌توان از تحریف استفاده نمود.

به خصوص امروزه که امکان دیدن حقایق وجود دارد، لازم است که نتایج برخی از بررسی‌ها بازگو شود مثلاً برخی از اروپاییان با اهداف خاص و اشتباه اسکندر بزرگ را یک شخص مدنی و جهانگشا

معرفی کرده و آتیلا را که حداقل دو بار رم را از آتش‌سوزی و نابودی نجات داد، شخصی بربر و وحشی نشان دادند. در هر حال وقتی موضوع بحث اقوام ترک می‌باشند عموماً مورخین و محققین غربی با دیدی منفی و همراه با تعصبات دینی و احساسی به این مورد برخورد می‌کنند مطلب فوق نه تنها برای دوره‌های گذشته که همراه با اطلاعات کم و ناقص است تصدیق می‌کند حتی برای دوره‌های معاصر نیز مصداق دارد (گورن، سومر و گروسه، ۱۳۹۷: ۲۷-۲۸).

حتی در مناطق شمال مرکزی ایران نیز وضعیت چنین است. گزارش‌ها منتشر نمی‌شوند و نتایج در اختیار پژوهشگران قرار نمی‌گیرند.

در منطقه شمال مرکزی ایران، بررسی‌های باستان‌شناسی هم صورت گرفته است. گرچه نتایج این بررسی‌ها اغلب منتشر نشده است، نتایج منتشر شده می‌توانند به مثابه اطلاعات تکمیلی مورد استفاده قرار گیرند (کابلی، ۱۳۷۸).

این محوطه‌ها در آذربایجان به حدی بی‌شمار هستند که در کتاب «تپه‌های باستانی آذربایجان» در مورد آنها یک لیست خلاصه و ابتدایی تهیه کردم.

ویرانه‌های شهرهای باستانی در پهنه‌ی دشت‌ها و دره‌های کوهستان‌های شمال غرب ایران گسترده شده‌اند. این ویرانه‌ها به صورت تپه‌های بزرگ و متروکی هستند که همانند لاک پشت بر روی محوطه‌های باستانی آرمیده‌اند. هر یک از آنها اسرار زندگانی و مرگ خود را در دل خویش نهفته دارند. این ویرانه‌ها یادگاری از مباهات و توانمندی مردمان سازنده‌ی آنها و گواهی بر سرنوشت آنان هستند (هنری دایسون، ۱۳۸۹: ۲۱).

نقش روس نیز در این بازی کمتر از غرب نبود اتنیک ترک‌ها در روسیه هم به عنوان یک معضل هم به عنوان داعیه دارانی بودند که در بازی ساخت «زبان آذری» این دولت نیز یک نقش تکمیل کننده بازی کرد در کتاب تاریخ آذربایجان از دوران باستان تا ۱۸۷۰ می‌خوانیم:

ظهور ترک‌های آذربایجان در صحنه تاریخ به عنوان یک خلق، یکی از موضوعاتی است که در علم به رغبت بزرگ سبب شده لیکن بعضی از مورخین تا امروزه این موضوع را نه این که از نظر علمی بلکه از نظر سیاست امپراتوری موروثی مورد توجه قرار داده‌اند. آنها سعی دارند که ظهور خلقت یک ملت کامل را از زاویه امپراتوری مرکزی و بر اساس سفارشات آن مطرح کنند. مثل این که موضوع خلقت و ظهور آذربایجانی‌ها دانشمندان مسکو و سن پترزبورگ را بیش از دانشمندان و اهل علم بومی ناراحت کرده است. این موضوع به هیچ وجه نمی‌تواند تصادفی باشد. این مرکز که قصد اجرای سیاست گسترده خود در تمام زمینه‌ها را داشت، در نظر داشت که خلق‌های تحت نفوذ خود را بر اساس خواسته‌های خود قالب‌ریزی و هدایت کند. به دنبال چنین قالب‌ریزی و مسخ اجتماعی، می‌بایست هر یک از نوظهوران آذربایجان خود را نه این که از نژاد و نسل ترک بلکه از ریشه ایران - قفقاز تصور کرده و به آن باور می‌کرد. نسل فوق باید خون، نژاد، نسل، هویت و تمام هستی خود را از دست داده و خود را فرزند اجتماع از خود بی‌خود و بیگانه بدانند. در زبان ترکی قدیم به چنین افرادی بوزوق - از هم پاشیده گفته می‌شد (گروه مولفان، ۱۳۹۷: ۱۸۸).

همین مسله در مورد مادهای آذربایجان هم صادق است. یک تمدن والا که در کتیبه‌های همسایگان معرفی شده و دارای ساز و کار جنگی و حکومت بود. حال چگونه باید پذیرفت چنین تمدنی حتی حساب اسبان خود در جایی ثبت نکرده است.

ا.م. دیاکونوف از کمی منابع و فراوانی حدسیات نویسندگان و مورخان سخن رانده و می‌گوید: «هنوز در قلمرو مادی‌ها باشد در دست نیست» پیرنیا هم عین همین مطلب را به صورت زیر بیان کرده است: «از شاهان ماد تا حال کتیبه‌هایی هم به دست نیامده، که بتوان راجع به زبان و خط آنها استنباط‌هایی کرد» (رحمانی‌فر، ۱۳۹۵: ۶۹).

این دانشمندان به وسایل گوناگون آثار و علامات وجود زبان هند و اروپایی را در سرزمین ماد بزرگ جلوه داده و از روی قصد از اهمیت

این حقیقت می‌کاستند که پیش از ورود هند و اروپاییان صحرائشین و خانه به دوش، در اراضی مزبور، فرهنگی عالی و دولتی متکامل (مثلاً در سرزمین ماننا) وجود داشته و این خود در تکامل تاریخی نورسیدگان که سطح رشدشان پست‌تر بود موثر واقع گشته حرف بر سر این است که دانش غرب به اهمیت قبایل مزبور در تاریخ جنبه اطلاق داده و و قسمت و علو فرهنگ محلی را که نورسیدگان جذب کردند مسکوت گذاشته و اعلام کرد که جمله دیگر اقوام محکوم به وجود خارج از تاریخ می‌باشند (رحمانی‌فر، ۱۳۹۵: ۷۰).

اما گروه دیگری که مورد تکریم و تمجید اروپائیان واقع شدند و با وجود تمام سوالات در مورد آنان نقش تمدن‌ساز در مقابل مسلمانان به اصطلاح آنها اعراب یا مسلمانان تمدن‌سوز پیدا کردند، ساسانیان بودند. ساسانیان در اصل برخلاف آنچه معرفی شده خود از نابودگران تمدن‌های ماقبل بودند.

ساسانیان پس از اضمحلال حکومت اشکانی به نحوی منظم و حساب شده به نابودی و محو آثار مادی و معنوی قوم پارسی کمر بستند. (بیانی، ۱۳۹۳: ۵۸). سلسله ساسانی با تکیه بر تعصب و تنگ نظری خاص حکومتی، آثار و روایات مربوط به اشکانیان را چنان محو و نابود ساخته اند که در «خداینامگ» سندی که مبنای کار فردوسی بزرگوار و امین باشد، نامی از این سلسله نبوده و سرگذشتی به دست استاد بزرگوار طوس نرسیده تا در شاهنامه همیشه جاوید خود از این قوم یاد کند (احمدی و اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۱: ۲۶ - ۲۵): (رحمانی‌فر، ۱۳۹۵: ۸۴).

برخلاف روایتی که اعراب و مسلمانان را تمدن‌سوز معرفی می‌کند در حالی که دلایل مثلاً باستان‌شناسی وجود چنان رخدادی را در تخت جمشید رد می‌کند؛ اما دقیقاً برخلاف چنین ترویجی این ساسانی‌ها و هخامنشیان بودند که تمدن‌سوزی کرده‌اند و اسناد باستان‌شناسی آن را اثبات می‌کند.

پیرنیا در مورد آشفتگی تاریخ مکتوب اشکانیان در ایران باستان می‌نویسد: اولاً معلوم نیست که تاریخ این دوره را اینها نوشته بودند و

بعدها مفقود گشته و یا اصلاً ننوشته بودند. ثانیاً اگر هم نوشته بودند ظن قوی بر این است که در دوره ساسانی که پارتی‌ها و اشکانیان مغبوض این سلسله بوده‌اند. نوشته‌ها از میان رفته (پیرنیا، ۱۳۶۲: ۳/ ۲۱۹۹): (رحمانی‌فر، ۱۳۹۵: ۸۷).

دکتر محمدزاده‌صدیق در این رابطه می‌گوید: ستمی که در دوره طاغوت بر آذربایجان رفت، در همه ابعاد و جهات فرهنگی این سرزمین کهن تاریخ و دیرین دوران، تاثیر مخرب و ویرانگر بر جای گذاشت، گرچه دسائس و فتن گونه‌گون شاهنشاهی هیچگاه نتوانست ناموس مذهبی و غیرت دینی را در آذربایجان لکه‌دار سازد، اما در ضربه زدن به کل به هم بستهی نوامیس ملی و تاریخی سرافرازان این دیار نقش موثری بازی کرد. دستان آلوده به خون تحریف‌گران و شاه ستایان تاریخ‌نگار باز گذاشته شد که آب هزار دره را به هم بریزند و برای آذربایجان تاریخ بنویسند. این تاریخ‌نگاران شاهنشاهی صهیونیست روش، فرضیه‌های پوچ تاریخی خویشان را بر پایه گرایش‌های شوونیستی پهلوی بنیان نهادند و آنچه در علم تاریخ‌نگاری «ضد تاریخ» می‌نامیم برای فرزندان سرافراز ایرانی اوغوزان و آذان تدارک دیدند که متأسفانه در اثر بی‌اعتنایی برخی از مسئولان جمهوری اسلامی، پس از انقلاب نیز بسیاری از تئوری‌های تحریف‌شده‌ی آنان در کتاب‌های درسی القا و تزریق می‌شود. قلم من عاجز از بیان عمق ستم عالم نمایان چاپلوسی است از زاویه‌های گوناگون خصمانه به تاریخ این سرزمین نگریسته‌اند و با نشخوار ادعاهای پوچ همدیگر را برای ما «تاریخ» نوشته‌اند (رحمانی‌فر، ۱۳۹۵: ۷).

عمله‌های استعماری بیش از آنچه مفید به حال تاریخ ما باشند، در پی اضمحلال و تحریفات گوناگون بوده‌اند. هیئت‌های رنگارنگ خارجی در اینجا ه می‌کردند؟ از سیصد سال قبل در پی چه بودند؟ مگر ما در اروپا تپه‌های آنها را بدون اجازه و نظارت آنها کاوش کرده و گزارششان را محرمانه طبقه‌بندی شده نگه داشتیم؟ هر جایی که توانستند را غارت کردند. تک و توک اشیاء بسیار ارزشمند چون جام حسنلو هم که خارج شده در پی تصادف بوده و اگر کارگر حسنلویی آن عصر سکوت می‌کرد و تحت تاثیر وعده‌ی آنان بود امروز حتی آن جام را نداشتیم. آنها حتی نحوه

کلنگ زدن آقای محمد سایه جام را که هزاران بار روایت کرده را نوع دیگری تحریف می‌کنند. گرچه این تحریف هم یک شیطنت آمیخته به سرقت را تداعی می‌کند: نقل قولی از مایکل دانتی نشان می‌دهد که بنا به دلایلی که برای ما معلوم نیست گزارشات سری از پروژه حسنلو تهیه می‌گردد.

او (دایسون) به همراه دستیارانش تئودور کایلر، یانگ و چارلز برنی، شروع به زدودن خاک از روی استخوان‌ها می‌کند و به ناگهان تکه‌ای از طلا پدیدار می‌گردد. «با این تصور که یک النگو است، من به کشیدن قلم مو ادامه دادم. همچنان که نقره به یک نوار و به یک ورقه و سپس به یک جام زرین تبدیل می‌شد، چشمان ما از بهت و حیرت بزرگ‌تر و بزرگ‌تر می‌شد. آن را به آرامی از میان استخوان‌های بازو بلند کردم، داخل پیراهنم گذاشتم و به جایی رفتم که منشی هیئت، کارولین دوسکر، در حال پرداخت مزد کارگران بود. ظرف را بیرون آوردم و بالای سرم بردم: «بچه‌ها اینه - کشف الکشف!» با دیدن تلائو طلا در هنگام غروب، آنان ناباورانه به آن خیره شدند. آن را «بی‌بی» نامیدیم. پیش از آن که بی‌بی را جهت تامین امنیت آن به گاو صندوقی بسپاریم، آن را شستیم و با نوشیدنی پر کردیم. سپس همگی با گفتن «از لب‌های ماناها تا لب‌های ما» از آن نوشیدیم (60: 1959، Life)، (صدرایی و علیون، ۱۳۹۶: ۹۴).

آتش‌سوزی بزرگ

بگذارید از ابتدا شروع کنیم از زمانی که اولین اتفاقات گنگ در قبل میلاد روی دادند و به نوعی هنوز این رخدادها رمزگشایی نشده‌اند. تمدن‌های سوخته آذربایجان گرچه می‌تواند برخی در یک رویداد طبیعی آتش گرفته باشد یا در برخی جنگ‌های غافلگیر کننده آتش زده شده باشند اما همزمانی این آتش‌سوزی‌های بزرگ در سراسر آذربایجان انگشت اتهام را به واقعه «استر» تا «اشور» و «پارس» دراز می‌کند. امری که به این زودی اثبات نخواهد شد و نوادگان این تمدن‌ها حاضر به پذیرش چنین ننگی نخواهند بود.

این که چنین رویدادی توسط چه کسی انجام شده مدت‌هاست سوال باستان‌شناسان

و تاریخ‌نگاران است. در تلاش‌های ناموفق دوست داشتند این عامل را اورارتویی‌ها معرفی کنند یا سکا‌های [ایش اغوزها] همگونی که با توجه به سابقه آبادانی و عمرانی و همزبانی با این اقوام چنین امری ناممکن به نظر می‌رسد. حتی اورارتویی‌هایی که مسبب این آتش‌سوزی‌ها هستند خود قربانی بوده‌اند و این آتش‌سوزی را گاهی به سکا‌ها نسبت می‌دهند.

شهر و قلعه «تئیشابینی» که توسط روسای دوم ساخته شده بود، در اواخر سده هفتم ق.م به دست سکا‌ها افتاد و ویران شد. در حفاری‌هایی که در اینجا انجام شده، تیر و کمان‌های سکا‌ها و اجساد مدافعان دژ پیدا شده است. همچنین گمان می‌رود که شهر «روساهینیلی» که باز هم توسط روسای دوم ساخته شده بود، در اواخر سده هفتم ق.م و اوایل سده هشتم ق.م، توسط سکا‌ها ویران شده است. حریق و ویرانی سقف‌ها، موجب پختن آجرهای دیوارها شد. یافت شدن لایه ۳۰ سانتی‌متری خاکستر در اثناء حفاری‌ها، شدت حریق را نشان می‌دهد. پس از حریق و ویرانی، دیگر اسکان جدید در توپراق قلعه ممکن نشد (زارع شاهمرسی، ۱۳۹۵: ۸۵).

دلیل این امر لباس‌های مشابه سکا‌های با اورارتو و آشور بود. اما چنین امری محدود به چنین منطقه‌ای نیست.

بالاخره چه کسانی حسنلو را تخریب کرده‌اند؟ در قرن نهم ق.م پادشاهان آشوری مرتب به منطقه‌ی دریاچه‌ی اورمیه لشکرکشی کرده‌اند. البته، معلوم نیست آنان چه سیاست‌هایی را در این منطقه دنبال می‌کردند. با این حال، از همین لشکرکشی‌های مکرر و نیز تداوم کاربرد اسامی مکان‌هایی چون گلزانو و زاموای داخلی روشن است که این منطقه هنوز از سطحی از استقلال برخوردار بود. در اواخر قرن نهم ق.م زمانی که اورارتوها، با استفاده از ضعف موقتی دولت آشور، منطقه‌ی دریاچه‌ی اورمیه را اشغال و حاکمیت خود را در آن جا تثبیت می‌کنند شرایط دگرگون می‌شود. این منطقه از اهمیت استراتژیکی قابل ملاحظه‌ای برای دولت اورارتو برخوردار

بود. اورارتوها بدون نابودی جمعیت محلی یا منابع اقتصادی آن به سرعت آن را به پایگاهی برای اشغال سرزمین مانها و مناطق مجاور تبدیل می‌کنند. منطقه‌ی دریاچه‌ی ارومیه ضمیمه‌ی دولت اورارتو می‌شود. نحوه‌ی تخریب هولناک حسنلو و ویرانی نواحی پیرامونی آن، که به اورارتوها نسبت داده شده و به اواخر قرن نهم ق.م تاریخ‌گذاری شده است. با الگوی عمومی سیاست‌های اورارتوها که در کتیبه‌ها و شواهد باستان‌شناختی ثبت شده است هم خوانی ندارد. اورارتوها بیش از سی دژ در ساحل غربی دریاچه‌ی ارومیه احداث کرده‌اند. نهرها و باغ‌های شکوفا، کاخ‌ها و دژها آن چیزی است که سارگون دوم در سال ۷۱۴ ق.م در این منطقه یافته و در نامه‌ی خود به خداوندگار آشور توصیف کرده است (مدودسکایا، ۱۳۸۹: ۱۸۴).

استقرار دوره‌ی چهارم حسنلو دوبار در آتش سوخته است. آتش‌سوزی اول که سبب شکل‌گیری نهشته‌های موجود بین فازهای پ و ب دوره‌ی چهارم شده است تنها صدمات جزئی به بار آمده بود. احتمالاً اورارتوها - به شرط تسلیم شدن به موقع ساکنان محوطه و پیشنهاد خراج درخور - علاوه بر اجتناب از ویرانی شهر حاکم محلی را نیز در مقام خود ابقا کرده‌اند. پس از آن تغییرات مهمی در جامعه‌ی حسنلو ایجاد نشده و این شهر تحت نفوذ سیاسی اورارتوها، که تبلور آن را می‌توان در احداث دژهای پرشمار دید، به حیات خود ادامه داده است. در منتشرات قبلی به موضوع وجود عناصر فرهنگی اورارتویی در برخی از یافته‌های حسنلو پرداخته شده است. به نظر می‌رسد این یافته‌ها باید به قرن هشتم ق.م منتسب شوند نه به قرون یازدهم تا دهم ق.م نابودی پایگاه دولت اورارتو در ارومیه به دست آشوریان نه تنها به حضور سیاسی اورارتوها در این منطقه خاتمه داده است بلکه به ریشه‌کن شدن فیزیکی ساکنان بومی منطقه، نابودی شهرهای آنان و تخریب تمامی منابع مرتبط با شکوفایی اقتصادی نیز انجامیده است. سارگون «در خشم قلبی خویش» شبکه‌های آبیاری، باغ‌ها، مزارع و شهرها را ویران کرده است. سرنوشت خود حسنلو گواهی

است بر عصبانیت اشغال‌گران: شهر به آتش کشیده شده و به تلی از خاکستر تبدیل می‌شود و نواحی مجاور آن به کلی ویران می‌گردد. پس از این حادثه برای چند دهه سکوتی در آنجا شکل نمی‌گیرد (مدودسکایا، ۱۳۸۹: ۱۸۶).

در سایر شهرهای هم‌جوار ماناها هم مسببان اورارتوها نبودند. مگی می‌گوید: «هیچ داده‌ی مستقلی در تایید ادعای تخریب دین‌خواه تپه به دست اورارتوها وجود ندارد» (مگی، ۱۳۸۹: ۲۵۲).

وجود ادوات جنگی در دوره‌ی چهارم ب حسنلو را که احتمالاً ملهم از اورارتو هستند (سرگزا و کلاخودها: دایسون و ماسکارلا، ۱۹۸۹: ۱۹) می‌توان گواهی بر وجود پادگان اورارتویی کوچک در داخل حسنلو دانست که وفاداری ساکنان محلی را به متصرفان محوطه تضمین می‌کرد (مگی، ۱۳۸۹: ۲۵۲).

شمال خراسان نیز شاهد یک آتش‌سوزی عمدی است؛ گویا به نظر می‌رسد سابقه چنین تهاجمی در جریان بوده است.

در حصار IIIB و یاریم تپه آثار تخریب کشف شده که به صورت آتش‌سوزی و وجود لایه‌های انباشته خاکستر است. از این منظر به نظر می‌رسد حمله فوق فراگیر بوده و تمام منطقه را دربر گرفته است. براساس شواهد، حمله دیگری در اوایل هزاره دوم ق.م در حدود سال ۱۷۰۰ صورت گرفته که این حمله تعیین کننده بوده و در نهایت به فرهنگ‌های عصر مفرغ منطقه خاتمه داده است. شواهد و آثار این حمله ویرانگر در دوره حصار IIIC (فوقانی‌ترین دوره فرهنگی تپه حصار) به روشنی دیده می‌شود. به طوری که آثار سوختگی و آتش‌سوزی عمدی را در سرتاسر محوطه می‌توان به صورت ساختمان‌های سوخته مشاهده کرد. بسیاری از محوطه‌های باستانی منطقه بعد از این حمله متروک شده‌اند (طلایی، ۱۳۸۵: ۱۱۶).

تپه حصار دامغان از جمله محوطه‌های باستانی شمال مرکزی ایران

است که در مرز دوحوضه فرهنگی شمال مرکزی و شمال شرق واقع شده است. توالی لایه‌نگاری این محوطه، سه دوره فرهنگی را نشان می‌دهد که به لحاظ گاه‌نگاری دربرگیرنده هزاره چهارم تا حدود ۱۷۰۰ ق.م است. در این زمان استقرارهای پیش از تاریخ تپه‌ی حصار ظاهراً بر اثر یک آتش‌سوزی مهیب از سوی مهاجمان متروک شده است (طلایی، ۱۳۸۵: ۱۳۳).

در هفت‌وان اورمیه هم سابقه آتش‌سوزی گسترده موجود است. هدف اما قرن هفتم پیش از میلاد است. «نشانه‌های آتش‌سوزی به صورت لایه‌های خاکستر در این طبقه استقرار دیده می‌شود، اما علل این آتش‌سوزی مشخص نشده است» (طلایی، ۱۳۸۵: ۷۸). کرکس‌داغی که منتسب به مادهای اولیه بود با این فرضیه آتش‌سوزی همزمانی دارد.

با توجه به کاوش‌های صورت گرفته، این شهر در قرن ۷ یا اوایل قرن ۶ ق.م، در محلی که قبل از آن استقرار وجود نداشته، ساخته شده و استقرار در آن برای مدت نه چندان طولانی (به مدت ۲ یا ۳ نسل) ادامه یافته و در نهایت با آتش‌سوزی گسترده، غارت و ویرانی عمدی متروک شده و دیگر به عنوان شهر مورد استفاده قرار نگرفته است (ملازاده، ۱۳۹۳: ۳۱۱).

نمونه بازر این اتفاق در شهر باستانی و شگرف حسنلو است؛ می‌توان گفت افول تمدن‌های بزرگ با این آتش‌سوزی‌ها شروع شده است و تمدن‌های افسانه‌ای بزرگ به قعر تاریخ فرو غلطیدند. در مورد تقدم و تاخر یک قرن نیز اطمینان قاطع نداریم. آزمایشات رادیوکربن نشان می‌دهد این آتش‌سوزی با سارگن آشوری همزمان است. حتی اگر از میان این نمونه‌ها، یعنی تخریب ساختمان سوخته‌ی سوم و ساختمان‌های واقع در ضلع جنوبی ارگ، رابطه‌ای قایل باشیم، خوانندگان به روشنی خواهند دید که این نمونه‌ها ادعای وقوع این حادثه را قبل از سال ۸۰۰ ق.م. تأیید نمی‌کنند (جدول ۱). دامنه‌ی احتمالات نیمی از این نمونه‌ها تا قرن هشتم ق.م. کشیده می‌شود. به بیان

دیگر، قدمت واقعی این نمونه‌ها شاید جدیدتر از سال ۸۰۰ ق.م. و مؤید این دیدگاه باشد که محوطه پس از این تاریخ ویران شده است (مگی، ۱۳۸۹: ۲۵۸).

حسنلو همانند بسیاری از شهرهای شمال غرب ایران در اوایل هزاره‌ی اول ق.م به طور ناگهانی مورد حمله قرار گرفته و به آتش کشیده شده است. در جریان این حمله و غارت محوطه، اشیای بسیاری روی زمین افتاده یا در داخل ساختمان‌های شعله‌ور جا مانده‌اند (هنری دایسون، ۱۳۸۹: ۲۹).

گواه ویرانی نهایی استقرارگاه این دوره آتش‌سوزی مهیبی است که به فروریزی ساختمان‌ها و مرگ نابهنگام افراد بسیاری انجامیده است (ماسکارلا، ۱۹۸۹: ۳۲). در مجموع ۲۴۶ اسکلت مرد و زن و کودک از سراسر بخش‌های استقرارگاه دوره‌ی چهارم ب کشف شده است. سر تعداد زیادی از آنان زخم‌هایی ناشی از اعمال خشونت‌آمیز دشمن برداشته بود و این امر نشان می‌دهد حریق و فروریزی ساختمان‌ها در بچوبه‌ی جنگی سخت در داخل محوطه اتفاق افتاده است (ماسکارلا، ۱۹۸۹: ۳۲، ۳۴، ۳۶). اسکلت‌های زیادی از داخل ساختمان‌های ویران کشف شده‌اند که تعداد آنها تنها در ساختمان سوخته‌ی دوم به ۶۲ اسکلت می‌رسید (دایسون، ۱۹۶۵: ب: ۲۰۲) «بالغ بر چهل جسد» ذکر کرده است، ماسکارلا، ۱۹۸۹: ۳۵ - ۳۲؛ (ماسکارلا، ۱۳۸۹: ۱۳۳).

قلعه باس‌دام [بسطام] نیز نمونه مشابهی را تجربه کرده است.

پایان این قلعه بایستی به صورت ناگهانی در فصل پاییز اتفاق افتاده باشد، زمانی که تمامی انبارها پر بوده‌اند. از آنجایی که هیچ آثاری از قربانیان یک فاجعه احتمالی مشاهده نمی‌شود، به احتمال زیاد قلعه مزبور پس از یک محاصره کوتاه مدت به اشغال در آمده و ساکنان آن از سوی اشغال‌گران به بیرون رانده شده‌اند. تمامی ساختمان‌ها مورد غارت قرار گرفته و سپس به آتش کشیده شده است (رحمانی‌فر، ۱۳۹۷: ۶۶).

دین‌خواه تپه در این منطقه شاهد چنین آتش‌سوزی بوده که توسط ماسکارالا گزارش شده است.

به رغم وجود شواهد آتش‌سوزی، که نشانه‌ی ویرانی است، اشیای بسیار اندکی از داخل اتاق‌ها به دست آمده است و این موضوع حکایت از متروک شدن خانه‌ها دارد نه تخلیه‌ی شتاب‌زده‌ی آنها (وایت ماسکارالا، ۱۳۸۸: ۳۴).

عقرب‌تپه طبق گزارش دایسون نیز سوخته گرچه یک بار با همان نقشه پیشین اجرا شده بود. «بنای عقرب‌تپه دو بار در آتش سوخته و تقریباً با همان پلان قبلی بازسازی شده است» (دایسون، ۱۳۸۹: ۶۴).

نام بسیاری از تپه‌های آذربایجان «کول» «یانیق» «قارا» [سیاه - خاکستر - سوخته] نامیده شده که این امر یک امر قابل بررسی است. آشوریانی که بعدها تخت جمشید را ساختند؟ آشوریانی که تخت جمشید لا ماسوها، چهره‌ها، لباس‌ها، کلاه‌ها و تمام مظاهرشان در تخت جمشید مشاهده می‌شود و اعقاب این سلسله بودند؟

بنده غالباً این طبقه مربوط به عصر آهن دوم حسنلو را گواه عینی دهشتناک واقعیت‌های جنگ‌هایی می‌خوانم که تصاویرشان با بی‌قیدی و بلهوسانه در نقش برجسته‌ها و دیگر آثار هنری معاصر آشوریان نقش شده و وصفشان در اسناد مکتوب آنان آمده است. در خصوص هویت عاملان این جنایت تنها می‌توان بر اساس حدس و گمان نظر داد، البته دلت پادشاهی اورارتو مظنونان احتمالی آن به نظر می‌رسد (دانتی، ۱۳۹۶: ۱).

مگی از معرفی مسیبیان این اتفاقات همچون سایر پژوهندگان اظهار بی‌اطلاعی می‌کند.

مگی قبول دارد که وجود استقرار اورارتویی در محوطه‌ی قلاتگاه نشان دهنده‌ی حضور اورارتوها در منطقه در قرن نهم ق.م است اما به راحتی مدعی می‌شود که آنان مسبب ویرانی استقرارگاه دوره‌ی

چهارم ب. حسنلو نبوده‌اند. وی بر مبنای رهیافت غیرسلطه‌جویانه و ساختارشکنانه‌ی خود در قبال حوادث باستان‌شناختی به این نتیجه می‌رسد که اورارتوها تنها استقرارگاه دوره‌ی چهارم ب حسنلو را اشغال کرده‌اند و این استقرارگاه از اواخر قرن نهم تا قرن هشتم ق.م تحت نفوذ سیاسی آنان به فعالیت عادی خود ادامه داده است. بر این اساس، به زعم وی استقرارگاه دوره‌ی چهارم ب حسنلو به دست دولتی که هویت آن هنوز مشخص نیست ویران شده است (علیون و صدرائی، ۱۳۸۹: ۱۶)

بنابراین به نظر می‌رسد یک تحقیق گسترده در مورد زمان، دلایل و مسببان واقعی آتش‌سوزی بزرگ تمدن ماناها لازم باشد.

عدم حفاری

تپه‌های باستانی آذربایجان نه تنها حفاری نشده‌اند بلکه حتی حصارکشی و محافظت نمی‌شوند نگارنده در بازدید از تپه‌های یانیق، سویودآوا (سعیدآباد) حاجی فیروز و ... شاهد حفاری‌های غیرمجاز و آشفته کردن گورها و اسکلت‌ها بوده‌ام. حتی از مهم‌ترین تپه‌ای که به نظر می‌رسد حفاری کامل شده و گزارشات نسبتاً بیشتری منتشر شده است [حسنلو] باید بدانیم فقط قسمتی از جنوب آن حفاری شده است و دلیل عدم حفاری باقی تپه معلوم نیست. حاجی‌فیروز هم چنین سرنوشتی دارد و یانیق و همه جا چنین حکایتی جاری است. چنین موردی باعث شده تاریخ‌نگاران و باستان‌شناسان به مواد لازم دسترسی نداشته باشند آنچه در زیرزمین مانده گرچه توسط خاک بهترین حافظ آثار باستانی محافظت می‌شود لیکن از دست حفران گنج محافظت نمی‌شود. برای نمونه از دکتر لیلا جلالی می‌خوانیم:

اطلاعات بسیار کمی درمورد تکنیک‌های عصر آهن در ایران وجود دارد. ما حتی در دوره‌های بعدی هیچ سندی درمورد کوره‌های ذوب آهن نداریم. این کمبود اطلاعات از کمبود حفاری‌ها تشکیل شده است. این مسئله نیز در تاریخ پیدایش آهن در منطقه ایجاد مشکل نموده است. طبیعی است که کارگاه‌های ذوب آهن در محل‌های

استخراج آهن می‌بایست تاسیس می‌شد. بنابراین نمی‌شود در مقابر و گورستان‌ها بدنبال کارگاه‌های ذوب آهن گشت. اول این را نیز می‌باید در نظر گرفت که این کارگاه‌ها می‌بایست به دور از مراکز شهرها و سکونتگاه‌ها ایجاد می‌شد چون آتش و دود و زباله‌های کوره و خاکسترها و دمای زیاد محیط، آسایش محل زندگی را می‌برد. احتمالاً در دوره‌های بعدی کاوش در مورد محل کوره‌های آهن انجام بگیرد. می‌دانیم که آهن در شرایط آب و هوایی زنگ زده شده و پوسیده و از بین می‌رود ولی با تمامی اینها کاوش‌هایی در رابطه با عصر آهن در ایران انجام شده و از میان یافته‌ها، مواد آهن نیز پیدا شده است (جلالی، ۱۴۰۰: ۷۶-۷۵).

بزرگ‌نمایی و کوچک‌نمایی

هرگز بر تاریخ هخامنشیان و ساسانیان و درست کردن یک پیشینه برای این سلسله‌ها به نام «ماد» مورد سوءظن است. مادها هیچ نشانه آرکولوژی ندارند.

فعالیت‌های باستان‌شناسی‌ای که در طی چند سال اخیر صورت گرفته، محوطه‌ها و آثار درخور این دولت و اقوام ماد را فراهم ساخته است. تقریباً تمامی محوطه‌های کاوش شده، مربوط به قبل از شکل‌گیری پادشاهی اصلی ماد است و از ۵۰ سال پایانی این دوره (دوره شکوفایی ماد)، تقریباً چیزی به دست نیامده است. محوطه‌های کاوش شده نیز تقریباً خالی از هر نوع اشیاء هنری است که بتوان بر اساس آنها به سبک‌شناسی هنری پرداخت. مهم‌تر از همه این که تاکنون هیچ آثاری از پایتخت ماد (هگمتانه) که در منابع مختلف تاریخی مکرر به آن اشاره شده و نیز استقرار دیگری که ساختار مناسب پادشاهی بزرگ ماد را داشته باشد، شناسایی نشده و هیچ دست‌نوشته‌ای نیز از آنها به دست نیامده است. درچنین شرایطی، این سؤال با تردید جدی مطرح می‌شود که آیا پادشاهی بزرگ ماد واقعیت تاریخی داشته یا این که ساخته و پرداخته منابع دوره کلاسیک یونان، از جمله هرودوت است. (ملازاده، ۱۳۹۳: ۴).

حالا این سؤال مطرح است که در مقابل ماد که احساس می‌شود بیش از حد بزرگ‌نمایی شده، چگونه ماننا در کتب درسی و تاریخ ایران بایکوت شده و از تمدن شگرف و حتی بالاتراز تمدن‌های هم‌جوار هیچ صحبتی به میان نمی‌آید. آیا چون ماننا به قطعیت آذربایجان و زبان و نژاد آن نزدیک‌تر بود؟ در منابع اورارتویی و ایلامی چرا فقط از ماننا صحبت می‌شود؟

پنهان کاری

در مورد تمدن‌هایی هم که دل از خاک بیرون آورده‌اند از جمله قوتی‌ها، مانناها و ایلامیان روایتی توأم با نوعی پنهان کاری در جریان است، این گزارشات به قدری آشفته، متناقض و پر از ابهام است که دل هر آذربایجانی را به درد می‌آورد.

دایسون در همان سال (۱۹۶۵، ب، ۲۰۹) به طرز توجیه ناپذیر (که دوباره هرگز توجیه نمی‌شود) گزارش می‌کند که تنها از دوره‌ی چهارم «حدود دویست قبر کاوش شده است». مارکوس (۱۹۹۵، ۲۴۹۹) اشاره می‌کند که «حدود نود» قبر از دوره‌ی چهارم کشف شده است. در (دایسون ۱۹۸۹، الف، ۷) نیز می‌خوانیم که در قبرستان این دوره تعدادی قبر کشف شده است، اما به قدمت یا تعداد آنها اشاره اشاره‌ای نمی‌شود. در (دایسون ۱۹۵۸، الف، ۲۷) به مقابر اشاره شده، اما تصویری از آنها، به غیر از تصویر سفال‌های داخل آنها، ارایه نشده است. با این حال، تا جایی که نگارنده قادر به شناسایی بوده است تنها تصویر دو قبر از دوره‌ی چهارم تا کنون منتشر شده است: کروفورد ۱۹۶۱، ۸۷ و دایسون ۱۹۸۹، ب، ۱۰۹، شکل ۳ (همان پیلر در اشتولنز، اسلوتا و وطن دوست ۲۰۰۴، ص ۳۱۴، تصویر ۶). در حقیقت، اطلاعی از تعداد مقابر مکشوفه از دوره‌ی چهارم در دست نیست. داندامایف و لوکونین (۱۹۸۹، ۲۰) این موضوع را به طور موجز بیان کرده‌اند: مقابر و محتویات آنها «به طور گزینشی منتشر شده و توصیف آنها بیش از حد مختصر بوده است» (ماسکارلا، ۱۳۸۹: ۱۴۴).

بغض و تنفر از تلقینات ماسونی به حدی شدید است که حتی اگر ایلامیان التصاقی

زبان نقطه‌ای در تاریخ ایران داشته باشند تمدن شگرف ماننا با تمام آثار، ابنیه، تاریخ و روایت‌های همسایگانش مانند سیندرلا در پستو مخفی نگه داشته شده است.

دولت ماننا تقریباً هیچ جایگاهی در آموزش باستان‌شناسی ایران، در مقاطع گوناگون تحصیلی، ندارد. هیچ واحد درسی به این دوره اختصاص نیافته و مطالب مرتبط با آن فقط در قالب دو درس هزاره اول پ م و باستان‌شناسی ماد تدریس می‌شود (ملازاده، ۱۳۹۳: ۶۸).

«دولت‌های محلی مانند مانا والیپی نادیده گرفته شده و هنر و داشته‌های آنها اغلب به حساب دولت ماد گذاشته شده است» (ملازاده، ۱۳۹۳: ۶۴/۲).

اسکار وایت ماسکارالا: از حسنلوی IIIB هیچ کتیبه ای که در خود محوطه نقر شده باشد (همانند وضعیت موجود در مورد دوره قبلی یعنی IVB، نک. Pecorella & Salvini 1984: 55-56; Salvini 1982: 3 and note 1) کشف نشده است. در نتیجه، نام اورارتویی آن را نمی‌دانیم و نمی‌دانیم حسنلوی IIIB از سوی ایشپوئینی و منوآ بنا شده یا اندکی پس از آن به دست منوآ و یا حتی بعدها به دست ساردوری یا روسا (صدرایی و علیون، ۱۳۹۶: ۸۵).

به نظر می‌رسد در این مورد باید کاوش‌های وسیع و بیشتری صورت گیرد چگونه اورارتوئیان در هر محوطه یا قلعه کوچک یک کتیبه بر جای می‌گذاشتند و چگونه حتی یک کتیبه در شهر به بزرگی حسنلو بر جای نمانده و چگونه آشوریان حسنلو را غارت کردند و یک کتیبه بر جای نگذاشتند؟ آیا نام قلعه و یا توصیف آن کمکی بر استنباط حسنلو و زبان ترکی داشت؟

در گزارشات یک بشقاب از حسنلو با خطی شبیه اورخون پیدا شده که مقاله‌ای توسط یکی از تاریخ‌نگاران جمهوری آذربایجان در مورد آن به صورت کامل نوشته شده است. تاریخ این بشقاب به قرن هفتم قبل از میلاد برمی‌گردد و ضمن تقویت تئوری تبریز - اورمیه و گسترش خط ترکی از آذربایجان به شرق روایتی متضاد با آنچه تاریخ‌نویسان تلقین کرده‌اند می‌دهد. چرا این بشقاب معرفی و بررسی نشده است؟ حتی در مورد خود خط اورخون اطلاعات کاملاً سانسور شده‌اند.

در حفاری‌های اروپاییان در تورفان، هزارن نوشته، نقاشی و دیگر آثار هنری یافت شده و برخی از اینها نیز منتشر شده‌اند. امروزه ۸ هزار متن اویغور در مجموعه تورفان در برلین موجود است. از میان این متنها تنها ۲۰ درصد آنها منتشر شده‌اند (هیئت، ۱۳۹۷: ۱۲۱).

اگر حتی در مورد خط میخی ایلامی با تمام تعلقات و نزدیکی‌هایش به خط سومر و ارتباطاتی چون «کرشمن انلیل» با حسنلو و یا جام نقره‌ای آن با لباس مشبک یک ملکه و یک جام قدیمی‌تر در موزه اردبیل که از خلخال یافت شده همان جام، همان ملکه و همان لباس را در تن دارد صحبت نکنیم نوشته‌های ایلامی نیز مورد قرائت و انتشار قرار نگرفته‌اند.

از دو بایگانی کشف شده در تخت جمشید چند هزار کتیبه به زبان عیلامی بدست آمده اما از محل نگهداری آنها اطلاعی در دست نیست. ده هزار کتیبه مکشوفه در حفاری‌های علمی به زبان عیلامی هم در دانشگاه شیکاگو نگهداری می‌شود که هیچ کدام آنها خوانده نشده‌اند (جدی، ۱۳۹۳: ۱۰۶).

به دلایلی نامعلوم صدها لوح گلی ایلامی که در تخت جمشید کشف شده‌اند تاکنون نه عکسی از آنها منتشر شده، نه استنساخ شده و نه گزارشی از آنها را در دست داریم. در بهار ۱۳۱۵م گزارشی می‌خوانیم:

«در اتاق‌های نزدیک این نقش صدها لوح گلی به خط میخی عیلامی کشف شده» (حسن‌زاده و میری، ۲۷۳).

«مجموعه‌ای از این اشیاء نیز بنابه اظهار هیئت امریکایی در جریان انتقال به امریکا غرق می‌شوند» (حسن‌زاده و میری، ۲۷۳).

شما نمی‌توانید منکر این باشید که دلایل علمی و آزمایش موجب چنین خسروانی شده است. اینها فقط بهانه هستند در موزه باستانی تبریز [عصر آهن] نحوه کشف تاج‌های چند شاهزاده باستانی تبریزی فقط بر اثر یک عکس که از روی میز یک باستان‌شناس گرفته شده بود برملا شد. به مسجد کبود رفتیم و سپس به میراث

فرهنگی رفتیم و معاون میراث فرهنگی دلیل آزمایش را علت تاخیر بیست ساله درانتشار این خبر عنوان کرد.؟؟؟

سال ۱۳۰۶ در روزنامه اطلاعات، س ۱، ش ۱۹۹۶ اردیبهشت ص ۱، از کشف یک پرده تاریخی مربوط به ۱۵۰۰ سال پیش خبری درج شده که در کلیسای آرامنه نگهداری می‌گردد. از سرنوشت این پرده اطلاعی در دست نیست (حسن‌زاده و میری، ۵۴).

بنابراین این یک اتفاق ساده نیست و من همه روزه شاهد هستم چنین روندی هنوز ادامه دارد.

در سال ۱۳۱۵، روزنامه اطلاعات س ۱۰، ش ۱۸، ۲۸۳۸، تیر، ص ۳ از کشف یک تابوت ۳۵۰۰ ساله توسط شفيعی راد خبری درج شده که در هیچ یک از گزارشات پروژه حسنلو هیچ یک از کاوشگران از آن تابوت سخنی به میان نیاورده‌اند از سرنوشت، ابعاد، محل کشف دقیق و محتویات آن تا امروز گزارشی منتشر نشده است (حسن‌زاده و میری، ۵۹).

وضعیت پایتخت مانناهای آذربایجان که فاجعه بارتر است و اشیاء بدون نظیر این تپه که ده‌ها کیلو طلاجات بودند و می‌توانستند یک تمدن بدون مشابه همپای مصر و یونان را در موزه‌های متعدد پیش چشم جهانیان قرار دهند طبق گزارشات آقای کیخسروی که به صورت کامل در کتاب‌هایشان و مقالاتشان توضیح داده‌اند غارت شده‌اند و دست باستان‌شناسان چون گیرشمن تا متولیان بزرگ دولتی و بنیادهای به ظاهر علمی نیز در یک کاسه بوده است.

منتشر نشدن گزارشات

منتشر نشدن گزارشات علمی نیز مزید بر علت است. به دلایل نامعلوم این گزارش‌های علی‌الظاهر وجود دارند اما وقتی آنها را بخواهید به شما نمی‌دهند. فقط در سایه سعایت آقای علیون بوده که بخشی از گزارشات حسنلو به صورت البته طبقه‌بندی شده از حصار کاوشگران خارجی درآمده و موجب شناسایی تمدن مانناهای آذربایجان شده

است.

در باستان‌شناسی گناهی نابخشودنی تر از عدم انتشار گزارش حفاری‌ها وجود ندارد و متأسفانه در کشور ما نیز تعداد محوطه‌های باستانی که سالیان سال مورد کاوش و پژوهش علمی باستان‌شناختی قرار گرفته‌اند ولی به رغم گذشت دهه‌ها هنوز گزارش جامعی از دستاوردهای آنها منتشر نشده است کم نیست (گروه مولفان، ۱۳۹۰: ۱۱).

چه از یانیق‌تپه باشد یا از پروژه‌های جدید مثل شهر یئری که گهواره تمدن شرق است چیزی در دسترس نیست اطلاعاتی که از روستائیان دخیل در حفاری [برای برداشتن سنگ‌های روی قبور] به دست آورده‌ام بیشتر از گزارشات آقای نویری بوده است. این یک «توهم توطئه» نیست این یک «واقعیت توطئه» و حاصل یک برنامه‌ریزی کامل و جهت مند برای تحریف تاریخ شرق است.

فصل پنجم = حکومت فرانسه وعده می‌دهد که نگذارد مامورین او هیچ طور حالتی از چگونگی حفر را طبع و انتشار نماید بدون این که آن طبع و انتشار از طرفین دولتین فرانسه و ایران مآذون و معذور باشند (ملک شه‌میرزادی، ۱۳۹۱: ۴۰).

آنچه از این فصل از امیتاز اکتشاف اثار قدیمی در ممالک ایران برمی‌آید از همان ابتدا مشی پنهان کاری بنیان نهاده شده و دولت‌های اروپایی این سیاست را بر دلایلی که نمی‌دانم استوار ساخته است.

منطقه اریسمان

گزارش کامل کاوش‌های انجام شده در سال ۱۳۷۹ در محوطه اریسمان هنوز منتشر نشده است، این کاوش‌ها را «کمیتة مطالعات معدن کاری و فلز کاری» با رویکرد مطالعات فلز کاری کهن انجام داده است (طلایی، ۱۳۹۳: ۶۱).

حوزه دریاچه اورمیه

پس از جنگ جهانی دوم، بیشترین فعالیت‌های منسجم باستان‌شناسی در حوزه دریاچه اورمیه به ویژه در بخش‌های غربی آن متمرکز بوده است. در طی این فعالیت‌ها محوطه‌های مهم باستانی، مثل حسنلو، حاجی فیروز، دالما، پیزدلی، هفتوان و یانیق‌تپه کاوش شده‌اند. مجموعه اطلاعات به دست آمده از حفاری این محوطه‌ها مبنای اصلی گاه‌نگاری و به طور کلی سیمای باستان‌شناسی پیش از تاریخ منطقه زاگرس شمالی را آشکار کرده است. کاوش در محوطه‌های یاد شده را باستان‌شناسان کشورهای غربی انجام داده‌اند. افزون بر این، باستان‌شناسان ایرانی نیز با بررسی و گمانه‌زنی در محوطه‌های مختلف زاگرس شمالی اطلاعات مهمی را جمع‌آوری کرده‌اند که متأسفانه هنوز منتشر نشده است و عمدتاً در بایگانی‌های سازمان میراث فرهنگی نگهداری می‌شوند (علیزاده و آذرنوش، ۱۳۸۲؛ عمرانی، ۱۳۸۴؛ فیض‌خواه، ۱۳۸۶؛ سرفراز، ۱۳۴۵؛ آجورلو، ۱۳۸۶؛ دایسون و یانگ، ۱۳۸۸؛ چاپچی امیرخیز، ۱۳۸۷، ۱۳۷۶؛ آبیار، ۱۳۷۴ و صدرایی، ۱۳۸۴)؛ (طلایی، ۱۳۹۳: ۶۴).

در میان تپه‌های دشت سولدوز حسنلو به واقع مهم‌ترین بخش است که به دلیل برخی گزارشات و جامی که ناخواسته به جهان معرفی شد از اهمیت برخوردار است.

شهر تاریخی حسنلو در مرکز دشت سولدوز در غرب دهستان حسنلو و در ۹ کیلومتری شمال شرقی شهرستان نقده و در ۸۵ کیلومتری جنوب شهرستان اورمیه، مرکز استان آذربایجان غربی و در انتها ایبه جنوب غربی دریاچه‌ی اورمیه واقع شده است. این تپه باستانی در مختصات ۳۷ درجه و صفر دقیقه و ۱۶/۶۰ ثانیه‌ی عرض جغرافیایی و ۴۵ درجه و ۲۷ دقیقه و ۳۲/۳۰ ثانیه‌ی طول جغرافیایی قرار دارد (علیون و صدرائی، ۱۳۸۹: ۱۱).

گزارش جامع و نهایی هیچ یک از طبقات فرهنگی این محوطه - به استثنای طبقه‌ی دوره اسلامی آن - چاپ منتشر نشده است، اما

تاکنون چندین جلد کتاب تک موضوعی و بیش از سیصد مقاله‌ی مایه‌ور در مجامع علمی و دانشگاهی معتبر دنیا به چاپ رسیده است (علیون و صدرائی، ۱۳۸۹: ۱۱).

ماسکارالا با صراحت می‌گوید: به اعتقاد نگارنده صحت اتهامانی که در آن طرح شده است - متأسفانه - به حد کافی در متن مقاله اثبات شد. نگارنده چند نکته‌ی ذیربط دیگر را نیز در این جا اضافه می‌کند: «عدم انتشار گزارش کامل یک حفاری دقیقاً به معنای تخریب بی دلیل یک محوطه‌ی باستانی است... کاوش یک محوطه هرگز تضمین نمی‌شود مگر با انتشار گزارش جامع آن و کاوش تا زمانی که گزارش کامل آن منتشر نشده است... کامل نمی‌شود» (رنفرو، ۱۹۸۰: ۲۹۵). پس از اتمام نگارش مقاله‌ی حاضر، مقاله‌ی موسوی (۲۰۰۵) به دست نگارنده رسید. وی به طرز موزج و با دل‌سردی قابل درک درباره‌ی حسنلو نوشته است: «گزارش نهایی کاوش‌های آن هرگز منتشر نشده است و گزارش‌های مقدماتی آن به شکل خبر یا تألیفات کلی هستند» (موسوی، ۲۰۰۵: ۹۲، پانویس ۱۱) وی این جملات را در سال ۲۰۰۵ میلادی، پس از گذشت ۵۰ سال از آغاز کاوش‌های حسنلو نوشته است. رنفرو و موسوی هر دو به زبانی موزج یکی از قصور منتشرات حسنلو را که در سطور بالا تحلیل کردیم بیان می‌کنند (علیون و صدرائی، ۱۳۸۹: ۱۵۸).

حسنلو محوطه‌ای است که می‌توان گفت منتشرات بسیار زیادی در مورد آن وجود دارد و در عین حال اطلاعات آن چنان که باید منتشر نشده است (علیون و صدرائی، ۱۳۸۹: ۱۲۰).

با این وجود به استثنای گزارش دوره‌ی اسلامی، (دانتی، ۲۰۰۴) هیچ گزارش نهایی و جامعی در فهرست منشورات دیده نمی‌شود، یعنی مرجعی که بتوان در تحلیل همه جانبه یکپارچه‌ی تحولات در زمانی فرهنگ‌های مکشوفه، در بحث محوری و یکدست از اشیاء و معماری و در زمینه‌ی اصلاحات و تحلیل خطاها و اشتباهات و تشریح علت تغییر عقاید و تفسیرها با گذشت زمان به آن مراجعه

کرد. این وضعیت در طی ده فصل حفاری که دقیقاً پنجاه سال از آغاز آنها می‌گذرد حاکم بود و اکنون نیز به رغم گذشت سه دهه از اتمام حفاری‌ها، هم‌چنان وجود دارد (علیون و صدرائی، ۱۳۸۹: ۱۲۱).

اسکار وایت ماسکارالا ادامه می‌دهد:

گزارش‌های فصول مختلف حفاری‌ها یکسان نیست و غالباً کوتاه و گاه تنها در حد یک پاراگراف یا صفحه است. گاه معلوم نیست در این گزارش‌ها از کدام فصل حفاری بحث می‌شود (به طور مثال بخشی از مقاله‌ی دایسون (۱۹۶۰ پ) به گزارش فصل ۱۹۵۹ حفاری‌ها اختصاص دارد، اما به این نکته اشاره‌ای نمی‌شود. نگارنده از آن جهت متوجه این موضوع شد که خانه‌ی مهره، خانه‌ی هنرمند و خانه‌ی جنوبی در آن فصل حفاری شده بودند). با مرور منتشرات بی‌درنگ مشخص می‌شود که در کنار اطلاعات جدیدی که در منتشرات به طور پراکنده ارائه شده، موضوعات مشابهی نیز تکرار شده و تصاویر تکراری برخی اشیاء - گاه چهار تا شش بار در منتشرات مختلف - گنجانده شده و حال آن که تصاویر اشیای دیگر هرگز چاپ نشده است. ماهیت و حجم اندک اطلاعات عرضه شده، تغییرات زیاد در اطلاعات و تفسیرهای ارائه شده در مقالات مختلف بدون عطف به ماسبق و توضیح و شبوه‌ی اتخاذ شده در ارایه‌ی نتایج کاوش‌های هر یک از فصول نیز از دیگر عوامل سردرگمی به شمار می‌روند (علیون و صدرائی، ۱۳۸۹: ۱۲۲).

نقش رابرت رهنری دایسون در این میان چشمگیر است.

در (دایسون، ۱۹۸۹: ۱۰۸-۱۰۹) دوباره اشاره‌ی مختصری به این دوره وجود دارد و در این منبع اولین بار از استقرار گاهی صحبت می‌شود که «به میزان چشمگیری بزرگ‌تر از استقرار گاه عصر آهن حسنلو» می‌باشد. این نکته‌ی مهم مسکوت گذاشته شده است. تاکنون پلانی از این استقرارگاه چاپ نشده است. به وجود قبری با یک تدفین و یافته‌های آن اشاره می‌شود، اما تصویری از آن ارائه نشده است (دایسون، ۱۹۵۸ الف: ۳۰-۳۱)؛ (علیون و صدرائی، ۱۳۸۹: ۱۲۶).

از موارد منتشر نشده‌ی دیگر می‌توان به مجموعه‌ی سفال‌های مکشوفه از زیر ساختمان سوخته‌ی پنجم دوره‌ی چهارم اشاره کرد که «به لحاظ گونه‌شناسی بیشتر شبیه سفال‌های دوره‌ی پنجم» توصیف شده‌اند و ظاهراً به مرحله‌ی گذر از دوره‌ی پنجم به دوره‌ی چهارم تعلق دارند (دایسون، ۱۹۷۳ الف: ۳۰۳). یک دهه بعد، دایسون (۱۹۸۳ / ۱۹۸۴: ۳۰۳) هم چنین اشاره می‌کند که در سفال‌های مکشوفه در فصل‌های ۱۹۷۲ و ۱۹۷۴ «تبدیل تدریجی اشکال سفالی دروه‌ی پنجم به نمونه‌های دوره‌ی چهارم با افزایش تزئینات و تفصیلات» مشاهده می‌شود. گزارش این سفال‌های اواخر دوره‌ی پنجم / اوایل دوره‌ی چهارم که بیش از سی سال از کشف آنها می‌گذرد هنوز منتشر نشده است. در حسلو، جایی که ظهور و توالی سفال خاکستری عصر آهن اول نخستین بار در آن ثبت شده است، در حال حاضر چنین وضعیتی حاکم است (علیون و صدرائی، ۱۳۸۹: ۱۲۹).

راتبون (۱۹۷۲: ۵۷ - ۵۲) داده‌های استخوان‌های مربوط به شانزده اسکلت دوره‌ی پنجم را که از مقابر قبرستان حسلو کشف شده‌اند ثبت کرده، اما گزارش خود این مقابر هنوز منتشر نشده است، (خ مدودسکا یا [۱۹۸۲: ۳۳] با دلسردی به این موضوع اشاره می‌کند). در پاره‌ای از منتشرات (دایسون، ۱۹۵۸ الف: ۳۱؛ ۱۹۶۰ پ، ۱۹۶۰ ت، ۱۹۶۲: ۳۹؛ ۱۹۶۴ ت: ۳۶؛ ۱۹۶۵ ب: ۱۹۶؛ ۱۹۶۶: ۱۷، ۴۱۷، ۱۹۶۷: ۲۹۵۷) اطلاعات مقابر و سفال‌ها، مهره‌ها، الگوها و یک حلقه‌ی آهنی موجود در آنها ذکر شده، اما هرگز تصویری از آنها چاپ نشده است (علیون و صدرائی، ۱۳۸۹: ۱۳۰).

گزارش بسیاری از یافته‌های این ساختمان‌های سوخته هرگز منتشر نشده است (از این حیث ساختمان سوخته‌ی دوم وضعیت بهتری دارد، اما در توصیف آن دسته از یافته‌های این ساختمان که با بسامد بالا منتشر شده‌اند به کشف آنها از این ساختمان اشاره نشده است) توصیف کاملی از محتویات هیچ یک از ساختمان‌ها ارائه نشده است (به رغم ادعای چهل ساله پیش یانگ مینی بر در دست تهیه بدون گزارش نهایی) (علیون و صدرائی، ۱۳۸۹: ۱۴۳).

«در مقابل دستاوردهای میدانی شگرف حسنلو، متأسفانه اقدامات مجدانه چندانی در زمینه انتشار گزارش کاوش‌های آن صورت نگرفته است» (در این زمینه به ویژه، ر.ک: Muscarella، ۲۰۰۶؛ (دانتی، ۱۳۹۶: ۱۸).

تپه حسنلو از طبقات فرهنگی متنوعی از عصر مفرغ قدیم تا دوره‌ی ایلخانی برخوردار است که به لحاظ فرهنگی و گاه نگاشتی از بالا به پایین به صورت دوره‌های اول تا هشتم حسنلو نام‌گذاری شده‌اند. دوره اول (دوره اسلامی)، دوره دوم (با فرهنگ نامشخص: ساسانی یا پارتی؟)، دوره سوم الف (هخامنشی) دوره سوم ب (اورارتویی)، دوره چهارم الف، ب، پ (به طور سنتی تحت عنوان عصر آهن دوم شناخته شده، اما به صورت دقیق‌تر عصر آهن اول را شامل می‌شود)، دوره پنجم (تحت عنوان عصر آهن اول شناخته شده، اما به صورت دقیق‌تر عصر مفرغ جدید را شامل می‌شود)، دوره ششم (عصر مفرغ میانی، و احتمالاً هم زمان با استقرار عصر مفرغ جدید دین خواه تپه) و دوره هشتم با سفال‌های ماورای قفقاز قدیم (عصر مفرغ قدیم) از تمامی این دوره‌ها، به استثنای دوره هفتم، اشیاء و بقایای معماری به دست آمده، اما تا کنون تنها گزارش بقایای معماری دوره‌های پنجم، چهارم ب و اول منتشر شده است. از دوره پنجم تا شش بنا کشف شده است، اما تنها گزارش دو باب از آن‌ها چاپ و منتشر شده است. چون این طبقه زیربناهای عظیم و باشکوه دوره چهارم ب قرار است، کاوش کامل آن امکان‌پذیر نبوده است.

هنوز گزارش کاملی از اشیای مکشوفه از محوطه، از جمله استقرارگاه دوره چهارم ب که بیشترین حجم حفاری‌ها را به خود اختصاص داده، منتشر نشده است. از این استقرارگاه بیش از هفت هزار شیء تاریخی فرهنگی با تنوع بسیار بالا از داخل بناها و حیاط‌ها کشف شده که مشتمل‌اند بر: سفالینه‌ها، اشیای ساخته شده از گل پخته، عاج، انواع فلزات، شیشه، چوب، سنگ و غیره. گزارش کامل یا مفصل تعداد زیادی از آنها، نظیر اشیای کتیبه‌دار، مهرها، عاج‌ها، سلاح‌ها، تجهیزات سوارکاری، جواهرآلات و اشیای وارداتی، منتشر شده که البته در برخی موارد محل کشف آنها مورد اشاره قرار نگرفته است. با

این حال، گزارش بسیاری از اشیای مکشوفه هنوز منتشر نشده است. جام زرین حسنلو و قطعات شکسته‌ی عاج ارزشمندترین یافته‌های این طبقه محسوب می‌شوند. از دوره سوم ب حدود ده قبر از داخل خود ارگ کشف شده، اما قبرستانی از آن به دست نیامده است. با این حال، تا کنون گزارشی از موقعیت و محتویات این مقابر (به استثنای یک سنجاق قفلی) منتشر نشده است (گروه مولفان، ۱۳۹۰: ۱۸ / ۱-۱۶).

دکتر مایکل روف:

از آنجایی که گزارش نهایی حفاری‌های حسنلو و بسیاری از اطلاعات مبسوط پیرامون معماری محوطه و یافته‌های به دست آمده از داخل بناهای آن هنوز منتشر نشده است، هر نوع اظهار نظر در مورد معماری عصر آهن حسنلو در شرایط فعلی باید فرض و احتمالی باشد (علیون و صدراپی، ۱۳۹۱: ۷).

مساله جالب این که به دلایلی گاهی تصمیم به نشر گزارشات گرفته می‌شود اما به دلیل برخی فشارها دوباره این گزارشات مورد پنهان کاری واقع می‌شود. من این نمونه‌ها را همچنان پیش روی چشم شما قرار می‌دهم تا خود در مورد «توهم توطئه» یا «واقعیت توطئه» قضاوت کنید.

فاصله سال های ۱۹۶۵ و ۱۹۶۹ کاوش در حسنلو، به منظور تهیه گزارش پیشرفت کار، متوقف می گردد (برای خلاصه‌ای از گزارش اقدامات پروژه حسنلو تا آن سال، ن.ک: Dyson ۱۹۶۹) اما، نگارش این گزارش محقق نمی‌شود و کاوش در حسنلو بین سال های ۱۹۷۰ و ۱۹۷۷ میلادی از سر گرفته می‌شود (صدرائی و علیون، ۱۳۹۶: ۹۳)

آخرین مطالعات گزارش شده در این تپه تاریخی ازسوی دکتر حمید خطیب شهیدی در سال ۵۱۳۷۹.ش. اجرا شده است. هیئت متبوع

ایشان در بخش‌های غربی و شرقی تپه اقدام به کاوش کرده است، اما متأسفانه هنوز گزارش مدونی از فعالیت‌ها و یافته‌های آن انتشار نیافته است (صدرائی و علیون، ۱۳۹۶: ۱۷)

محوطه‌ی حسنلو در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۵۶ و ۱۹۷۴ میلادی در ده فصل کاوش شده است. رابرت هنری دایسون، سرپرست پروژه‌ی حسنلو، و سایر اعضای این پروژه نتایج این کاوش‌ها را در مجلات دانشگاهی متعدد و منابع دیگر، از جمله چندین کتاب تک موضوعی، منتشر کرده‌اند. شمار این منتشرات از نود متجاوز است، اما در بین آنها فقط یک گزارش نهایی دیده می‌شود. در حال حاضر بخش اعظم داده‌های حسنلو یا در دست چاپ قرار دارد یا هنوز منتشر نشده است. به علاوه، در منتشرات پنجاه سال گذشته تصویر ناقص، نامنسجم و بعضاً گمراه‌کننده‌ای از اشیاء، معاری، مقابر و گاه‌نگاری طبقات متعدد محوطه ارایه شده است (وایت ماسکارالا، ۱۳۸۹: ۱۱۹).

با این وجود، به استثنای گزارش دوره‌ی اسلامی (دانتی، ۲۰۰۴)، هیچ گزارش «نهایی» و جامعی در فهرست منتشرات دیده نمی‌شود؛ یعنی مرجعی که به توان در تحلیل همه جانبه و یکپارچه‌ی تحولات در زمانی فرهنگ‌های مشکوفه، در بحث محوری و یکدست از اشیاء و معماری و در زمینه‌ی اصلاحات و تحلیل خطاها و اشتباهات و تشریح علت تغییر عقاید و تفسیرها با گذشت زمان به آن مراجعه کرد. این وضعیت در طی ده فصل حفاری که دقیقاً پنجاه سال از آغاز آنها می‌گذرد حاکم بود و اکنون نیز، به رغم گذشت سه دهه از اتمام حفاری‌ها، هم چنان وجود دارد (علیون و صدرائی، ۱۳۸۹: ۱۲۱).

اکثر آثار باستانی مکشوفه (غیر از عاج‌ها و مهرها) و نیز محل کشف آنها هنوز چاپ نشده است، حال آن که برخی از گونه‌های آنها به صورت ناقص، ارتجالی و در منابع متعدد منتشر شده‌اند (علیون و صدرائی، ۱۳۸۹: ۱۲۴).

در زیر و مجاورت تپه‌ی مرکزی، در بخشی که به تپه‌ی جانبی موسوم است، یک قبرستان خارج از شهر کشف شده و مقابری نیز روی خود ارگ به دست آمده است. با آن که قبرستان مزبور منبع اصلی اطلاعات در مورد سفال‌ها و اشیای هم بستر بود، اطلاعات قطعی و روشنی از تعداد دقیق مقابر مکشوفه، دوره‌ی مرتبط یا محتویات گروهی آنها منتشر نشده است. نگارنده ادعا کرده است که از دوره‌های دوم تا پنجم «بالغ بر ۱۵۰ قبر» وجود دارند (هم چنین، نک: پانوش ۱۱). دانتی در ژانویه ۲۰۰۵ میلادی در پاسخ به استعلام نگارنده اشاره می‌کند که تعداد کل مقابر مربوط به تمامی دوره‌های فرهنگی ثبت نام شده معلوم نیست (!) و هنوز فهرست‌بندی نشده است (احتمالاً ده‌ها قبر وجود دارد). به علاوه، اطلاعات کامل مربوط به کل اشیای تدفینی و بستر هیچ قبری از هیچ یک از دوره‌ها منتشر نشده است (برای جزئیات بیشتر به پاراگراف‌های بعدی رجوع شود) (علیون و صدرائی، ۱۳۸۹: ۱۲۴).

در دوره سوم نیز وضعیت همانند دوره‌های اول و دوم گنگ و اسرارآمیز است.

گزارش معماری و سفال‌های این دو دوره‌ی فرهنگی مهم، یعنی دوره‌های سوم الف و ب، یا منتشر نشده و یه به صورت پراکنده و ناکافی منتشر شده است. دایسون در قالب عبارت «وضعیت منتشر نشده‌ی داده‌های دوره‌ی سم حسنلو» (۱۹۹۹ الف: ۱۱۸) به این موضوع اشاره کرده است. برای اظهار نظرهای قبلی در این باره، نک: ماسکارلا، ۱۹۷۳: ۷۱؛ هم چنین لوین، ۱۹۸۷: ۲۳۴ که به «مطالب منتشر نشده از دوره‌ی سوم حسنلو» اشاره می‌کند (علیون و صدرائی، ۱۳۸۹: ۱۴۶).

گزارش هیچ یک از مقابر یاد شده منتشر نشده و لذا اطلاعی از دیگر محتویات آنها در دست نیست این موضوع تاسف‌بار است چون تعداد مقابر اورارتویی (غارت نشده) در حسنلو و محوطه‌های دیگر بسیار اندک است (علیون و صدرائی، ۱۳۸۹: ۱۵۴).

در مورد مقابر دوره‌ی سوم ب اطلاع دیگری غیر از این که حفاری شده‌اند در دست نیست (ن.ک: پارگراف بالا) (دایسون، ۱۹۶۵ الف: ۱۵۸) (علیون و صدرائی، ۱۳۸۹: ۱۵۴).

گزارش معماری و سفال‌های این دو دوره‌ی فرهنگی مهم، یعنی دوره‌های سوم الف و ب، یا منتشر نشده و یا به صورت پراکنده و ناکافی منتشر شده است. دایسون در قالب عبارت «وضعیت منتشر نشده‌ی داده‌های دوره‌ی سوم حسنلو» (۱۹۹۹ الف: ۱۱۸) به این موضوع اشاره کرده است. برای اظهار نظرهای قبلی در این باره، ن.ک: ماسکارلا ۱۹۷۳، ص ۷۱؛ هم چنین، لوین ۱۹۸۷: ۲۳۴ که به «مطالب منتشر نشده از دوره‌ی سوم حسنلو» اشاره می‌کند (علیون و صدرائی، ۱۳۸۹: ۱۴۶).

در دوره چهارم نیز این مطالب اکثراً از زبان ماسکارلا اعتراف می‌شود و این یک فاجعه تمام عیار است که از هزاران شی تاریخی در یک دوره فقط تصویر چهار نمونه اجازه انتشار یافته‌اند.

در مورد اشیای دوره چهارم، دایسون در (۱۹۶۸: ۸۸) اشاره می‌کند که «انبوهی از اشیای غنی» و در (۱۹۸۹ ب: ۱۱۰) دیگری می‌نویسد که «مقادیر بسیار زیادی» کشف شده است. دو شائسی (۱۹۸۸: ۴۷) می‌نویسد: «حدود ۲۰۰۰» ساخته‌ی فلزی از این دوره یافت شده است. دایسون و ویت (۲۰۰۳: ۲۱۹) اشاره می‌کنند که «بیش از ۱۵۰۰ شی» تنها از ساختمان سوخته‌ی دوم کشف شده است. هم چنین در (دایسون، ۱۹۵۹ الف: ۱۲) به کشف دویست شی باستانی از یکی از اتاق‌های ساختمان سوخته‌ی اول اشاره می‌شود که تصویر چهار نمونه از آنها چاپ شده است. در (دایسون، ۲۰۰۳: ۴۳) ظاهراً اشاره می‌شود که هفتصد شی باستانی تنها از دوره‌ی چهارم به دست آمده است. هم چنین پیگوت می‌نویسد که ۲۰۰۰ ساخته‌ی آهنی، که ۶۵ درصد آنها شامل سلاح است و تعداد مشابهی از ساخته‌های مفرغی از دوره‌ی چهارم یافت شده‌اند. به طور خلاصه باید گفت: معلوم نیست چه تعداد شی از دوره‌ی چهارم کشف شده است (علیون و صدرائی، ۱۳۸۹: ۱۳۴).

در منتشرات سالیان گذشته گزارش اشیای خاصی، گاه به همراه تصویر، مکرراً چاپ شده است که از آن جمله می‌توان به جام زرین حسنلو اشاره کرد. در این مدت، مرتب به کلاخودها، میله‌های جانبی دهنه، شمشیرها، خنجرها، نیزه‌ها، تبرها، چاقوها، گرزها، تیردان‌ها، تیرها، ظروف فلزی، جواهر آلات و غیره و نیز ساخته‌های پرشماری از آهن، نقره، استخوان، طلا، سنگ و غیره اشاره شده، اما گزارش تصویر بسیاری از آنها هنوز منتشر نشده است (علیون و صدرائی، ۱۳۸۹: ۱۳۵).

در فصل ۱۹۶۰ تکه‌ی شکسته‌ی ظرفی از جنس آبی مصری در ساختمان سوخته‌ی دوم کشف شد (شماره‌ی میدانی ۶۰ - ۲۶۹). در فصل ۱۹۶۴، چهار تکه‌ی شکسته‌ی مشابه از جنس آبی مصری از ضلع مقابل ساختمان سوخته‌ی دوم کشف و تکه‌ی دیگری (شماره‌ی میدانی a ۶۴-۶۱) در مغازه‌ای در شهر مجاور یعنی نقده یافت می‌شود. تمامی این تکه‌ها به روشنی شکل، سبک و شمایل‌های تزئینی مشابهی دارند، زمینه‌ی آشوری در آنها به روشنی بازتاب یافته است، یا از آن جا وارد شده و یا کاملاً از نمونه‌های آشوری الگوبرداری شده‌اند و تمامی آنها به ظرف واحدی تعلق دارند. در حقیقت، یکی از تکه‌های یافت شده در فصل ۱۹۶۴ (= نمونه‌ای که از نقده خریداری شده است دقیقاً به تکه‌ی مکشوفه در فصل ۱۹۶۰ وصل می‌شود. تصویر تکه‌ی اخیر را کروفرود (۱۹۶۱، شکل ۵)، دایسون (۱۹۶۲، شکل ۵)، پرادا (۱۹۶۵، تصویر ۳۳) و دوباره دایسون (۱۹۶۶، شکل ۱۶/۵، ۱۹۶۸، ۹۳) چاپ کرده‌اند اما در هیچ یک از دو منبع اخیر یا در گزارش‌های بعدی اشاره‌ای به تکه‌های دیگر یا وصل شدن آن به نمونه‌ی خریداری شده نشده است. تصویر سه نمونه از تکه‌های مکشوفه در فصل ۱۹۶۴ اولین بار در سال ۲۰۰۴ در کاتولوگ یکی از موزه‌های آلمان چاپ می‌شود (پیلر در اشتولتر، اسلوتا و وطن‌دوست، ۲۰۰۴: ۷۳۳، شماره‌ی ۴۰۵). گزارش و تصویر چند ساخته‌ی دیگر از جنس آبی مصری نیز که زمینه‌های آشوری در آنها منعکس است و در فصول ۱۹۶۰، ۱۹۶۴ و ۱۹۷۰ کشف شده‌اند هنوز چاپ نشده است (علیون و صدرائی، ۱۳۸۹: ۱۳۵).

گزارش ناقصی از ساختمان سوخته‌ی اول، که در دوره‌ی چهارم ب ساخته شده بود، در این منابع چاپ شده است: (دایسون، ۱۹۵۹ الف: ۶-۹ به همراه پلان؛ ۱۹۶۰ پ؛ ۱۹۶۲؛ یانگ، ۱۹۶۶: ۵۳-۵۶). ساختمان مزبور از دو ردیف ستون با فواصل نامنظم برخوردار بود. دایسون (الف ۱۹۵۹) اولین بار به یافته‌های این ساختمان، از جمله جام زرین حسنلو و ساغر نقره (ن.ک: پی‌نوشت ۷) اشاره کرده، اما تنها تصویر چهار شیء و چند کاسی دیواری به سبک آشوری را چاپ کرده است (دایسون، ۱۹۶۰ ج: ۲۵۰، شکل ۱) ساغر نقره را «نشأت گرفته از اورارتو» دانسته است). در گزارش‌های موجود به کشف دوپست شیء باستانی تنها از یک اتاق این ساختمان اشاره شده است. اشیای مزبور شامل کاسه‌های سنگی و ظروف فلزی، مهره‌ها و ظروف سفالی هستند (ص ۱۲)، اما توصیف و تصویر آنها اساساً هرگز منتشر نشده است (وایت ماسکارالا، ۱۳۸۹: ۱۳۹).

در این دوره مردگان در همان قبرستان دوره‌ی پنجم دفن شده‌اند. تعداد مقابر مربوط به دوره‌ی چهارم نامعلوم است (ن ک: بالا) و در هیچ منبعی گزارش با اهمیتی در مورد آنها ارائه نشده است. محتویات کامل حتی یکی از قبرها نیز منتشر نشده است (وایت ماسکارالا، ۱۳۸۹: ۱۴۴).

لایه پنجم حسنلو نیز سرنوشت مشابهی طی می‌کند چرا که از یک سیاست مشخص تبعیت می‌کند.

از لایه پنجم حسنلو حداقل یک کاسه‌ی مزین به نقش مایه‌ی چشم / شاخ، از نوع نمونه ارائه شده و حداقل یک قوری با دسته‌ی زنبیلی یافت شده است. گزارش هیچ یک از ظروف مزبور چاپ نشده است. زیورات: گزارش مربوط به اقسام سنجاق‌ها، النگوها، خلخال‌ها و سایر زیورات مکشوفه از حسنلو هنوز منتشر نشده است (وایت ماسکارالا، ۱۳۸۸: ۶۱).

در این دوره است که دستکاری برای ساخت تاریخ مهاجرت اقوامی به اصطلاح

[آریایی] از شمال غرب کشور و سوسه‌انگیز می‌شود اما آنچه خروجی این گزارشات از لابه‌لای یک دریاست قطره چکانی و گنگ و شبهه برانگیز است.

در ادبیات حسنلو، دوره‌ی پنجم از سوی دایسون عصر آهن اول نامیده شده است (۱۹۶۵، ب، ۲۱۱، جدول ۲؛ در کورد این نام‌گذاری به بحث گاه‌نگاری در صفحات بعدی مقاله‌ی حاضر رجوع شود). دوره‌ی پنجم حسنلو به طور کاملاً مشهود با ظهور فرهنگ و مردمان جدیدی در منطقه (دایسون، ۱۹۷۷ الف: ۱۵۶، ۱۶۶؛ ماسکارلا، ۱۹۹۴: ۱۴۰) مصادف است. این مردمان از سفال خاکستری تک رنگ جدید و شاخص که به طور کامل جایگزین سفال‌های منقوش قبلی شده، قبرستان خارج از شهر و سازه‌هایی با پلان متفاوت استفاده کرده‌اند. آثار آنان روی طبقه‌ی دوره‌ی ششم قرار گرفته است و «هیچ سطح فرسایشی یعنی نهشته‌ی قابل تشخیص ناشی از فرسایش» میان آثار این دو پوره دیده نمی‌شود (دایسون ۱۹۶۵ ب: ۱۹۵). ساختمان‌های این دوره «اکثراً بلافاصله زیر» آثار دوره‌ی بعدی، یعنی دوره‌ی ششم، قرار گرفته‌اند (دایسون، ۱۹۷۷ الف: ۱۵۶). با این حال، هنوز طرحی از مقطع عرضی این آثار جهت نشان دادن ماهیت مراحل گذر دوره‌های ششم، پنجم و چهارم که در متن منتشرات تشریح شده ارایه نشده است. با این وجود، ماهیت این مراحل روشن است. یانگ (۱۹۶۳: ۴۰) به وجود دو فاز فوقانی و تحتانی در این دوره اشاره کرده است. شش سازه‌ی مجزا از این دوره کشف و در مقالات متعدد، از جمله (دایسون، ۱۹۶۳ الف: ۱۳۲؛ دایسون، ۱۹۶۵ ب: ۱۹۷) به آنها اشاره شده است. در دایسون، ۱۹۷۳ پ: ۳) توصیف یکی از ساختمان‌ها آمده و در (دایسون، ۱۹۷۳ الف: ۳۰۳-۳۰۴؛ ۱۹۸۹ ب، ۱۰۱۸، شکل ۲) پلان بازسازی شده‌ی دو ساختمان چاپ شده است که یکی از آنها همان نمونه‌ی موجود در (یانگ، ۲۰۰۲: ۳۸۷، شکل ۱) (ن ک: شکل ۱ مقاله‌ی حاضر) می‌باشد. توصیف کامل و پلان تمامی ساختمان‌های این دوره در مقاله‌ی واحدی آمده (دایسون ۱۹۷۷ الف) و موقعیت آنها در پلان تپه مشخص شده است (ص ۱۵۷، شکل ۱؛ در شکل‌های ۲ و ۳ مقیاس ساختمان‌ها ۵ متر است نه ۱۰ متر). استقرار گاه این دوره بسیار پهناور بود «و بخش وسیعی از سطح بخش مرکزی تپه را

اشغال می‌کرد»، اما پلانی از محوطه‌ی در این دوره ارایه نشده است (بازیابی بقایای معماری دوره‌ی پنجم به سبب وجود بناهای طبقه‌ی فوقانی، یعنی دوره‌ی چهارم، دشوار بود؛ ن.ک: یانگ، ۱۹۶۳: ۳۹). در این طبقه غیر از سفال به اشیای دیگر اشاره نمی‌شود. در (دایسون، ۱۹۸۹ ب: ۱۰۸، شکل ۲) پلان بازسازی شده‌ی دو ساختمان از این دوره چاپ شده است. به تعداد اندکی شیء اشاره شده یا تصویر آنها چاپ شده است: در (دایسون، ۱۹۶۴ ت: ۳۴ - ۳۵، شکل ۲: ۱، تصویر ۱:۹) تصویر خنجر مکشوفه از یک قبر منتشر نشده چاپ شده است؛ مار کوس دو مهر را توصیف کرده است (مار کوس، ۱۹۹۴ الف: ۹ - ۱۰، شکل ۱؛ ۱۹۶۶ الف، ۱۴۳-۱۴۵) که یکی از قبری منتشر نشده و دیگری از تپه‌ی جانیی یافت شده‌اند. هم چنین، کشف یک پیکرک انسانی از جنس گل پخته و سفالینه‌ای به شکل پرنده (دایسون، ۱۹۷۳ پ: ۳-۴، شکل ۵) از میان آوارهای موجود «روی» سازه‌ای از دوره‌ی پنجم گزارش شده است. اما، دایسون در همان سال (۱۹۷۳ الف، ۳۰۳؛ توضیح شکل) اشاره می‌کند که سفالینه‌ی اخیر «از داخل» ساختمانی از دوره‌ی پنجم کشف شده است (وایت ماسکارالا، ۱۳۸۹: ۱۲۷).

بنابراین چنین فرضیه‌ای از اساس به خصوص ۲۲ که موجب آشفتگی واقع شده و سالیابی آن با داده‌های تپه‌های همجوار از نظر تطابق زمانی این تحولات را منسوخ می‌کند مورد تردید جدی و در نتیجه مردود دانسته می‌شود.

راتیون (۱۹۷۲، ۵۲-۵۷) داده‌های استخوان‌های مربوط به شانزده اسکلت دوره‌ی پنجم را که از مقابر قبرستان حسنلو کشف شده‌اند ثبت کرده، اما گزارش خود این مقابر هنوز منتشر نشده است (مدود سکایا، ۱۹۸۲: ۳۳) با دلسردی به این موضوع اشاره می‌کند. در پاره‌ای از منتشرات (دایسون، ۱۹۵۸ الف: ۳۱؛ ۱۹۶۰ پ؛ ۱۹۶۰ ت؛ ۱۹۶۲: ۳۹؛ ۱۹۶۴ ت، ۳۶؛ ۱۹۶۵ ب، ۱۹۶؛ ۱۹۶۶؛ ۴۱۷؛ ۱۹۶۷، ۲۹۵۷) اطلاعات مقابر و سفال‌ها، مهره‌ها، النگوها و یک حلقه‌ی آهنی موجود در آنها ذکر شده، اما هرگز تصویری از آنها چاپ نشده است (وایت ماسکارالا، ۱۳۸۹: ۱۳۰).

بر روی «بلوک» موجود روی اجاق ساختمان سوخته‌ی پنجم اندو کشی مجدد شناسایی و تعداد دفعات آن شمارش شده است. دایسون مدعی می‌شود که آنها «شاید دویست بار سوخته اندود جدید روی آنها کشیده شده است» (۱۹۷۷ ب، ۵۵۱). اما، سه سال بعد بلوک مذکور به یک «ستون» تبدیل می‌شود و تعداد دفعات اندود کشی به «بالغ بر یکصد بار» کاهش می‌یابد (دایسون، ۱۹۸۰: ۱۵۰). توجیهی برای این تجدید نظر مهم ارایه نشده است (داندامایف و لوکونین، ۱۹۸۹: ۱۷ با رقم اخیر موافق هستند).

گزارش بسیاری از یافته‌های این ساختمان‌های سوخته هرگز منتشر نشده است (از این بحث ساختمان سوخته‌ی دوم وضعیت بهتری دارد، اما توصیف آن دسته از یافته‌های این ساختمان که با بسامد بالا منتشر شده‌اند به کشف آنها از این ساختمان اشاره نشده است). توصیف کلی از محتویات هیچ یک از ساختمان‌ها ارایه نشده است (به رغم ادعای چهل سال پیش یانگ، ۱۹۶۶: ۴۸ مبنی بر در دست تهیه بدون گزارش نهایی) (وایت ماسکارالا، ۱۳۸۹: ۱۴۳).

دوره ششم

این دوره به دوره‌ی «سفال ته دگمه‌ای»، عنوان سفال بسیار مشابهی در شمال بین‌النهرین، یا «دوره‌ی ششم عصر مفرغ جدید، معروف است (دانتی، ویت دایسون، ۲۰۰۴: ۵۸۶). در (دایسون، ۱۹۵۸ الف: ۲۷، ۳۰؛ ۱۹۶۳ الف، ۱-۳۲؛ ۱۹۶۵ ب، ۱۹۳-۱۹۵) به این سفال‌ها اشاره شده و در منبع اخیر تصویر سه سفالینه به همراه نمونه‌های مشابه چاپ شده است (تصویر ۳۱). در (دایسون، ۱۹۷۳: ۱۹۷۳، ۷۰۳-۷۰۶) از دوره‌ی عصر مفرغ بحث می‌شود، اما تقریباً نامی از دوره‌ی ششم حسنلو برده نمی‌شود. هم چنین، در پاراگرافی در (دایسون و پیگوت، ۱۹۷۵: ۱۸۲) حصاری از این دوره گزارش شده است. در (دایسون، ۱۹۸۹: ۱۰۸ - ۱۰۹) دویاره اشاره‌ی مختصری به این دوره وجود دارد و در این منبع اولین بار از استقرار گاهی صحبت می‌شود که «به میزان چشمگیری بزرگ‌تر از استقرار گاه عصر آهن حسنلو» می‌باشد. این نکته‌ی مهم مسکوت گذاشته شده است. تاکنون پلانی از این استقرار گاه چاپ نشده است. به وجود قبری با یک تدفین و بافته‌های آن اشاره می‌شود،

اما تصویری از آن ارایه نشده است (دایسون، ۱۹۵۸ الف: ۳۱ - ۳۰)
(وایت ماسکارلا، ۱۳۸۹: ۱۲۶).

دوره هفتم:

حتی در گزارش کامل تری که از دوره هفتم ارائه می‌شود تصاویر و گزارش مقابر مورد رازپوشی قرار می‌گیرند.

« به این دوره «فاز سفال نارنجی منقوش» یا «عصر مفرغ قدیم» خوانده شده در منابع متعددی اشاره شده است. در (دایسون ۱۹۵۸ الف، ص ۲۶، شکل ۲۲) به قبری از این دوره اشاره و تصویر سفالینه‌ی منقوشی چاپ شده است. همین تصویر در (دایسون، ۱۹۶۰ پ: ۱۳۲-۱۳۳، شکل ۷؛ ۱۹۶۷، ۲۹۵۶، تصویر ۱۴۸۳؛ ۱۹۶۸، ۸۷) نیز تکرار شده است. یانگ و دایسون در مورد سفال‌های این دوره بحث کرده‌اند و منبع اخیر طرح‌هایی از سفال‌ها ارایه شده است. دایسون و پیگوت اشاره می‌کنند که این دوره از سه فاز تشکیل شده است و بحث مختصری پیرامون سفال‌ها ارایه می‌دهند. به وجود سفال‌های فرهنگ ماورای قفقاز قدیم در فاز پ این دوره در سال ۲۰۰۴ اشاره شده است. منبع اخیر میسوطرین گزارش موجود از دوره‌ی هفتم حسنلو می‌باشد. در این منبع توصیف و طرح سفالینه‌های سه فاز مرتبط و نیز طرح مقطع عرضی آثار این دوره عرضه شده است. به سفال‌های منقوشی از این دوره بدون ارایه‌ی تصویر اشاره شده، اما به هیچ قبری از آن اشاره شده نشده است (وایت ماسکارلا، ۱۳۸۹: ۱۲۵).

قبرستان جانبی حسنلو:

در زیر و مجاورت تپه‌ی مرکزی، در بخشی که به تپه‌ی جانبی موسوم است، یک قبرستان خارج از شهر کشف شده (دایسون، ۱۹۵۸ الف: ۲۷؛ یانگ، ۱۹۶۳: ۲۲-۲۳؛ دایسون، ۱۹۸۹ ب: ۱۰۷) و مقابری نیز روی خود ارگ به دست آمده است (دایسون، ۱۹۶۵ الف:

۱۵۸). با آن که قبرستان مزبور منبع اصلی اطلاعات در مورد سفال‌ها و اشیای هم بستر بود، اطلاعات قطعی و روشنی از تعداد دقیق مقابر مکشوفه، دوره‌ی مرتبط یا محتویات گروهی آنها منتشر نشده است. نگارنده (ماسکارلا، ۱۹۶۶: ۱۳۴) ادعا کرده است که از دوره‌های دوم تا پنجم «بالغ بر ۱۵۰ قبر» وجود دارند (هم چنین، ن. ک: پانوشت ۱۱). دانتی در ژانویه‌ی ۲۰۰۵ میلادی در پاسخ به استعلام نگارنده اشاره می‌کند که تعداد کل مقابر مربوط به تمامی دوره‌های فرهنگی ثبت شده معلوم نیست و هنوز فهرست بندی نشده است (احتمالا ده‌ها قبر وجود دارد). به علاوه اطلاعات کامل مربوط به کل اشیای تدفینی و بستر هیچ قبری از هیچ یک از دوره‌ها منتشر نشده است.

ساختمان سوخته‌ی اول

گزارش ناقصی از ساختمان سوخته‌ی اول، که در دوره چهارم ب ساخته شده بود، در این منابع چاپ شده است: دایسون، ۱۹۵۹ الف: ۶-۹ به همراه پلان (وایت ماسکارلا، ۱۳۸۹: ۱۳۹).

دایسون (۱۹۵۹ الف) اولین بار به یافته‌های این ساختمان، از جمله جام زرین حسنلو و ساغر نقره (ن. ک: پی‌نوشت ۷) اشاره کرده، اما تنها تصویر چهار شی. چند کاشی دیواری به سبک آشوری را چاپ کرده است (۱۳-۱۴) دایسون [۱۹۶۰ ج: ۲۵۰، شکل ۱] ساغر نقره را «نشات گرفته از اورارتو» دانسته است. در گزارش‌های موجود به کشف دویست شی باستانی تنها از یک اتاق این ساختمان اشاره شده است. اشیای مزبور شامل کاسه‌های سنگی و ظروف فلزی، مهره‌ها و ظروف سفالی هستند (۱۲). اما توصیف و تصویر آنها اساساً هرگز منتشر نشده است (وایت ماسکارلا، ۱۳۸۹: ۱۳۹).

در واقع دایسون با چاپ و معرفی فقط چند شی از این مجموعه و مخفی کاری بقیه آثار سعی در این دارد که آثار را تقلیدی از دیگر تمدن‌های هم جوار نشان دهد در حالی که در کتاب همگونی و پیوستگی با صدها نمونه نشان داده‌ام این

روایتی معکوس از سوی افرادی مثل دایسون است و این آذربایجان بود که به سایر تمدن‌های همجوار تاثیر گذاشته است.

ساختمان سوخته سوم:

ساختمان سوخته‌ی سوم، که در فصل ۱۹۶۲ کاوش شده، به طور مختصر مورد اشاره قرار گرفته است: دایسون، ۱۹۶۴ ب: ۳۷۳ - ۳۷۴؛ ۱۹۶۵ الف، ۱۵۸؛ ۱۹۶۵ ب، ۱۹۸، شکل ۵ (با پلان کامل). این ساختمان تنها دو ستون مرکزی دارد و از این نظر منحصر به فرد است. یانگ گزارش خوبی از این ساختمان ارایه کرده و آن را محل مسکونی خوانده است (۱۹۶۶، ۵۹) اما، به اعتقاد پیلر (در اشتو لنر، اسلوتا و وطن‌دوست، ۲۰۰۴: ۳۱۹) این ساختمان کارگاه مفرغ‌گری بوده است. در هیچ منبعی به تخریب بخشی از دیوار خلفی این ساختمان در نتیجه‌ی احداث حصار دوره‌ی سوم ب اشاره نمی‌شود (ن.ک: یانگ، ۱۹۶۶: ۴، شکل ۳؛ و شکل ۲ مقاله‌ی حاضر؛ هم‌چنین، ن.ک: ادامه). گزارش یافته‌های این ساختمان و محل کشف آنها هرگز چاپ نشده است. با این که ساختمان سوخته‌ی سوم ظاهراً در دوره‌ی چهارم پ احداث شده بود، به بروز آتش‌سوزی در دوره‌ی چهارم پ در این ساختمان اشاره نشده است (وایت ماسکارالا، ۱۳۸۹: ۱۴۱).

ساختمان سوخته ششم و هفتم

ساختمان‌های سوخته‌ی ششم و هفتم در غرب تپه و در مجاورت «دوازده» قرار دارند و گزارش آنها به صورت ناقص منتشر شده است (دایسون، ۱۹۷۵: ۱۸۱-۱۸۲، شکل ۱؛ ۱۹۸۹ ب، ۱۱۱-۱۱۲، شکل‌های ۶، ۴ ب) (وایت ماسکارالا، ۱۳۸۹: ۱۴۳).

در طول حفاری‌های این تپه حجم عظیمی از اطلاعات و اشیاء کشف شده است که خود دایرة‌المعارف عظیمی را شکل می‌دهد. علیرغم گذشت سی سال از آخرین حفاری هیئت آمریکایی در حسنلو، گزارش

جامع آن هنوز منتشر نشده، اما دهه‌ها پایان نامه و کتاب و صدها مقاله
 حاصل این تحقیقات و پژوهش‌ها بوده است (هنری دایسون، ۱۳۸۸:
 ۱۶).

بنابراین چنین سیر و اعتراضات تکان دهنده و رازپوشی‌هایی که فقط در موارد
 نظامی و اتمی قابل درک است برای یک محوطه باستانی که در کشورهای دیگر
 جلوی چشم دوربین‌ها و پژوهشگران است خبر از یک واقعه نامتعارف و غیر معمول
 می‌دهد. این رویه در مناطق دیگر شمال غرب ایران نیز جریان دارد حتی در خارج از
 مرزهای سیاسی ایران در آن سوی ارس نیز باشد گزارشات منتشر نمی‌شود.

نتایج اکثر گزارش‌هایی که در مناطق آن طرف رود ارس که هم
 اکنون در دست ارامنه است از آنجایی که در بر خلاف امیال بلند
 پروازانه آنهاست تاکنون منتشر نشده است (جدی، ۱۳۹۶: ۱۰۱).

گیرشمن در موارد متعددی در رابطه با کاوش‌های دشت سولدوز با سایر نقاط یک
 تبعیض آشکار قائل می‌گردد.

گزارشی از یافته‌های این کاوش‌ها منتشر نشده، اما گیرشمن در
 گزارش خود درباره‌ی تپه‌ی سیلک به برخی از اشیای مکشوفه که به
 موزه‌ی باستان‌شناسی تهران راه یافته بودند اشاره کرده است (هنری
 دایسون، ۱۳۸۸: ۲).

غیر از تاریخ‌نگاران داخلی خود غربیان با چنین معطل برای راهیابی به واقعیات
 روبرو می‌شوند. داتی می‌گوید:

مشکل دیگری که در این زمینه وجود دارد عدم انتشار گزارش
 مبسوط پژوهش‌های انجام شده است. اهم اهداف کتاب حاضر ارائه
 گزارش نهایی تمامی مواد فرهنگی مربوط به اواخر هزاره دوم ق.م
 به دست آمده از حسنلو و نیز ارائه بازنگری صورت گرفته در توالی
 حسنلوی منطقه اشنویه - سولدوز است که اکثر پژوهشگران آن را

یکی از کامل‌ترین و تاثیرگذارترین توالی‌ها در باستان‌شناسی ایران می‌دانند. اطلاعاتی که در این راستا ارائه می‌شود در پاره‌ای موارد چندان جالب و خیره‌کننده نیستند، اما نظر به این که تفسیرهای بسیار زیادی بر اساس این شالوده (نه چندان مستحکم) استوار شده‌اند، اکنون زمان آن رسیده است که این اطلاعات انتشار یابد (دانتی، ۱۳۹۶: ۶).

اسکار وایت ماسکارالا نیز با اذعان به منتشرنشدن گزارشات از حفاری برخی از تپه‌ها اطلاع می‌دهد.

محوطه‌های حفاری شده عبارتند از: گوی تپه (دوره‌ی K)، هفتوان و تپه‌ی گیلجر. در ساحل شرقی دریاچه‌ی ارومیه، از یانیق تپه و حدود نه محوطه‌ی دیگر که کالایس بررسی کرده اما گزارش آنها هنوز منتشر نشده است (وایت ماسکارالا، ۱۳۸۸: ۲۸۹).

چنگبار

گورستانی از آهن ۳ در جنوب شرقی روستای زیویه به فاصله ۱/۵ کیلومتری محوطه زیویه واقع است که کاوش در آن را از سال ۱۳۵۵ هیئت معتمدی آغاز کرد. بنابر شنیده‌ها در این گورستان بیش از ۱۷۰ گور کاوش شده، اما تاکنون مطلبی در مورد آن منتشر نشده است (حسن زاده، ۱۳۹۱: ۴۵۲).

دالما

گزارش کاوشگران از حفاری در دالما هنوز چاپ و منتشر نشده است (ملک شه‌میرزادی، ۱۳۹۱: ۲۹۴).

دمرگان

بررسی سال ۱۸۹۰-۱۸۸۹، موزه لوور به سرپرستی دمرگان در منطقه آذربایجان و غرب ایران که به بازشناسی چندین محوطه

پیش از تاریخی منجر شد (دمرگان ۱۳۳۸). اما تاکنون داده‌های این بررسی به صورت دست نخورده در موزه لوور باقی مانده‌اند، که با توجه به غنای این داده‌ها، بررسی و انتشار آنها ضروری به نظر می‌رسد (خطیب شهید، عمران و عابدی، ۱۳۹۱: ۴۶۰).

دیلمان

کاشگران ژاپنی نیز از این رویه ناصواب پیروی می‌کنند اصلاً شاید شرط کاوش در ایران چنین بوده است.

متأسفانه در هیچ یک از گزارش‌های هیئت ژاپنی توضیح مفصلی در مورد این کاسه‌ها یا عکسی از آنها ارائه نشده است. البته، اعضای این هیئت آنها را در تحریرهای دیگری مفصل معرفی کرده‌اند. به هرروی، دلیل علاقه‌ی هیئت ژاپنی به این کاسه‌ها وجود نمونه‌های مشابه آنها در موزه‌ها و مجموعه‌های شخصی در ژاپن و نیز کشف آنها از جمله در تومولوس یکی از فرمانروایان باستانی این کشور بود. لذا، ایشان این کاسه‌ها را سرنخ مهمی برای دنبال کردن موضوع روابط شرق و غرب در عهدباستان می‌پنداشتند (فوکایی و جیروایکدا، ۱۳۹۷: ۱۳).

تپه دین‌خواه

دوره‌ی سوم دین‌خواه (ماسکارلا، ۱۹۷۴: ۳۸)، با توجه به این که «یافته‌های اصلی دوره‌ی پنجم از قبرستان کشف شده‌اند» (دایسون، ۱۹۶۵ ب: ۱۹۶) عدم انتشار اطلاعات مقابرتاسف بارتر است (مدودسکایا، ۱۹۸۲: ۳۳، ۱۰۳) بر این موضوع وقوف دارد (وایت ماسکارلا، ۱۳۸۹: ۱۳۰).

گابریل پیئتسونو در سه قسمت به این مورد اعتراف می‌کند:

نتایج کامل حفاری‌های دین‌خواه تپه هنوز منتشر نشده است. به رغم اهمیت محوطه‌ی دین‌خواه، بخش اعظمی از اطلاعات اخذ شده در زمان حفاری‌های آن هنوز تحلیل و منتشر نشده است (پیئتسونو، ۱۳۸۸: ۲).

هرگز گزارش مفصل و جامعی از حفاری‌ها و آثار مکشوفه از محوطه چاپ نشده و مطالعه‌ی فراگیری روی محوطه صورت نگرفته است. پرسش‌های اساسی بسیاری در خصوص موضوعات یاد شده بی‌پاسخ هستند و وجوه اصلی لایه‌نگاری محوطه هنوز درک نشده است (پیتسورنو، ۱۳۸۸: ۲).

محور اصلی پژوهش کرامر مقایسه توالی‌های دین خواه با سایر محوطه‌های حاوی سفال خابور بوده و وی چندان به استخراج و بیان تفاوت‌های درون محوطه‌ای در دین خواه توجه نداشته است. کرامر شرح مبسوطی از انواع سفالی ثبت شده در تپه دین خواه ارائه داده‌ی اشکال مختلف تک تک انواع سفالی را فهرست کرده است، اما وی، به عنوان مثال فراوانی هر یک از انواع سفالی را به تفکیک فاز و نسبت آنها را در فازهای مختلف ثبت نکرده است و در نتیجه اکنون ردگیری روندهای حاکم بر سفالگری به سادگی ممکن نیست به طور قطع در سفال‌های فاز D دین خواه دوره چهارم تغییراتی در الگوهای قبلی تولید سفال و اشتراکاتی با مفرغ میانی دوره سوم / حسنلوی ششم مشاهده می‌شود. کرامر نیز به همین نتایج رسیده اما در مورد آنها به تحقیق و بررسی نپرداخته و متأسفانه گزارش نهایی پژوهش وی که مقرر شده بود چاپ شود چاپ نشده است (دانتی، ۱۳۹۶: ۱۶۹).

رودبار

محوطه باستانی نصفی راز سال ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۸ علی حاکمی کاوش کرده، ولی متأسفانه گزارش کامل کاوش‌های خود را عرضه نکرده و صرفاً خلاصه آن را در سال ۱۳۴۳ خ به مرکز باستان‌شناسی سابق تحویل داده است. حاکمی همچنین در سال ۱۳۴۴ هنگام مأموریت به کلورز وجوبن، در منطقه نصفی نیز کاوش کرده و گزارش این کاوش را هم تحویل نداده و تنها مدرک درمورد این کاوش‌ها برچسب‌هایی است که بر برخی از اشیاء کشف شده در آن سال در موزه ملی ایران موجود است. حاکمی به رغم این که گزارش کامل نتایج کاوش‌هایش را در اختیار نگذاشته، گورهای نصفی را بر مبنای ساختار گورها و نوع سفال‌ها و اشیاء مفرغی داخل گورها به سه دوره

زمانی تقسیم می‌کند (حاکمی ۱۳۴۳: ۵) (پلاسعیدی، بابایی‌نژاد و سری، ۱۳۹۱: ۵۳۸).

زنجان

بررسی‌های گاه‌ناقص و اطلاعات منتشر نشده از کاوش محوطه‌های پیش از تاریخی منطقه ونبود محوطه‌های کلیدی حفاری شده در استان زنجان که نشان دهنده مراحل گوناگون استقرار در این حوزه باشند، موجب شده که از توالی گاه‌نگاری این منطقه آگاهی چندانی در دست نباشد و تاریخ‌گذاری محوطه‌های کشف شده فقط بر اساس مطالعه گونه‌شناختی یافته‌های حاصل از بررسی، مقایسه یافته‌های حاصل از بررسی با سنت‌های سفالگری فرهنگ‌های هم‌افق در مناطق هم‌جوار و اطلاعات حاصل از کاوش محوطه‌های پیش از تاریخی حاصل شود که در فواصل دور و نزدیک از این منطقه واقع است.

نگاهی به تاریخچه ورود آغاز و انجام کاوش در محوطه‌های پیش از تاریخی استان زنجان نشان می‌دهد که تمامی این محوطه‌ها اصولاً بدون پرسش‌های اساسی و هدف‌های سنجیده کاوش شده و کمبود یافتن نیروهای متخصص اهداف عموماً اجرایی این کاوش‌ها، منتشر نشدن نتایج این فعالیت‌ها، همگی نشان می‌دهد که باستان‌شناسی پیش از تاریخ استان زنجان فاقد رویکردهای نظری و حتی پرسش‌های مقدماتی است و تقریباً تنها هدف مشترک این فعالیت‌ها اهداف اجرایی و در مواردی نیز فقط کلنگ زدن‌های نه چندان هدفدار بوده است (علی‌بیگی و خسروی، ۱۳۹۱: ۴۸۰؛ ۴۸۲).

در سال ۱۳۸۱ مجدداً بخش‌هایی از شهر قدیم سلطانیه را علی اصغر میرفتاح کاوش کرد و از زیر خاک بیرون آورد. در همین زمان لایه‌های دوره مس و سنگ و مفرغ تپه نور (تصویر ۲) را پروین کاظم پور عصمتی زیر نظر پروژه سلطانیه کاوش کرد (میرفتاح، ۱۳۸۱). در سال ۱۳۸۸ فصل چهارم پژوهش‌های باستان‌شناختی را پروین

کاظم پور عصمتی در تپه نور با هدف لایه‌نگاری بقایای دوره پیش از تاریخ در دو ترانشه ۵*۵م انجام داد (کاظم پور عصمتی، ۱۳۸۸). با وجود اهمیت بقایای دوره پیش از تاریخ تپه نور، متأسفانه تاکنون گزارشی از این کاوش‌ها منتشر نشده است (علی‌بیگی و خسروی، ۱۳۹۱: ۴۷۱).

زیویه

وضعیت زیویه در صدر این مسائل وجود دارد تا ابد لکه ننگی بر پیشانی حاکمیت پهلوی و غربی‌ها و استعمارگران باقی خواهد ماند.

نخستین بازدید دایسون در سال ۱۳۳۵ (۱۹۵۶ م) با همراهی جیسون پیگ و تقی عاصفی انجام شد. وی دومین بار در سال ۱۳۳۹/۱۹۶۰ در معیت ادیت پرادا و هلن کنتور از محوطه بازدید کرد و نهایتاً در سال ۱۳۴۳/۱۹۶۳ با مجوز کاوش و بررسی به همراهی کرافورد به زیویه رهسپار شد. وی از چاله‌های متعددی یاد کرده که ایوب رینو در محوطه ایجاد کرده بود و در این بررسی تعدادی قطعه سفالی و گاه فلزی را از اطراف گودهای رینو جمع‌آوری کرده است. به علاوه از آجرهای لعابدار کوچک مثلثی شکل، قطعات سفالی لعابدار و آجرهایی در ابعاد ۹*۳۴*۳۴ سانتی‌متر یاد می‌کند که حین بررسی‌ها با آنها برخورد کرده است. دایسون ضمن شرح کوتاهی از سفال‌های گردآوری شده از سطح محوطه زیویه را همزمان با حسنلوی IV و III تاریخ‌گذاری می‌کند. البته دایسون شرح بازدیدهای خود را در همان سال منتشر کرده است. وی در سال ۱۳۴۳ مدتی کوتاه، حدود یک هفته، در زیویه کاوش و داده‌های حاصل از آن را به آرشیو موزه فیلادلفیا منتقل کرد. اما گزارش آن به چاپ نرسید (حسن‌زاده، ۱۳۹۱: ۴۵۲).

گیلان

گذشته از پژوهش‌های گیلان که شرح‌شان آمد، تعدادی کاوش و بررسی کوتاه مدت و پراکنده نیز باستان‌شناسان در گیلان انجام

داده‌اند که متاسفانه از نتایج آنها اطلاع چندانی نداریم و گزارش آنها هم چاپ و منتشر نشده است (پلاسعیدی، بابایی نژاد و سری، ۱۳۹۹: ۱۵۴۳).

در گزارشات باستان‌شناسی دقیقی که در دست داریم از ۶۰ محوطه ۴۲ محوطه یا گزارشی فقط مقدماتی بوده یا در حد یک نامه اداری بوده است. ۱۳ گزارش نهایی شده و اصلا از بیخ و بن ۵ محوطه چیزی وجود ندارد.

قلایچی

در سال ۱۳۶۴ به دنبال حفاری‌های غیرمجاز و کشفیات مهم در محوطه باستانی قلایچی (در ۸ کیلومتری شمال شرقی شهرستان بوکان و مجاور روستایی به همین نام)، اسماعیل یغمایی، مأمور کاوش نجات بخشی در این محوطه می‌شود و در جریان کاوش استل مهمی با کتیبه‌ای به خط و زبان آرامی، آجرهای لعابدار نفیس و آثار دیگری کشف می‌کند، لیکن متاسفانه گزارش علمی این کاوش منتشر نمی‌شود و آنچه منتشر شده خبری است در روزنامه کیهان وقت (یغمایی، ۱۳۶۴). با قرائت این کتیبه وبر اساس اشاره‌ای که در آن به مکان زعتر شده و مطابقت آن با زیرتو یا ایزرتو (پایتخت مانا؛ لومر، ۱۳۷۷)، این گمان قوت گرفت که قلایچی همان پایتخت ماناست که در متون آشوری به آن اشاره شده، با این حال شواهد و قرائتی در رد این انتساب وجود دارد (ملازاده، ۱۳۹۱: ۶۷/۱).

قزوین

در خصوص بررسی‌های دانشگاه تهران پیش از انقلاب اسلامی به دلیل کمبود اطلاعات ناشی از منتشر نشدن گزارش‌ها به سادگی نمی‌توان اظهار نظر کرد. نتایج این بررسی‌ها شناسایی و معرفی مختصر چندین محوطه باستانی بوده که هیچ‌گاه به طور دقیق مستندنگاری و معرفی نشدند (مانی و قیاسی، ۱۳۹۱: ۵۶۰).

موش تپه گیلان

این محوطه باستانی در فاز دوم شهرک مدنی همدان، خیابان ۱۸ متری ایثار و ۵ کیلومتری شمال تپه هگمتانه واقع شده و با توجه به نتایج کاوش‌های صورت گرفته، معرف استقراری از دوره ماد و عصر آهن III است. بخش مهمی از این تپه، در طی عملیات عمرانی دهه ۷۰ شمسی تخریب شده و ابعاد باقیمانده آن $۳/۵۴ * ۲۲/۵ * ۴۰$ متر است. محوطه مذکور در فاصله سال‌های ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۴ به مدت چهار فصل و توسط دانشگاه بوعلی سینا (به سرپرستی محمدرحیم صراف و همکاری یعقوب محمدی فر و عباس مترجم)، مورد کاوش قرار گرفت (صراف، ۱۳۸۱ و ۱۳۸۲). نتایج این کاوش‌ها تاکنون منتشر نشده است (ملازاده، ۱۳۹۳: ۲۵۱).

موشه لان قزوین

مجددا در سال ۱۳۵۶ خورشیدی خانم معصومه نوایی اقدام به حفاری در این تپه کرد و در سل بعد نیز حفاری ادامه داده شد. گزارش حفاری این دو فصل نیز تا کنون چاپ و منتشر نشده است (ملک شه‌میرزادی، ۱۳۹۱: ۳۶۶)

همدان

دمرگان در گزارش خود به کاوش‌های تجاری و تخریب محوطه‌های باستانی اشاره می‌کند. شارل فوسی در سال ۱۹۱۳ در چند نقطه همدان، از جمله تپه مصلی، تپه هگمتانه و تپه پیسا، به کاوش گسترده اقدام می‌کند که مناسفانه نتایج آن منتشر نمی‌شود (ملک‌زاده، ۱۳۷۴: ۹۸-۱۰۱)، (ملازاده، ۱۳۹۳: ۸۱).

شهر یئری

از بقایای استخوان‌ها و اجساد پیدا شده در گورهای شهر یری که توسط سازمان میراث فرهنگی مورد حفاری و مطالعه قرار گرفته،

آزمایشات DNA نیز طبق روال علمی به عمل آمده و با مشخصات ساکنین فعلی محل مقایسه شده است. این همسانی، به رغم گذشت چندین سال هنوز انتشار نیافته اما کارشناسان مطلع در جریان آزمایش، این نتایج را تایید کرده‌اند اما برای اطلاعات بیشتر در خصوص DNA نمونه‌های استخوانی قوشه تپه، این مقاله می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد: Ancient DNA from Human and Anima Remains From North- West Iran .journal of Sciences .Vol/19.No / 1 Winter 2008 (زرگری، ۱۳۹۳: ۱۱۳).

تناقض در گزارشات

شما غیر از چنین روندی در پنهان نمودن گزارشات باید اضافه کنید که این گزارشات اندک نیز دچار آشفتگی و تناقضات جدی هستند با هم نمونه‌هایی را مرور می‌کنیم:

در فصول ۱۹۶۰-۱۹۶۴، تعدادی شیء لعاب‌دار صرفاً از ساختمان سوخته‌ی دوم کشف شده (و از جای دیگری کشف نشده؛ دایسون، ۱۹۷۲: ۴۶؛ ۱۹۸۹ ب، ۱۲۲-۱۲۳، شکل ۱۹)، اما تنها تصویر چند نمونه از آنها منتشر شده است: یک جام (دایسون ۱۹۶۸، تصویر ۳۹؛ ۱۹۸۹ الف، ص ۴۸، شکل ۷)؛ چند پلاک دیواری (دایسون، ۱۹۶۷: تصویر ۱۴۸۵ ب و نمونه‌ی دیگری در ۱۹۷۲، ۴۸، شکل ۷؛ و چند ظرف (ماسکارالا، ۱۹۶۶: ۱۳۲-۱۳۳، شکل‌های ۲۸، ۲۹). به علاوه، محل کشف برخی از اشیای منتشر شده در منابع مختلف با هم نمی‌خواند (وایت ماسکارالا، ۱۳۸۹: ۱۳۷).

در دهه‌ی اول کاوش‌ها (دایسون، ۱۹۵۹: ۱۴؛ ۱۹۶۰: ۱۳۳؛ ۱۹۶۳ ب، ۳۳؛ ۱۹۶۵ ب، ۱۹۷؛ ۱۹۶۷، ۲۹۶۴؛ ۱۹۶۸، ۸۵؛ ۱۹۶۹، ۴۴)، زمان آغاز این دوره حدود سال ۱۰۰۰ ق.م. خوانده است. این تاریخ

در (دایسون، ۱۹۷۲: ۴۲؛ ۱۹۷۳ الف، ۳۰۳؛ ۱۹۷۳ پ، ۱) به صورت ۱۱۰۰ ق.م و سپس در (۱۹۷۷ ب، ۵۵۰) به صورت اواسط قرن دوازدهم ق.م. اصلاح می‌شود. در منبعی دیگر (۱۹۸۹ الف، ۷)، این تاریخ صد سال عقب‌تر، یعنی سال ۱۲۵۰ ق.م، قید شده، اما در یک منبع دیگری از همان سال (۱۹۸۹ ب، ۱۰۸) به صورت «قرن دوازدهم ق.م.» ذکر شده است. زمان بین واقعه چند سال بعد (دایسون و ویت، ۲۰۰۳: ۲۲۱) «حدود سال ۱۲۵۰ ق.م.» نوشته می‌شود. در مورد این تجدید نظرهای مهم، که زمان آغاز دوره‌ی چهارم در دامنه‌ای ۲۵۰ ساله می‌گیرد - و به تبع آن در خصوص زمان خاتمه‌ی دوره‌ی پنجم (ن. ک: پاگراف‌های بالا) - نه دایسون توضیحی داده و نه فرد دیگری واکنش نشان داده است. قدمت‌های رادیو کربن در این زمینه در (دایسون، ۱۹۶۲: ۶۴۲؛ ۱۹۶۵ ب، ۱۹۷، پانوش ۸؛ ۱۹۶۶، ۴۲۰؛ ۱۹۷۲، ۵۷) ارایه شده است که هر یک با بقیه تفاوت دارد. دوره‌ی چهارم در چه زمانی آغاز شده است؟ (وایت ماسکارلا، ۱۳۸۹: ۱۳۳)

در مورد اشیای دوره‌ی چهارم، دایسون در (۱۹۶۸، ۸۸) اشاره می‌کند که «انبوهی از اشیای غنی» و در (۱۹۸۹ ب، ۱۱۰) دیگری می‌نویسد که «مقادیر بسیار زیادی» کشف شده است. دوشائتسی (۱۹۸۸، ۴۷) می‌نویسد: «حدود ۲۰۰۰» ساخته‌ی فلزی از این دوره یافت شده است. دایسون و ویت (۲۰۰۳، ۲۱۹) اشاره می‌کنند که «بیش از ۱۵۰۰ شیء» تنها از ساختمان سوخته‌ی دوم کشف شده است. هم چنین، در (دایسون، ۱۹۵۹ الف: ۱۲) به کشف دویست شیء باستانی از یکی از اتاق‌های ساختمان سوخته‌ی اول اشاره می‌شود که تصویر چهار نمونه از آنها چاپ شده است. در (دایسون، ۲۰۰۳: ۴۳) ظاهراً اشاره می‌شود که هفتصد شیء باستانی تنها از دوره‌ی چهارم به دست آمده است. هم چنین، پیگوت می‌نویسد که ۲۰۰۰ ساخته‌ی آهنی، که ۶۵ درصد آنها شامل سلاح است و تعداد مشابهی از ساخته‌های مفرغی از دوره‌ی چهارم یافت شده‌اند. به طور خلاصه باید گفت: معلوم نیست چه تعدادی شیء از دوره‌ی چهارم کشف شده است (وایت ماسکارلا، ۱۳۸۹: ۱۳۴).

در این مدت، مرتب به کلاهیخودها، میله‌های جانبی دهنه، شمشیرها، خنجرها، نیزه‌ها، تبرها، چاقوها، گرزها، تبردان‌ها، تبرها، ظروف فلزی، جواهر آلات و غیره و نیز ساخته‌های پر شماری از آهن، نقره، استخوان، طلا، سنگ و غیره اشاره شده، اما گزارش و تصویر بسیاری از آنها هنوز منتشر نشده است. به طور مثال، در فصل ۱۹۶۰ تکه‌ی شکسته‌ی ظرفی از جنس آبی مصری از ساختمان سوخته‌ی دوم کشف شد (شماره‌ی میدانی ۲۶۹-۶۰). در فصل ۱۹۶۴، چهار تکه‌ی شکسته‌ی مشابه از جنس آبی مصری از ضلع مقابل ساختمان سوخته‌ی دوم کشف و تکه‌ی دیگری (شماره ب میدانی ۶۴-۶۱۱a) در مغازه‌ای در شهر مجاور یعنی نقده یافت می‌شود. تمامی این تکه‌ها به روشنی شکل، سبک و شمایل‌های تزئینی مشابهی دارند؛ زمینه‌ی آشوری در آنها به روشنی بازتاب یافته است؛ یا از آن جا وارد شده و یا کاملاً از نمونه‌های آشوری الگوبرداری شده‌اند (ن. ک. پرادا، ۱۹۶۵: ۱۲۰) و تمامی آنها به ظرف واحدی تعلق دارند. در حقیقت، یکی از تکه‌های یافت شده در فصل ۱۹۶۴ (= نمونه‌ای که از نقده خریداری شده است) دقیقاً به تکه‌ی مکشوفه در فصل ۱۹۶۰ وصل می‌شود. تصویر تکه‌ای اخیر را کروفوود (۱۹۶۱، شکل ۵)، دایسون (۱۹۶۲، شکل ۵)؛ پرادا (۱۹۶۵، تصویر ۳۳) و دوباره دایسون (۱۹۶۶، شکل ۱۶/۵؛ ۱۹۶۸، ۹۳) چاپ کرده‌اند؛ اما در هیچ یک از دو منبع اخیر یا در گزارش‌های بعدی اشاره‌ای به تکه‌های دیگر یا وصل شدن آن به نمونه‌ی خریداری شده نشده است. تصویر سه نمونه از تکه‌های مکشوفه در فصل ۱۹۶۴ اولین بار در سال ۲۰۰۴ در کاتالوگ یکی از موزه‌های آلمان چاپ می‌شود (پیلر در اشتولنر، اسلوتا و وطن دوست، ۲۰۰۴: ۷۳۳، شماره‌ی ۴۰۵). گزارش و تصویر چند ساخته‌ی دیگر از جنس آبی مصری نیز که زمینه‌های آشوری در آنها منعکس است و در فضول ۱۹۶۰، ۱۹۶۴ و ۱۹۷۰ کشف شده‌اند هنوز چاپ نشده است. برای چند نمونه از ساخته‌های آبی مصری منتشر شده که در فصل ۱۹۶۴ از ساختمان سوخته‌ی دوم کشف شده‌اند، ن. ک. پیلر در اشتولنر، اسلوتا و وطن دوست، ۲۰۰۴: ۷۱۱، شماره‌ی ۳۶۲، هم چنین ص ۷۱۰، شماره‌ی ۳۵۹ (همان شیء موجود در دایسون، ۱۹۷۲: ۴۷ - ۴۶، شکل ۶ و وینتر، ۱۹۸۰: ۲۲-۲۳، شکل ۵۸). هم چنین،

تصویر ساخته‌ی دیگری از جنس آبی مصری در این منابع چاپ شده است؛ وینتر، ۱۹۸۰؛ شکل‌های ۵۹؛ ماسکارلا، ۱۹۶۶: ۱۳۳، شکل‌های ۳۰، ۳۱، ۳۳؛ برای یک کاسه‌ی شیر که احتمالا محصول آشور (یا سوریه‌ی علیا) است، (ن. ک. فان لون، ۱۹۶۲ و ماسکارلا، ۱۹۶۵ ب، شکل ۳) (وایت ماسکارلا، ۱۳۸۹: ۱۳۵).

یکی از مسائل حل نشده‌ی محوطه گاه‌نگاری دوره‌ی پنجم است و این موضوع در بسیاری از منتشرات سی سال گذشته نمود دارد. در سال ۱۹۶۰ میلادی، دایسون (۱۹۶۰، ث، ۱۳۲) زمان آغاز سکونت‌های این دوره را حدود سال ۱۵۰۰ ق.م. ذکر کرده است. در منتشرات بعدی بر آورده‌هایی از دامنه‌ی زمانی کامل این دوره به شرح زیر ارایه شده است: «انتهای قرن سیزدهم یا ابتدای قرن دوازدهم ق.م.» (۱۹۶۳، ب، ۳۳)؛ حدود ۱۲۵۰ - ۱۰۰۰ ق.م (۱۹۶۵، ب، ۱۹۵)؛ ۱۲۰۰ - ۱۰۰۰ ق.م (۱۹۶۷، ۲۹۵۷)؛ ۱۳۰۰ - ۱۰۰۰ ق.م (۱۹۶، ۸۵). در (دایسون، ۱۹۷۳: ۷۰۵، ۷۱۲ - ۷۱۳) آغاز این دوره «حدود ۱۳۵ = ۵۰ ق.م و در مقاله‌ی دیگر (دایسون، ۱۹۷۳، پ: توضیح شکل ۵) دامنه‌ی زمانی آن ۱۲۰۰ - ۱۰۰۰ ق.م قید شده است. ماند دوشائنتسی (۱۹۸۸، ۴۵) دامنه‌ی آن را ۱۴۵۰ - ۱۲۰۰ ق.م. ذکر کرده است. در جدیدترین منتشرات، دامنه‌ی زمانی دوره مورد بحث حدود ۱۴۵۰-۱۲۵۰ ق.م. خوانده شده (دایسون، ۱۹۸۹، الف: ۶)، اما در (دایسون، ۱۹۸۹، ب: ۱۰۷) زمان آغاز آن «اندکی پس از سال ۱۵۰۰ ق.م.» ذکر شده و یانگ (۲۰۰۲، ۳۸۶) نیز همین دیدگاه را تکرار کرده است.

تاریخ‌های پیشنهادی فوق برای آغاز دوره‌ی پنجم تفاوت چشم‌گیری با هم دارند و به ترتیب انتشار با یکدیگر در تعارض هستند: ۱۵۰۰، ۱۲۵۰، ۱۳۰۰، ۱۲۰۰، ۱۲۰۰، ۱۳۵۰ = ۵۰، ۱۲۰۵، ۱۴۵۰، پس از سال ۱۵۰۰. تاریخ‌های ذکر شده در هر یک منابع فوق حدود ۳۰۰ سال پس و پیش می‌شوند (هم چنین، ن. ک. ادامه!) هم چنین، زمان خاتمه‌ی آن چند بار به صورت ۱۱۰۰، ۱۲۰۰ و سپس به صورت ۱۲۵۰ ذکر شده است

که تفاوتی ۱۵۰ ساله را نشان می‌دهد. موضوع بحث برانگیز دیگر آن است که حتی یک بار در طی این چند دهه واکنشی به این تاریخ‌های متفاوت پیشنهاد شده نشان داده نشده و توضیحی در ارتباط با آن داده نشده است. همین تناقض در قدمت‌های کربن ۱۴ نیز که در منابع مختلف منتشر شده صادق است. این قدمت‌ها اختلاف چند صد ساله‌ای را با هم نشان می‌دهند و در مواردی با داده‌های باستان‌شناختی فوق‌الذکر هم خوانی دارند. دایسون این قدمت‌ها در منابع زیر ارایه شده است:

دایسون، ۱۹۶۲: ۶۴۱؛ ۱۹۶۴: ۳۹؛ ۱۹۶۵: ۱۹۷، ب، ۱۹۷، پا نوشت ۷؛ ۱۹۶۶، ۴۲۰؛ ۱۹۶۷، ۲۹۶۷؛ ۱۹۶۸، ۸۵؛ ۱۹۷۲، ۵۷. در (دایسون، ۱۹۷۷ الف: ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۴) قدمت‌های اصلاح شده‌ی MASCA برای چند ساختمان دوره‌ی پنجم به صورت ۱۳۰۰ ق.م.، ۱۳۰۰-۱۳۶۰ و ۱۲۶۰-۱۲۲۰ ق.م. آمده است که از «تاکید بر دامنه‌ی ۱۳۰۰-۱۳۵۰ ق.م.» حکایت دارد. اما در همان سالی که در دامنه‌ی زمانی دوره‌ی پنجم ۱۴۵۰-۱۲۵۰ ق.م. ذکر می‌شود (الف، ۱۹۸۹، ۶، بالا)، دایسون دامنه‌ی قدمت‌های کربن ۱۴ این دوره را ۱۳۵۰-۱۱۵۰ ق.م. معرفی می‌کند (دایسون و ماسکارالا، ۱۹۸۹: ۸). (ماسکارالا، ۱۹۹۵: ۹۸۹) زمان خاتمه‌ی این دوره را «قرن دوازدهم ق.م.» می‌داند (ماسکارالا، ۱۳۸۹: ۱۳۰).

تخریبات

تخریبات عمدی و یا چشم‌پوشی بر تخریبات آثار باستانی بخش دیگری از «واقعیت توطئه» در مورد عموماً شرق و خصوصاً آذربایجان را شامل می‌شود تمدن‌های جیرفت، ایلام، سومر و آشور تا افغانستان و همه جا در یک پروسه سیستماتیک دچار تخریباتی عمدی شده‌اند که از میان گزارشات رسمی نمونه‌هایی مثال می‌آورم:

قوچ‌های سنگی از مظاهر منحصر به فرد باستان‌شناسان آذربایجان هستند در کتاب دیگرم «سنگ در آذربایجان باستان» در مورد این قوچ‌ها صحبت کرده‌ام و نمونه‌هایی از آنها را در جغرافیای باستانی آذربایجان آورده‌ام این نمونه‌ها در دوران باستان جنوب تا قزوین و شمال تا جمهوری آذربایجان و تا شرق آناتولی و جنوب‌غربی در سومر را شامل می‌شود که نمونه‌ها در هر روستا وجود داشتند اما همه نسل معاصر من به خوبی می‌دانند این قوچ‌ها به همراه بالبال‌ها که در تبریز هم منحصر به فرد بودند ناپدید شده‌اند.

متأسفانه در دهه‌های اخیر این مجسمه‌ها مورد غارت و تخریب قرار گرفت و یک شایعه‌ی غلط به باور این که در داخل این سنگ‌های یکپارچه آثار نفیس و اشیاء عتیقه مخفی نموده‌اند به تخریب این

آثار دامن زده است. بقیه آثار نیز توسط سازمان میراث فرهنگی به مرکز استان و شهر اهر انتقال یافته است. امروزه در گستره شهرستان شاید بیش از ده درصد آن باقی نمانده است. از روی آثار مکشوفه درون گورها چنین برمی آید که در دوره‌ی قبل از اسلام مرسوم بوده است، بعد از مرگ جنگاوران و پهلوانان معروف، ابزارهای جنگی وی مانند؛ سپر، شمشیر، نیزه و ... را در درون قبر و در کنارش می گذاشتند اما بعد از اسلام جهت حفظ احترام و ماندگاری یاد و خاطره دلاوران جنگی و مردان بزرگ، بر روی قبر آنها مجسمه‌های سنگی تراشیده شده از قبیل؛ قوچ و شیر که سمبل و نماد قدرت، شجاعت و نیرومندی بود می گذاشتند در آذربایجان مجسمه سنگی قوچ جای پای بسیاری دارد و در بیشتر آبادی‌ها این مجسمه‌ها دیده می شود چرا که گوشت لذیذ و تهیه بیشتر لوازم معیشت مثل قالیچه زیبا و لباس‌های مناسب و استفاده از پوست آن، قوچ را مورد توجه قرار داده است و برای پدران و نیاکان سمبل فراوانی و غلبه می باشد. در بیشتر گورستان‌ها، مجسمه‌ی قوچ بر سر قبر قهرمانان و پهلوانان گذاشته می شد و نام قهرمانان نیز با قوچ برده می شود مثل قوچ کوراوغلی، قوچ نبی.

اما به نظر می رسد؛ قدمت این مجسمه‌ها را نمی توان به دوره‌های اخیر محدود نمود و مطالعات و مصاحبه‌های میدانی گویای احتمالاتی است که برخی از آنها عبارتند از:

(۱) قدمت قوچ‌های سنگی به دوران اساطیری ارتباط پیدا می کند و ربطی به آق قویونلوها یا قارا قویونلوها ندارد.

(۲) با توجه به این که از دوران قدیم قوچ‌ها توتیم و نماد قدرت شمرده می شدند، وجود آنها در هر نقطه‌ای نشان از اهمیت آن محل دارد که نیاز به نیروی مرموز حفاظتی آن‌ها داشته است.

(۳) قرار دادن قوچ‌ها در گورستان‌ها برای راندن ارواح خبیثه و شیاطین از آن محل‌ها و حفاظت از ارواح پاک مردگان بوده است.

(۴) قوچ‌ها عمدتاً روی به شرق و محل طلوع خورشید داشتند که محتملاً با کیش مهرپرستی بی ارتباط نمی باشد.

(۵) در آخرین چهارشنبه‌ی هر سال مراسمی آیینی در اکثر گورستان‌ها از جمله گورستان بناب برگزار می شد که عمدتاً برای باروری و در

امان ماندن از هرنوع بیماری تاسال بعد سه بار از زیر شکم قوچ رد می‌شدند و پیرترین زن روستا به نام ام‌کلثوم که بالای صدسال سن داشت با گرفتن مختصر وجهی همه را تبرک می‌کرد. به وجه دریافتی رسوم گفته می‌شد. لازم به ذکر است که در این مراسم نیز ردپای احترام به بزرگترها را می‌توان مشاهده کرد.

۶) قوچ نماد قدرت و باروری شمرده می‌شد که این امر در داستان‌ها و فولکلور اقوام ترک زبان به وضوح مشهود است به عنوان مثال؛ قوچان نبی، قوچ کوراوغلی یا قوچ ایگید و احتمالاً قراردادن تندیس آن بر روی مزاری، نشان از قدرت بازو و پهلوان بودن شخص صاحب گور می‌توانست باشد (رنجبری، ۱۳۹۴: ۱۳۵).

قوچ‌های سنگی یکی از بی‌شمار آثار هنری و پیکرتراشی نیاکان ما به حساب تواند آمد که در روزگاران بسیار دور و دراز با دقت و ذوق بسیار تراشیده شده‌اند و نشان از رشد هنر حجاری در سرزمین باستانی ایران دارد. کثرت قوچ‌های سنگی در منطقه آذربایجان، آن را به عنوان نماد و سمبلی از دیار آذربایجان تبدیل نموده است و سرزمین آذربایجان به ویژه کناره‌های حاصلخیز ارس و منطقه قره‌داغ، با تمدن دیرینه خود پراز هزاران هزار یادگاری‌های تاریخی منقول و غیرمنقول بوده است، که مهم‌ترین آنها آثار سنگی به ویژه قوچ‌های سنگی و سنگ قبرها و سنگ نبشته‌هایی است که یا در دل خاک نهفته و زمان را می‌طلبد و یا آثاری بودند که مردم سودجو به خیال وجود عتیقه در دل سنگ، وعده ای نیز با افکار غلط بت پنداری موجب تخریب و نابودی شده‌اند (رنجبری، ۱۳۹۴: ۱۳۶).

در پاره‌ای از گزارشات که عکس‌های آنها را در پیچ دوم آورده‌ام حتی کار به جایی رسیده که مردم از این قوچ‌ها برای مصالح دیوارهای خود استفاده می‌کنند. قوچ‌هایی که مثلاً در موزه وان زیر نور کم‌رنگ و موضعی در فضایی آرام هزاران ارز خارجی کسب می‌کنند در سایه‌ی بی‌تدبیری‌های مسئولین ما به عنوان یک شی بی‌ارزش و همپای سنگ‌های معمولی در دیوارها جاخوش می‌کنند. شکسته می‌شوند و یا غارت و فروخته می‌شوند تا به عنوان اثری باستانی از فلان کشور و منطقه معرفی شوند.

زیویه ماننا

قدیم‌ترین رخدادی که نام مانا را وارد مباحث باستان‌شناسی کرد، کشف گنجینه بزرگ و مهم زیویه در سال ۱۳۲۵ بود، که توجه بسیاری را به تپه زیویه معطوف کرد. متأسفانه کاوش‌های تجاری گسترده ایوب رینو در سال‌های ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۲ صدمات جبران ناپذیری به محوطه وارد ساخت (ملازاده، ۱۳۹۱: ۶۶).

به نظر می‌رسد مجموعه سه جلدی دوران بی‌خبری جنبالی‌ترین پرونده زیویه در مرزهای داخلی ایران باشد. این کتاب به قلم مرحوم رشید کیخسروی فرزند ابراهیم کیخسروی مالک زیویه به رشته تحریر درآمده (کیخسروی، ۱۳۶۹، ۱۳۶۳، ۱۳۸۸)، که خود و خانواده‌اش مستقیماً در اتفاقات این محوطه به نحوی دخیل بوده‌اند. رشید کیخسروی در سال ۱۳۲۵، که حفاریات تجاری زیویه آغاز شد، نوجوانی ده یازده ساله بوده (کیخسروی، ۱۳۶۳: ۶۶)، از ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۵ در سندنج، تبریز و تهران به تحصیل اشتغال داشت و خود می‌گوید که از سال ۱۳۳۵ [حدوداً از بیست سالگی] تا اواخر عمر (وی در شهریور ۱۳۷۴ درگذشته است) پیگیر پرونده حفاریات تجاری و تخریب آن بوده (کیخسروی، ۱۳۶۳: ۷۰) و به نحوی مثال زدن برای گشودن پرونده زیویه وردگیری آثار به یغما رفته آن تلاش کرده است. وی در طول این مدت هفت شکایت رسمی درخصوص زیویه در دادگستری طرح کرده (کیخسروی، ۱۳۶۳: ۱۹۲)، ۱۳۳ نامه به مسئولین مختلف فرستاده و با ۴۲ نفر حضوری دیدار و گفتگو (کیخسروی، ۱۳۶۳: ۱۷۵ - ۱۸۵) و ۲۴ مقاله و گزارش در روزنامه‌ها و مجلات چاپ کرده (کیخسروی، ۱۳۶۳: ۱۸۷) و بارها بازجویی شده (کیخسروی، ۱۳۶۳: ۱۵۹ - ۱۴۵) و نهایتاً به دلیل مطالبی که در مجله رنگین کمان (ش ۴۹) در سال ۱۳۴۸ علیه ابوالحسن ابتهاج مدیرکل وقت بانک ملی ایران در خصوص دخالت وی در فروش آثار زیویه منتشر کرده به مدت ۱۱ سال تبعید در زاهدان محکوم شده است (کیخسروی، ۱۳۸۸: ۲۳۸-۲۳۶). باهمه این‌ها وی دست از این پرونده برنداشته و ماحصل پیگیری‌هایش را در این سه جلد کتاب

منتشر کرده و طبق یادداشت فرزندش در مقدمه سومین گزارش، دو جلد منتشر نشده نیز باقی مانده که احتمالاً در آینده منتشر می‌شود. اما هدف کیخسروی از این پیگیری و تلاش خستگی ناپذیر چه بوده است؟

اکثر مطالب مربوط به زیویه چنین آغاز می‌شود که در سال ۱۳۲۵ پسرکی چوپان در روستای زیویه تابوتی مفرغی کشف کرد که اهالی روستا آن را تکه تکه کردند (حسن‌زاده، ۱۳۹۱: ۴۴۶).

«نصرت‌اله معتمدی» نامی عجیب در ماجرای این تخریبات است. این نقش رموز که سال‌ها مدیر موزه بود و سال‌ها باستان‌شناسی مناطق آذربایجان را بر عهده داشت همان کسی است که دو لوح طلای داریوش هخامنشی را از سر عجله و این که احتمال جعل آنها آشکار شود آب کرد. کاری که هرگز یک باستان‌شناس عاقل انجام نمی‌دهد ولی وقتی ماجرای «واقعیت توطئه» در جریان باشد این اثر امکان پذیر است. اگر لوح‌های داریوش هخامنشی که سراسر سوال و ابهام هستند را به عنوان یک شاخص مهم برای معتمدی در نظر بگیریم چنین موجودی چگونه نمی‌توانستند در تخریب زیویه رل اصلی را بازی نکنند؟

کیخسروی علناً می‌نویسد: «عقیده من ... این است که شخص آقای نصرت ... معتمدی، رئیس گروه علمی زیویه، عملکرد و اهدافش در زیویه با باند صهیونیستی ایوب رینو هیچ فرقی ندارد» (کیخسروی، ۱۳۸۸: ۱۴۷). وی معتمدی را به کوتاهی در انجام وظایفش متهم می‌کند و می‌نویسد: «آقای معتمدی خبر داشت و می‌دانست حفاری در آن ارتفاع بدون انجام [؟] سوله و یا سایبان جرم است و تجربیات باستان‌شناسی به او حکم می‌کرد پیش از شروع حفاری پیش‌بینی لازم را بنماید، اما چون نیتش تخریب و نابودی آثار زیویه است و لابد شرکایش درس لازم را به او داده‌اند، اتاق‌ها و تالارهای به دست آمده را بدون کوچک‌ترین مصونیت در مقابل عوامل جوی به حال خودش رها نموده ...» (کیخسروی ۱۳۸۸: ۱۵۳). یا در جای دیگری آورده: «اگر باستان‌شناس دیگری به جای آقای معتمدی بود، مسائل زیویه تا این حد پیچیده و طلسم مانند نمی‌شد ... معتمدی از سال

۱۳۵۵ لغایت ۱۳۵۷ با امکانات وسیع مملکتی در زیویه حفاری نموده ... ایشان با گذشت بیست سال حتی یک سطر گزارش درباره نتایج علمی حفاری اش در زیویه ننوشته...» (کیخسروی، ۱۳۸۸: ۱۴۸) و حتی معتمدی را به شرکت در حفاری قاچاق سال ۱۳۷۳ زیویه متهم می کند (کیخسروی، ۱۳۸۸: ۱۴۸) (حسن زاده، ۱۳۹۱: ۴۴۹).

این داستان دراز حتی موجب اعتراف گشته چنان که:

در تمام دورانی که در باستان شناسی ایران تحت لوای قانون عتیقات «حفاری تجاری» رواج داشت، تنها سرنوشت زیویه است که تا حد زیادی آشکار و جزئیات آن به بحث گذاشته شده و از دیگر محوطه ها جز اشارات محدودی در دست نیست و این امر را به نوعی مدیون تلاش های کیخسروی هستیم (حسن زاده، ۱۳۹۱: ۴۵۰).

شور تپه

«بخش بزرگی از گورستان آن در جریان ساخت یک کانال در سال ۱۹۳۴ میلادی تخریب شده است» (بللی و بخشعلی اف، ۱۳۹۱: ۲۵).

کازانچی

قلعه «کازانچی» در ۳۶ کیلومتری شرق نخجوان واقع شده و مشکل از دو قلعه مجزا است. این قلعه ها شامل «کارانچی قلعه ۱» در غرب و «کازانچی قلعه ۲» در شرق هستند (بللی و بخشعلی اف، ۱۳۹۱: ۳۱). متأسفانه، دیوارهای «کازانچی قلعه» در جریان ساخت سد کازانچی در سال ۱۹۸۴ میلادی با دینامیت تخریب و به عنوان مصالح پر کننده سینه سد استفاده شده اند (بللی و بخشعلی اف، ۱۳۹۱: ۳۱).

تخریب

روستای چین نور

متأسفانه در سال های اخیر تمامی حدود یکصد استل این روستا به

استثناء آنهایی که در موزه آذربایجان و ان هم به شکل نامناسبی نگهداری می‌شوند، مورد غارت قرار گرفته و در حال حاضر هیچ نمونه‌ای از این سندهای فرهنگ مگالیتیک روستای چین نور، نه در دهانه غارها که قبلاً در آنجا افراشته شده بودند، مشاهده می‌شود و نه نشانی از استل‌های زیبای Alginement هوشنگ میدانی بر جای مانده است (زرگری، ۱۳۹۳: ۴۱).

ایلان لی و قره‌باغلار

نمونه‌های Alginement ایلان لی و یا هوشنگ میدانی در چین نو، در طول زمان و با انگیزه‌های متعدد به یغما رفته‌اند. (در کنار روستای قره‌باغلار و در دامنه کوه ایلان لی ردیف استل‌هایی قرار گرفته بود که افراد محلی و همانند اهالی بورارما، به آنها، مکتب اوشاقلاری می‌گفته‌اند (زرگری، ۱۳۹۳: ۴۳).

از بقایای استخوان‌ها و اجساد پیدا شده در گورهای شهر یری که توسط سازمان میراث فرهنگی مورد حفاری و مطالعه قرار گرفته، آزمایشات DNA نیز طبق روال علمی به عمل آمده و با مشخصات ساکنین فعلی محل مقایسه شده است. این همسانی، به رغم گذشت چندین سال هنوز انتشار نیافته اما کارشناسان مطلع در جریان آزمایش، این نتایج را تایید کرده‌اند اما برای اطلاعات بیشتر در خصوص DNA نمونه‌های استخوانی قوشه‌تپه، این مقاله می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد:

Ancient DNA from Human and Anima Remains From North- West Iran .journal of Sciences .Vol/19.No / 1 Winter 2008 (زرگری، ۱۳۹۳: ۱۱۳).

عزت‌الله نگهبان کاوشگری جدی در این زمینه بود که به صورت خلاصه این وضعیت را منعکس می‌کند:

اگرچه در کشور ایران از اواخر قرن نوزدهم حفاری‌های علمی شروع

گردیده ولی مدت‌ها طول کشید تا روش تحقیقات و حفاری‌های علمی در سطح کشور تعمیم یافت. با وجودی که قانون عتیقات و باستان‌شناسی در حدود تقریباً پنجاه سال پیش در مجلس ایران تصویب گردید و بر اساس آن اداره‌ای به نام اداره کل باستان‌شناسی در وزارت معارف سابق تشکیل گردیده و سپس به تدریج احداث ساختمان موزه ایران باستان شروع گردید ولی عملاً کارهای حفاری و تحقیقات علمی بسیار محدود بوده و قانون عتیقات و باستان‌شناسی نیز مدت‌ها تا در حقیقت عملی گردید و برای اجرای آن مشکلاتی وجود داشت و تسهیلات کافی برای اعمال آن در جلوگیری از حفاری‌های مخفیانه و غیرقانونی و هم‌چنین تجارت آثار عتیقه در دستگاه باستان‌شناسی کشور وجود نداشت. عدم جلوگیری از تجارت آثار عتیقه به طور قاچاق حفاری‌های مخفیانه و غیرقانونی را تشویق می‌نمود و آثار به دست آمده در این حفاری‌ها عموماً به طریق غیرمجاز معامله و یا از مرزهای کشور خارج می‌گردید. یکی دیگر از علل عدم توجه بدین وضعیت نابسامان این بوده که در ابتدا افراد تحصیلکرده در رشته باستان‌شناسی تقریباً در کشور نایاب و حتی تا سال‌های جنگ جهانی دوم نیز به قدری تعداد آنها معدود و محدود بود که بیشتر مقامات موجود در اداره کل باستان‌شناسی از مدیر کل گرفته تا سایر مقامات به وسیله افراد ناوارد و بی‌تجربه در کارهای علمی باستان‌شناسی که تحصیلات علمی در این قسمت نداشتند اشغال گردیده بود. به علت این که اداره کل باستان‌شناسی در آن هنگام جزء تشکیلات وزارت معارف سابق بوده بیشتر متصدیان و کارمندان اداری باستان‌شناسی از معلمین سابق وزارت معارف که عموماً توجهی به تدریس نداشته و علاقه داشتند در محل راحت‌تری خدمت نمایند، تشکیل می‌گردید و بندرت در بین آنان افراد علاقمند به آثار باستانی ایران و حفظ و صیانت آن ملاحظه می‌گردید. اغلب کارمندان این دستگاه با روابط و بستگی‌های خاصی که در وزارت معارف داشتند خود را به موزه ایران باستان و اداره باستان‌شناسی منتقل می‌نمودند و در دوران خدمت در این دستگاه نه فقط کاری انجام نمی‌دادند بلکه مشکلاتی نیز در راه تعداد معدودی که علاقه به انجام کارهایی برای حفظ آثار باستان‌شناسی داشتند فراهم

می‌آوردند. بخصوص این گونه کارمندان به هیچ وجه حاضر به انجام مسافرت‌های بیابانی و حفاری خارج از تهران نبوده و کمتر در سرکار خود نیز حاضر می‌شدند. هنگامی که دستگاه باستان‌شناسی کشور به وسیله این گونه افراد بی‌تجربه و بدون علاقه اداره می‌گردید قانون باستان‌شناسی و تحقیقات برای انجام حفاری‌های تجارتي وجود یک نماینده از طرف اداره کل باستان‌شناسی را در حفاری‌ها الزامی می‌دانست. به علت این که بیشتر کارمندان این اداره که در اصل معلمین سابق بودند علاقه نداشتند در محیط حفاری و در بیابان با شرایط سخت و نامساعد و کندن زمین و خاک اوقات خود را بگذرانند، وزارت معارف به ناچار در تحت فشاری که به وسیله حفاران تجاری اعمال می‌گردید موافقت نموده که مدیران مدارس در نواحی دور افتاده کشور به منزله نماینده اداره کل باستان‌شناسی می‌توانند حفاری‌ها را نظارت نموده و آثار مکشوفه در حفاری‌های تجارتي را کنترل نموده و به اداره باستان‌شناسی برای تقسیم طبق قوانین باستان‌شناسی ارسال دارند. حفاران تجارتي از این وضعیت بسیار خشنود بودند چه مدیران عموماً به قدری مشغول اداره مدارس خود بودند که به ندرت حتی فرصت سرزدن به حفاری را می‌نمودند چه رسد به این که تمام اوقات در ضمن حفاری نظارت داشته باشند و حتی در صورتی که علاقه به انجام این ماموریت نیز داشتند عملاً از اداره دبستان یا دبیرستان که مسئولیت آن با آنها بوده باز می‌ماندند و انجام چنین ماموریتی با وظیفه اصلی آنها از نظر وقت تطبیق نمی‌نمود. به هرحال حفاران تجارتي از این وضعیت سواستفاده نموده و با خیال راحت به کار خود ادامه داده و می‌خواستند بدون حضور نماینده اداره کل باستان‌شناسی حفاری را گذرانیده و در انتهای فصل حفاری گواهینامه‌ای که عموماً با حقیقت امر مغایرت داشته از مسئولین مدارس که به هیچ وجه از کم. کیف حفاری و آثار مکشوفه به علت محدودیت وقت و عدم سرکشی اطلاع کافی نداشتند، دریافت داشته و آن را به اداره باستان‌شناسی ارائه می‌دادند. برای این که بتوان تا اندازه‌ای به کنه این وضعیت پی برد به طور مثال در سال قبل از آن که اینجانب همکاری با اداره باستان‌شناسی را شروع نمایم تقریباً در حدود یکصد پروانه حفاری تجارتي برای

حفاری در نقاط مختلف صادر گردیده بود و در حدود تقریباً نود و شش عدد از آنها گواهی‌نامه‌هایی از مسئولین مدارس محلی دریافت داشته بودند که آثار قابل ملاحظه‌ای در ضمن حفاری به دست نیامده است. باستان‌شناسان و افراد ذی‌علاقه‌ای به کیفیت غنی آثار باستانی ایران و یا غنای محل‌های باستانی در تمام منطقه خاور نزدیک و خاورمیانه واقف هستند بخوبی می‌توانند تصور نمایند که تا چه حد این گواهی‌نامه‌ها مقرون به صحت بوده است (نگهبان، ۱۳۷۸: ۳۲).

مارلیک

مرحوم نگهبان در راه حفاظت از مارلیک مدت‌ها عمر و زندگی و اعتبار خود را مصروف داشته اما در مقابل این غارت‌ها و تخریبات کم آورده بود.

در اواخر پاییز سال ۱۳۴۱ حفاری مارلیک به ابار در اثر توطئه‌ای که بوسیله افراد با نفوذ در دستگاه دولت و اعضای خانواده سلطنت به نحوی در عملیات حفاری‌های مخفیانه و جمع‌آوری و قاچاق و تجارت عتیقه شرکت داشتند، متوقف گردید. اگرچه در این هنگام تقریباً هیات حفاری ما تمام سطح قبرستان سلاطین را در محوطه سر تپه مارلیک بیابان رسانیده بود ولی محوطه‌های دیگری مانند دامنه‌های تپه مارلیک، بیشتر قسمت‌های تپه پيله قلعه، زینب بیجار، دور بیجار و جازم کول و قبرستان‌های باستانی زیادی که در تمام سطح دره پراکنده و حایز کمال اهمیت از نظر تمدن گذشته این ناحیه بودند به ناچار ترک گردیده و حفاری در آنها انجام نگرفت و هیات ما به اجبار به سوی تهران بازگشت نمود. در تمام دوران سال بعد اینجانب تلاش زیادی برای شروع مجدد عملیات حفاری انجام داده و مبارزات دامنه‌داری را علیه قاچاقچیان آثار عتیقه و همدستان فاسد آنها در وزارتخانه‌های دادگستری و فرهنگ سابق پیگیری نمودم و بالاخره در اثر این فشارها و گزارشات، وزارت فرهنگ مجبور گردید در جهت اوامر مسئولین مملکت، هیات ما را برای ادامه کار به منطقه مارلیک اعزام دارد (نگهبان، ۱۳۷۸: ۵۴).

تاکنون هیچ سنگ نبشته‌ای از شاهان مانایی به دست نیامده است

و آگاهی‌های ما از این قوم تنها از راه اسناد و کتیبه‌های اورارتویی و آشوری و آثار محدود به دست آمده از آنان از اطراف دریاچه اورمیه، کردستان و رودبار گیلان به ویژه از حسنلو (در تپه شرقی سلیمانیه) زیویه نزدیک سقز، مارلیک در نزدیک رودبار گیلان و اخیراً در تپه ربط سردشت است که با پیدا شدن چند خشت آجری با خط میخی، به نظر می‌رسد بزرگ‌ترین محوطه تاریخی مانایی باشد ولی هنوز کارشناسی آن در مراحل مقدماتی است (عبدلی‌فرد، ۱۳۹۶: ۱۴۷).

در حسنلو نیز ردپای روس‌ها به روشنی کشف شده است.

پیرامون تپه مرکزی با حفر کانال‌های نظامی، که نخستین بار در عکس‌های هوایی اریخ اشمیت در روز ۲۵ ژوئیه ۱۹۳۷ میلادی ثبت شدند، مضطرب شده است (Schmidt 1940 Danti 2004, pl.A). کانال‌های مزبور احتمالاً در جریان جنگ جهانی اول و به دست قوای روسیه که منطقه را اشغال کرده بودند حفر شده‌اند. آنان ظاهراً در محوطه‌های باستانی دیگر نیز، علاوه بر انجام کند و کاو برای یافتن عتیقه، کانال‌هایی حفر کرده بودند. در بخش جنوبی تپه کم ارتفاع پیرامونی، به دلیل وجود قبرستان اسلامی معاصر، تاکنون پژوهش گسترده‌ای انجام نشده است. نهری از میان بخش‌های شمالی و شرقی تپه پیرامونی عبور می‌کند که سبب فرسایش و از بین رفتن گورهای باستانی متعددی شده است. از زمان خاتمه کار پروژه حسنلو در محوطه در سال ۱۹۷۷ میلادی، جاده خاکی که در بخش شرقی تپه پیرامونی قرار دارد آسفالت شده و روزانه رفت و آمد بسیار زیادی از سوی مردم محلی در آن صورت می‌گیرد (دانتی، ۱۳۹۶: ۱۷).

دین خواه

منحرف نکردن رود گدار آیا می‌تواند یک کار عمدی دیگر از اشتاین باشد؟ همان فردی که تپه‌های زیادی را طبیعی معرفی کرده تا در ده سال بعدی آذربایجان در معرض غارت راحت تر قرار گیرد.

دین خواه تپه به فاصله‌ی چند کیلومتری از شرق اشنویه در منتهالیه جنوب غربی دریاچه‌ی ارومیه واقع شده است. حداکثر وسعت این محوطه حدود ۴۰۰ متر و ارتفاع آن ۲۰ متر می‌باشد. سر اورل اشتاین حفاری‌های آزمایشی را در حاشیه‌ی شمالی این تپه در مجاورت رود گدار اجرا کرده بود. آب این رود اکنون تمامی آثار کارهای اشتاین را از بین برده است (هاملین، ۱۳۸۸: ۱۵۱).

غارث و تخریب

غیر از این که تخریبات سازمان یافته در جریان بوده و البته در این خصوص گزارش هرگز منتشر نمی‌شود اما نگارنده به عمد شاهد ایجاد فضایی مناسب برای تخریب‌کنندگان و آشفته‌کنندگان بوده‌ام و هر روستایی در آذربایجان می‌تواند شواهدی در این زمینه ارائه کند غارت نیز به صورت مستند واقع شده که نمونه‌هایی از آن از دوره تهاجم شوریان که پای غارتگری به آذربایجان صلح‌جو باز شد تا بعدها اقوام و سلسله‌های دیگر نیز از دوران باستان و به تناوب هر مدت ادامه داشت. گزارش باستانی در این زمینه در مورد «اوسکو» وجود دارد:

سارگون دوم قلعه اوشکابا را چنین خاطر نشان می‌سازد: من با ضربت قوی سلاح خود به این قلعه داخل شدم ثروت کثیر آن را غارت کردم و مجبور کردم تا آن را به اوردوگاهم انتقال دهند. دیوار محکم آن را که به ضخامت ۸ مرفق و بر روی صخره بنا شده بود، از نوک دندان‌های تا زیر بنای آن به طور کلی تخریب و با خاک یکسان کردند. منازل داخل آن را من تخریب کردم و تیرهای طویل موجود

در آن را من به آتش کشیدم (گروه مولفان، ۱۳۹۷: ۸۴).

سارگون مانند تمام پادشاهان غارتگر همسایه به این غارت‌ها افتخار می‌کند. بارها و بارها و در نوشته‌های متعدد به غارت آذربایجان اشاره می‌کند. به صورت یک سنت افتخارآمیز به بردن پیکر خدایان نیز طبق روال سایر اقوام اشاراتی دارد. اما این رویه در غیاب منابع مکتوب دیگر در هاله‌ای از ابهام قرار دارد تا در گزارش‌های مکتوب بعدی، به آثاری که توسط مغول‌ها، ایلخانان، اعراب و عثمانیان غنیمت برده شده است تا جایی که حتی در مقاطعی، هنرمندان، صنعتگران و معماران تبریزی به سمرقند، اصفهان و استانبول برده شده‌اند؛ یعنی غیر از اشیاء مادی، آفرینندگان آثار فرهنگی و صاحبان تفکر و سبک نیز این سه شهر را زیباتر کرده‌اند، اسنادی موجود است. در دوره اخیر از میان گزارشات رسمی نیز می‌توانیم به غارت‌های متعدد اشاراتی داشته باشیم.

عزت‌الله نگهبان کاوشگری جدی در این زمینه بود که به صورت خلاصه این وضعیت را منعکس می‌کند:

اگرچه در کشور ایران از اواخر قرن نوزدهم حفاری‌های علمی شروع گردیده ولی مدت‌ها طول کشید تا روش تحقیقات و حفاری‌های علمی در سطح کشور تعمیم یافت. با وجودی که قانون عتیقات و باستان‌شناسی در حدود تقریباً پنجاه سال پیش در مجلس ایران تصویب گردید و بر اساس آن اداره‌ای به نام اداره کل باستان‌شناسی در وزارت معارف سابق تشکیل گردیده و سپس به تدریج احداث ساختمان موزه ایران باستان شروع گردید ولی عملاً کارهای حفاری و تحقیقات علمی بسیار محدود بوده و قانون عتیقات و باستان‌شناسی نیز مدت‌ها تا در حقیقت عملی گردید و برای اجرای آن مشکلاتی وجود داشت و تسهیلات کافی برای اعمال آن در جلوگیری از حفاری‌های مخفیانه و غیرقانونی و هم چنین تجارت آثار عتیقه در دستگاه باستان‌شناسی کشور وجود نداشت. عدم جلوگیری از تجارت آثار عتیقه به طور قاچاق حفاری‌های مخفیانه و غیرقانونی را تشویق می‌نمود و آثار به دست آمده در این حفاری‌ها عموماً به طریق غیرمجاز

معامله و یا از مرزهای کشور خارج می‌گردید. یکی دیگر از علل عدم توجه بدین وضعیت نابسامان این بوده که در ابتدا افراد تحصیلکرده در رشته باستان‌شناسی تقریباً در کشور نایاب و حتی تا سال‌های جنگ جهانی دوم نیز به قدری تعداد آنها محدود و محدود بود که بیشتر مقامات موجود در اداره کل باستان‌شناسی از مدیر کل گرفته تا سایر مقامات به وسیله افراد ناوارد و بی‌تجربه در کارهای علمی باستان‌شناسی که تحصیلات علمی در این قسمت نداشتند اشغال گردیده بود. به علت این که اداره کل باستان‌شناسی در آن هنگام جزء تشکیلات وزارت معارف سابق بوده بیشتر متصدیان و کارمندان اداری باستان‌شناسی از معلمین سابق وزارت معارف که عموماً توجهی به تدریس نداشته و علاقه داشتند در محل راحت‌تری خدمت نمایند، تشکیل می‌گردید و بندرت در بین آنان افراد علاقمند به آثار باستانی ایران و حفظ و صیانت آن ملاحظه می‌گردید. اغلب کارمندان این دستگاه با روابط و بستگی‌های خاصی که در وزارت معارف داشتند خود را به موزه ایران باستان و اداره باستان‌شناسی منتقل می‌نمودند و در دوران خدمت در این دستگاه نه فقط کاری انجام نمی‌دادند بلکه مشکلاتی نیز در راه تعداد معدودی که علاقه به انجام کارهایی برای حفظ آثار باستان‌شناسی داشتند فراهم می‌آوردند. به خصوص این گونه کارمندان به هیچ وجه حاضر به انجام مسافرت‌های بیابانی و حفاری خارج از تهران نبوده و کمتر در سرکار خود نیز حاضر می‌شدند. هنگامی که دستگاه باستان‌شناسی کشور به وسیله این گونه افراد بی‌تجربه و بدون علاقه اداره می‌گردید قانون باستان‌شناسی و تحقیقات برای انجام حفاری‌های تجارتمندی وجود یک نماینده از طرف اداره کل باستان‌شناسی را در حفاری‌ها الزامی می‌دانست. به علت این که بیشتر کارمندان این اداره که در اصل معلمین سابق بودند علاقه نداشتند در محیط حفاری و در بیابان با شرایط سخت و نامساعد و کندن زمین و خاک اوقات خود را بگذرانند، وزارت معارف به ناچار در تحت فشاری که به وسیله حفاران تجارتمندی اعمال می‌گردید موافقت نموده که مدیران مدارس در نواحی دور افتاده کشور به منزله نماینده اداره کل باستان‌شناسی می‌توانند حفاری‌ها را نظارت نموده و آثار مکشوفه در حفاری‌های تجارتمندی را کنترل نموده و به اداره

باستان‌شناسی برای تقسیم طبق قوانین باستان‌شناسی ارسال دارند. حفاران تجارتي از این وضعیت بسیار خشنود بودند چه مدیران عموماً به قدری مشغول اداره مدارس خود بودند که به ندرت حتی فرصت سرزدن به حفاری را می‌نمودند چه رسد به این که تمام اوقات در ضمن حفاری نظارت داشته باشند و حتی در صورتی که علاقه به انجام این ماموریت نیز داشتند عملاً از اداره دبستان یا دبیرستان که مسئولیت آن با آنها بوده باز می‌ماندند و انجام چنین ماموریتی با وظیفه اصلی آنها از نظر وقت تطبیق نمی‌نمود. به هر حال حفاران تجارتي از این وضعیت سواستفاده نموده و با خیال راحت به کار خود ادامه داده و می‌خواستند بدون حضور نماینده اداره کل باستان‌شناسی حفاری را گذرانیده و در انتهای فصل حفاری گواهینامه ای که عموماً با حقیقت امر مغایرت داشته از مسئولین مدارس که به هیچ وجه از کم. کیف حفاری و آثار مکشوفه به علت محدودیت وقت و عدم سرکشی اطلاع کافی نداشتند، دریافت داشته و آن را به اداره باستان‌شناسی ارائه می‌دادند. برای این که بتوان تا اندازه‌ای به کنه این وضعیت پی برد به طور مثال در سال قبل از آن که اینجانب همکاری با اداره باستان‌شناسی را شروع نمایم تقریباً در حدود یکصد پروانه حفاری تجارتي برای حفاری در نقاط مختلف صادر گردده بود و در حدود تقریباً نود و شش عدد از آنها گواهینامه‌هایی از مسئولین مدارس محلی دریافت داشته بودند که آثار قابل ملاحظه‌ای در ضمن حفاری به دست نیامده است. باستان‌شناسان و افراد ذیعلاقه‌ای به کیفیت غنی آثار باستانی ایران و یا غنای محل‌های باستانی در تمام منطقه خاور نزدیک و خاورمیانه واقف هستند به خوبی می‌توانند تصور نمایند که تا چه حد این گواهینامه‌ها مقرون به صحت بوده است (نگهبان، ۱۳۷۸: ۳۲).

این رویه بیشتر از جهت پنهان کاری در مورد هویت ساکنین باستان آذربایجان به نظر می‌رسد که سگان وحشی غارتگر در این مناطق رها و آزاد نگه داشته شده بودند.

تاکنون هیچ سنگ نبشته‌ای از شاهان مانایی به دست نیامده است و آگاهی‌های ما از این قوم تنها از راه اسناد و کتیبه‌های اورارتویی و

آشوری و آثار محدود به دست آمده از آنان از اطراف دریاچه اورمیه و کردستان و رودبار گیلان به ویژه از حسنلو (در تپه شرقی سلیمانیه) زیویه نزدیک سقز، مارلیک در نزدیک رودبار گیلان و اخیراً در تپه ربط سردشت است که با پیدا شدن چند خشت آجری با خط میخی، به نظر می‌رسد بزرگ‌ترین محوطه تاریخی مانایی باشد ولی هنوز کارشناسی آن در مراحل مقدماتی است (عبدلی فرد، ۱۳۹۶: ۱۴۷).

خوروبین اورمیه

از منظر گونه‌شناختی قدمت اشیای مکشوفه از خوروبین که در مجموعه‌های خصوصی نگهداری می‌شوند به ۱۲۰۰ ق.م تا ۷۰۰ ق.م بر می‌گردد و اشیای مذکور متعلق به محوطه‌های مختلف منطقه هستند که به دست ساکنان محلی غارت شده‌اند (واندنرگ، ۱۹۶۴: ۳۰۲)، (دایسون، ۱۳۸۹: ۳۹).

« ساکنان محلی این محوطه را غارت کرده بودند و واندنبرگ تنها چند قبر را در آن جا کشف کرده است (۱۹۶۴، ۶ و صفحات بعدی) » (وایت ماسکارلا، ۱۳۸۸: ۶۴).

البته همانند زیویه این اعمال در کمال همراهی حکام و یک سیستم ایجاد شده و با نظارت‌های خارجی بوده و فقط عمل‌های این اتفاق روستائیان ساده دل معرفی شده‌اند.

تپه‌های اطراف حسنلو

اسکار وایت ماسکارلا:

پس از حفاری مشخص می‌شود که این فیچر قبر تومولوس بوده است. این قبر را در نهایت شدت تخریب کرده و قلوه سنگ‌های پیرامونی و پوشش فوقانی آن را به کلی به هم ریخته بودند. خود قبر به صورت چاله ساده و بدون سازه معماری یا کف مشخص بود. تخته سنگ‌های موجود در داخل قبر ظاهراً به لبه فوقانی چاله یا کف یا هر دوی آنها تعلق داشتند. (قس: تومولوس ششم). در داخل این قبر

تکه‌های یک مجموعه و استخوان‌های کوچک دیگری به همراه دو مهره‌ی سنگی و یک مهره کوچک طلا وجود داشت. در تومولوس ششم تمامی نشانه‌های مربوط به غارت قبلی دیده می‌شد.

قبر این تومولوس به صورت سازه نسبتاً بزرگ و تقریباً بیضوی است که در قالب چاله در دل خاک کنده شده است. اثری از دیوارها و کف آن دیده نمی‌شد، اما در قسمت فوقانی چاله سه ردیف سنگ آهک تخت وجود داشت که ظاهراً مربوط به کف قبر بودند که به دست حفاران غیر مجاز متلاشی شده بود. آنان از سمت شرق وارد قبر شده و در حین ورود به داخل اتاقک برخی از تخته سنگ‌های آن را تخریب کرده بودند. ابعاد این قبر حدود $۲/۳۰ * ۴/۲۰$ متر و ارتفاع آن $۱/۵$ متر است. داخل قبر به طور کامل خالی بود و حفاران غیر مجاز تمامی محتویات آن را غارت کرده بودند (وایت ماسکارالا، ۱۳۹۰: ۱۷۱).

این رویه در کمال آرامش و طی سیصد سال با شدت و گستردگی جریان داشته است. مهره‌هایی که در این گزارشات از آنها نام برده شده و ته مانده یک غارت بسیار بودند کجا هستند؟ چرا گزارش و عکسی از آنها وجود ندارند؟ «در تپه‌های چهارم و سوم که توسط سرکال اشتاین تپه طبیعی نام‌گذاری شده بود حفاری‌های غیر مجاز و تونل‌های زیادی وجود دارد در یک حفره بزرگ جای قبری وجود دارد.»

اسکار وایت ماسکارالا:

از روی کف قبر و داخل گل غلیظ، ۵۶۵ مهره طلا در پنج گونه مختلف، به همراه سه تبر مفرغی و یک شیارگر یا تیغه تیشه مفرغی و نیز ۳۹ مهره عقیق کشف شده است (وایت ماسکارالا، ۱۳۹۰: ۱۷۰).

این نشان می‌دهد از غنایم و منابع فلزی و جایگاه اقتصادی آذربایجان و دلیل نامگذاری باستان‌شناسان به عنوان تپه طبیعی برای ایجاد فرصت غارت آذربایجان

می‌باشد.

رابرت هنری دایسون:

با ادامه‌ی کاوش در میان آوارها، انبوهی از سرنیزه‌های آهنی و قطعات تیغه‌های شمشیر نمایان شد که در بالاترین بخش آوارها قرار داشتند - احتمالاً از پشت بام پایین ریخته بودند. در سطوح پایین‌تر و زیر خشت‌های فروریخته، بقایای شمار زیادی از اشیای دیگر کشف شده است که در طبقه دوم انبار شده بودند. تنها از اتاق شرقی حدود ۲۰۰ شیء باستانی به دست آمده است. این اشیاء انواع بسیار متنوعی از جمله کاسه‌های سنگی، ظروف و قطعات اسباب و اثاث مسی، کوزه‌های سفالی صیقلی و ظریف به تقلید از ظروف فلزی، سفال‌های خانگی، مهره‌هایی از جنس عقیق سلیمانی و شیشه، سر گرزهای مفرغی، دگمه‌های مفرغی و قطعات شکسته یک پیکرک مفرغی شیر را شامل می‌شود. برخی از این اشیاء عیناً شبیه نمونه‌های مکشوفه از قبرستان دوره سفال خاکستری هستند. بنابراین، بی‌درنگ دریافتیم که ساختمان‌هایی را که کشف کرده ایم که به مردم مدفون در آن قبرستان تعلق دارند.

از جمله اشیای جالب توجه‌تر، می‌توان به قطعات کاشی‌های دیواری لعاب دار اشاره کرد. یکی از آنها به سبک کاشی‌های آشوری قرن نهم ق.م ساخته شده است. یکی دیگر با سردیس منحصر به فرد به صورت تمام گرد تزئین یافته است. اثر ارزشمند دیگر چهارپایه‌ای مفرغی است که پایه‌هایی به شکل پنجه‌ی حیوانات دارد و قسمت بالایی آن به شکل دو حلقه ساخته شده است. نقوش برجسته‌ی حیوانی و انسانی زینت بخش بخش‌های مختلف بدنه‌ی این چهارپایه هستند. تمامی اشیای مذکور به موزه فیلادلفیا انتقال یافته و افراد ذربط در حال حاضر مشغول پاک‌سازی و مطالعه آنها هستند (هنری دایسون، ۱۳۹۰: ۴۸).

خود حسنلو که جلوه‌ای از تمدن ماننا باشد و سال‌ها تحت حفاظت و کاوش علمی بوده تیز دست کمی از تپه‌های بی‌دفاع و بی‌حفاظ مظلوم نداشته است.

رابرت هنری دایسون:

در ماه آگوست هیئت حفاری به دو بخش تقسیم شد. سرپرستی تیم شاغل در حسنلو هم چنان به ماسکارلا سپرده شد و سرپرست هیئت، فون کروفورد و ادوارد کیل (متخصص بررسی) جهت انجام تحقیقات مقدماتی به زیویه رفتند و در نتیجه کارهای میدانی در زیویه، ۳۰ متر از راه پله‌ی ورودی واقع در انتهای شرقی محوطه حفاری گردید. بخشی از دیوار یا سکویی از خشت خام به پهنای ۷/۵ متر با این راه پله مرتبط بود. بقایای حصارها در چند نقطه قابل مشاهده بود. این محوطه در نتیجه حفاری‌های تجاری که طی ۱۰ سال گذشته پس از کشف گنجینه زیویه در سال ۱۹۴۷ میلادی انجام شده‌اند به طور کامل به تاراج رفته است (هنری دایسون، ۱۳۹۰: ۱۱۲).

در دسترسی قرار دادن سنگ‌های ۴ متری با عرض یک متر یکی دیگر از کارهای تاراج آثار باستانی کاوشگران بود چنان که فون کروفورد می‌گوید:

فون کروفورد:

در زمان‌های حفاری‌ها، هر سنگی را که روی زباله‌دانی‌های هیئت حفاری می‌گذاشتیم ساکنان روستا فوراً آن را ناپدید می‌کردند. مردم نقده با کامیون می‌آمدند تا سنگ‌های در دسترس را جهت استفاده در کارهای ساختمانی به نقده ببرند (کروفورد، ۱۳۹۰: ۸۴).

نوع نگاه به این غارت‌ها با تطهیر همراه بوده است. فروش ناموس یک کشور را همچون صادرات حلال جا انداخته بودند. در این میان طبقه‌ای به نام طبقه حفاران به عنوان یک صنف پر رونق شکل گرفته بود.

پس از تصویب قانون عتیقات در سال ۱۳۰۹ و در پی آن نظارت دولت بر اجرای آن به قصد جلوگیری از حفاریان غیرقانونی موجب گردید حفاران غیرمجازی که در کار عتیقه بودند نامه‌ای به دولت بنویسند در بخشی از این عریضه می‌خوانیم.

این عملیات جز تهیه لقمه نانی برای ما بیچارگان وعایلات ما استفاده دیگری ندارد. زیرا اراضی مزبور قابل اشیائی که بتوان آن‌ها

را جزء حفظ آثار ملی قرارداد نیست. ولی چیزی که هست یک مخارج جزئی از ماها اداره نموده و مبالغی بر صادرات مملکتی افزوده می‌گردد (حسن‌زاده ومیری، ۱۳۹۱: ۲۸).

و بعداز کلی مکتوبات عامیانه ادامه می‌دهند:

ما بیچارگان زمین‌هایی را تحت نظر درآورده و مبالغی پول پرداخته‌ایم و شاید هرنفیری بالغ بر دو سه هزار تومان خسارت داریم و می‌بایستی که بدین وسیله عمل نموده قروض خود را ادا و عیالات خود را اداره نماییم. آیا سزاوار است که به واسطه این یک نفر متخصص اروپایی برای جلوگیری از آمدن ثروت های خارج و نقصان صادرات مملکت این راه را مسدود بنماید و ما بیچارگان را در فشار و صدمه انداخته و مبالغی کثیر بر صادرات مملکت ضرر وارد آید. در خاتمه حاضر هستیم هرآن هیئت معظم امر مقرر فرمایند که جلسه [ای] که مرکب باشد از نمایندگان ایرانی که علاقه‌مند به ملک و ملت می‌باشند تشکیل شده، این جانبان هم حاضر شده، حضورا صدق و کذب عرایضات خود را ارائه داده، تکلیف قطعی معلوم شود، استدعای عاجزانه داریم که بیش از این ما بیچارگان را ویلان و سرگردان نفرمایند و تکلیف قطعی ما بیچارگان را معلوم فرمایند. از طرف طبقه حفرها (حسن‌زاده و میری، ۱۳۹۱: ۲۹).

تپه دین خواه

از سفالینه‌های مکشوفه از محوطه‌ی باستانی که ساکنان روستای امروزی در مصارف روزمره‌ی خود استفاده می‌کردند نگارنده توانست سه سبوی کروی و یک تنگ بزرگ با دسته‌ی نواری را خریداری کند (اشتاین، ۱۳۸۸: ۲۱).

بیشتر اشیاء حفران غیر مجاز به راحتی در بازارها داد و ستد می‌شود و قهوه‌خانه‌ها و افراد متخصص زیادی در صادرات این اشیاء حرفه‌ای شده‌اند. نقش قدرت‌های استعماری آن دوره در امیال درازمدت و تاریخ‌سازی بر کسی

پوشیده نیست. این مطالب در کتاب‌های دوست عزیزم آقای رسول داغسر به نام «مسیون و ضد مسیون» به تفصیل آمده‌اند در این راه کتب زیادی با حمایت مالی چاپ می‌شد، هزینه‌های مالی زیادی برای تحقیقات از سوی موسسات و دانشگاه‌هایشان پرداخت می‌شد که نیازمند یک تحقیق مفصل در آینده است.

سمیناری که در ۴ جولای ۱۹۹۳ در موزه بریتانیا برگزار شد تنها یکی از نمونه سمینارهای گوناگون است. موضوع سمینار ارتباطات بین‌النهرین و ایران در فاصله بین فروپاشی سلسله اول بابل اندکی پس از سال ۱۶۰۰ ق.م و ۵۳۹ ق.م بود که کورش کبیر بابل را تصرف کرد و خاور نزدیک زیر سلطه هخامنشیان در آمد. چهار کارشناس برجسته برای شرکت در این سمینار و سخنرانی درباره جنبه‌های گوناگون این موضوع پیچیده و در عین حال بسیار جالب، دعوت شدند: اگنس اسپایکت، موزه دار بخش آثار باستانی شرق در موزه لوور، که پیکرتراشی کاسی در بین‌النهرین را بررسی کرد و آن را با پیکرتراشی ایلام میانه در همان زمان در ایران مقایسه نمود. پیتر کالمیر از موسسه باستان‌شناسی آلمان در برلین که سابقاً در ایران فعالیت داشت، به بررسی هنر بابل در دوره پادشاهان کاسی و سلسله دوم ایسین پرداخت و ارتباط آن با هنر ایران را روشن ساخت. این دو ناحیه به ویژه در دوره کوه‌های غرب ایران وسعت داشت. لویی وندنبرگ از دانشگاه گنت بر نتایج حفاری‌هایش در پشتکوه، در بخش غربی لرستان تکیه کرد که از ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۹ شمار زیادی گورستان را در این محل حفاری کرده بود. او به بررسی گنجینه‌ای از اشیاء به دست آمده از عصر آهن III پرداخت و به شباهت آنها با اشیاء آشور اشاره کرد (کرتیس، ۱۳۹۳: ۳).

جالب این که حتی مواد لازم برای چنین کنفرانس‌هایی نه از هخامنشیان که از کاسی‌های ترک زبان پرداخت می‌شد ولی به کام آریا بازان بود. گرچه در اوایل به جهت همین کمبودها از آذربایجان شروع کرده بودند.

برنامه سمیناری که در ۱۹۹۳ برگزار شد، در واقع پنجمین سخنرانی سالانه یا سمینار در موزه بریتانیا بود که به یادبود پژوهشگر برجسته

ولادیمیر جی. لوکونین، رئیس بخش شرق‌شناسی آرمیتاژ در سنت پترزبورگ، برگزار می‌شد. این دسته سخنرانی‌ها با سخاوتمندی ریموند و بورلی سکلر که هزینه لازم را فراهم کرده‌اند امکان‌پذیر شد. در اصل فکر این رشته سخنرانی‌ها در مهمانی افتتاحیه صندوق یادآور لوکونین مطرح شد که اینک نام تازه صندوق ایران باستان به یادبود ولادیمیر لوکونین را گرفته است. هدف این صندوق که به ابتکار خانم مری انا مارتین برپا شده بود، حمایت از مطالعات ایران باستان بود. در حال حاضر این صندوق سالانه برای مطالعه پژوهشگران و دانشجویانی که در زمینه ایران باستان و موضوعات مربوطه فعالیت می‌کنند، کمک‌هایی مالی می‌کند. این مجموعه سخنرانی‌ها در ۱۹۸۹ با سخنرانی بوریس پیوتروسکی، مدیر سابق آرمیتاژ، درباره «ایران باستان و قفقاز» آغاز شد. سپس پروفیسور رابرت دایسون در ۱۹۹۰، مدیر موزه دانشگاه پنسیلوانیا، درباره «حسنلو و عصر آهن ایران» صحبت کرد. نخستین سمینار لوکونین در ۱۹۹۱ بود که چهار پژوهشگر برجسته برای سخنرانی در زمینه ارتباطات ایران و بین‌النهرین در دوره‌های اولیه تاریخی دعوت شدند. شرکت‌کنندگان عبارت بودند از: پیر آدمیه، دکتر راجر موری، پروفیسور هانس نیسن و پروفیسور ادیت پرادا، که متأسفانه در گذشته است. انتشارات موزه بریتانیا در ۱۹۹۳ برنامه این سمینار را با عنوان «بین‌النهرین قدیم و ایران: ارتباط و اختلاف ۳۵۰۰-۱۶۰۰ ق.م» منتشر کرد (کرتیس، ۱۳۹۳: ۴).

همراهی روس‌ها در منافع مشترکی که با غربیان داشتند باعث شد اتنیک ترک مورد هدف اصلی باشد که همواره یک خطر بالقوه محسوب می‌شد.

ترکان شوروی سابق به این دلیل که از نظر روش‌شناسی مشکلی نداشتند از توانایی‌های لازم برای پیشبرد اسطوره‌شناسی ترکان برخوردار بودند. ولی با کمال تأسف تصفیه‌های بزرگی که از سال ۱۹۳۷ شروع شد مرگ دانشمندان ترک را به همراه داشت. همراه با ضعف ترک‌شناسی و اسطوره‌شناسی، سطح علمی - روش‌شناختی نیز تنزل پیدا کرد. بنابراین در بین سال‌های ۷۰-۱۹۴۰ در این زمینه با یک دوره رکورد مواجهیم (فضولی بیات، ۱۳۹۰: ۴۱).

این سیر حذف فیزیکی افکار و تحقیقات گاهی نمودهای عینی تری می‌یافت.

تخریب و حذف تاریخ باستانی آذربایجان توسط روس‌ها گاهی شیوه عینی تری گرفته است. تحریف و تاریخ‌سازی اگر یک بخش از اقدامات روس‌ها باشد کارهای عملی زیادی نیز در سوریه، عراق، افغانستان و آذربایجان برای حذف فیزیکی تاریخ آذربایجان باستانی انجام داده‌اند

خلیل وف که پژوهش‌های علمی فراوانی بر روی داش باباهای آذربایجان انجام داده است بیان می‌کند که ۱۹ داش بابا مربوط به عصر آلبان در قره‌باغ ثبت گردیده است. در دوران اتحاد جماهیر شوروی نیز سیاست تخریب داش‌باباها و کورگان‌ها و تبدیل آنها به مزارع کشاورزی بسیار برجسته بود. البته در نقاط دیگر آذربایجان هم داش‌باباهای دیگری پیدا شده است که احتمالاً قدمتشان به عصر آلبان برمی‌گردد (آغاسی‌اوغلو، ۱۳۹۶: ۴۸).

منتشر نشدن عکس‌های این غارت روس‌ها پس از سالیان متعدد همچنان بدون پی‌گیری‌های دولتی و رسمی مانند اموال با صاحب یک موضوع قابل تامل است. در طی حفارهای غیر مجاز در سال ۱۸۹۵ میلادی مشخص شده بود گورستان «فزل وانک» از دامنه تپه تا ساحل رود ارس گستردگی دارد. علاوه بر سازه‌های دوران تاریخی، احداث راه آهن نخجوان - جلفا نیز گورستان را در حد وسیعی تخریب نموده است. در میان اشیای به دست آمده در نخستین حفاری‌های قاچاق، ظروف سفالی منقوش، ظروف و سلاح‌های مفرغی و اشیای زینتی قرار داشتند. «فیادوروف» که از این جریان آگاهی یافته بود در سال ۱۸۹۶ میلادی اقدام به کاوش در آن جا نمود. او ظروف منقوش بسیاری را از دل خاک بیرون آورده بود، اما امروزه از جزییات آثاری که وی به موزه مسکو ارسال کرده بود هیچ اطلاعی در دست نیست. (بللی و بخشعلی اف، ۱۳۹۱: ۲۴).

روس‌ها چنان با ولع و اشتیاق برخی از اشیاء بی‌صاحب آذربایجان را به نام هخامنشیان و ساسانیان سند زدند که از نظر علمی یک فضاحت در دنیا محسوب می‌شود.

مسئول موزه‌ی آرمیتاژ دست‌آوردهای هنری اورارتو را به عنوان محصولات تولیدی هنر ساسانی ثبت کرد، چون که طبیعتاً از هنر اورارتویی سر در نمی‌آورد. او نمی‌توانست حدس بزند که ۹۵ سال بعد زیر قسمت زنگ زده یکی از زنگوله‌ها (ی همان اثر هنری) نوشته‌ای به خط میخی خوانده خواهد شد که نام پادشاه اورارتو، آرگیشتی پسر منوآ، را بدهد... (جدی، ۱۳۹۶: ۹۵).

پیرامون تپه مرکزی با حفر کانال‌های نظامی، که نخستین بار در عکس‌های هوایی اریخ اشمیت در روز ۲۵ ژوئیه ۱۹۳۷ میلادی ثبت شدند، مضطرب شده است (Schmidt 1940 Dan- ti 2004, pl. A). کانال‌های مزبور احتمالاً در جریان جنگ جهانی اول و به دست قوای روسیه که منطقه را اشغال کرده بودند حفر شده‌اند. آنان ظاهراً در محوطه‌های باستانی دیگر نیز، علاوه بر انجام کند و کاو برای یافتن عتیقه، کانال‌هایی حفر کرده بودند. در بخش جنوبی تپه کم ارتفاع پیرامونی، به دلیل وجود قبرستان اسلامی معاصر، تاکنون پژوهش گسترده‌ای انجام نشده است. نهری از میان بخش‌های شمالی و شرقی تپه پیرامونی عبور می‌کند که سبب فرسایش و از بین رفتن گورهای باستانی متعددی شده است. از زمان خاتمه کار پروژه حسنلو در محوطه در سال ۱۹۷۷ میلادی، جاده خاکی که در بخش شرقی تپه پیرامونی قرار دارد آسفالت شده و روزانه رفت و آمد بسیار زیادی از سوی مردم محلی در آن صورت می‌گیرد (دانتی، ۱۳۹۶: ۱۷).

در این راستا یهودیان و ردپای آنها در کاوش‌های غیرعلمی نیز کاملاً روشن است. در بررسی روزنامه‌های اطلاعات و خبرهای مربوط به کاوش‌های غیرمجاز همواره نام یهودیان به چشم می‌خورد که برای من سوال بود.

در سال‌های ۱۹۳۴ و ۱۹۳۵ میلادی، حفاری‌های غیر علمی با پروانه‌ی تجاری در حسنلو صورت می‌گیرد (اشتاین، ۱۹۴۰: ۳۸۸). در گزارش

خود به «چاله‌های که به صورت پراکنده به دستور چند دلال یهودی اهل اورمیه کنده شده بودند» اشاره می‌کند (ماسکارلا، ۱۳۸۹: ۱۲۳).

سر اورل اشتاین:

زمانی به روستای حسنلو رسیدیم که هنوز برای واریسی سریع این تپه بزرگ وقت بود. با دیدن تپه متقاعد شدم که چاله‌هایی که دو سال پیش دلالان عتیقه یهودی اهل اورمیه که با مجوز دولتی در جستجوی عتیقه بودند اینجا و آنجا کنده بودند تنها بخشی از آن چیزی را در برمی‌گرفت که به صراحت قبرستان بزرگ متعلق به دوره ای از سکونت‌های باستانی در تپه چسبیده به این قبرستان بود. مطابق گفته‌های مالک روستا، قبرستان واقع در پای شمالی تپه برای مدتی از سوی اهالی روستا کندوکاو شده بود که هدف آنها در ابتدا کشف «گنج» بود و بعدها موضوع پیش پا افتاده‌تر استفاده از سفالینه‌های خوب موجود در این مقابر. کندوکاو برای یافتن عتیقه بی‌وقفه با جواز هفت گاری، با بهره‌برداری تجاری، که تهران صادر می‌کرد از سوی دلالان عتیقه یهودی که از اورمیه می‌آمدند صورت گرفته بود. البته این کار تنها با تعداد اندکی کارگر انجام شده بود. با این حال، وقتی از انباری که این دلالان عتیقه در کاهدان یکی از اهالی روستا ایجاد کرده بودند بازدید کردیم تعداد سفالینه‌های فاقد تزیین خشنی که در آنها رها کرده بودند، مشخص ساخت که این کندوکاوها به مدت نسبتاً طولانی در حال انجام بوده است. در بین گفته‌های خان این موضوع نیز جالب بود که زمانی که نیاکان وی اولین بار در حسنلو ساکن شده بودند، در بالای تپه قسمت‌هایی از باروی اندرونی، که اکنون ویران شده بود، کاملاً بالاتر از تپه قرار داشت و قابل تشخیص بود (اشتاین، ۱۳۹۶: ۱۰۹-۱۱۱).

کمیت و مقدار آنچه که سوداگران از تجارت اشیاء عتیقه در ایران به دست آوردند بنابه نبود گزارش‌های دقیق و پی‌گیری‌های منظم از جانب وزارت معارف مشخص نیست. لیکن با مطالعه اسناد مهم‌ترین گروهی را که از دیرباز در تجارت اشیاء عتیقه دست داشتند می‌توان بازشناخت (یزدانی، ۱۳۸۰: XLVII-XLVIII).

در میان اسناد به کرات به مدارکی برمی‌خوریم که حاکی از حفاری‌های تجاری یهودیان در مناطق گوناگون ایران است. یزدانی در این زمینه می‌نویسد:

پاسخ این پرسش که انحصار تجارت اشیاء عتیقه از ایران به چه علت و چگونه در طیف وسیعی به دست یهودیان انجام می‌شد را باید در شرایط و برش زمانی آن دوره جست و جو نمود (حسن‌زاده و میری، ۱۳۹۱: ۳۵).

با توجه به محدودیت دسترسی به تمامی اسناد مربوط به حفاری‌های باستان‌شناختی ایران نمی‌توان دقیقاً مشخص کرد که کلیمیان از چه تاریخی شروع به حفاری در نقاط باستانی ایران کرده‌اند، اما برخی از اسناد نشان دهنده حفاری‌های غیرقانونی یهودیان در محوطه‌های باستانی ایران در سال‌های قبل و بعد از تصویب قانون عتیقات است. متن برخی از این اسناد را می‌آوریم:

«وزارت مالیه، اداره کابینه، نمره ۶۰۹۰، مورخه ۲ عقرب ۱۳۳۲، [آبان ۱۲۹۳] سواد عریضه فیض‌الله کلیمی ساکن حسین‌آباد

مقام منبع وزارت جلیله مالیه دامت عظمته

در یکی از قراء خالصه خوار موسوم به «ملک آباد» مخروبه عمارت سلاطین قدیم است که در آنجا داود نام کلیمی بدون اجازه دولت چندی قبل مشغول حفاری شده و از آنجا چهل و دوبار شتر عتیقه وارد تهران نمود و چهار دفعه هم پول طلای ملی استخراج کرد و اهالی ده تماماً شهادت می‌دهند فقط نمونه‌ای از آن را امین مالیه به اداره مالیه فرستاد که موجود است. آنچه در فوق عرض شد با دلیل و شهادت می‌توانم به اثبات برسانم و از این مالها تقریباً ده هزار تومان بیشتر در تهران به فروش رسانده، غیر از طلا در صورتی که جرئت فروش هم نداشت و مبالغی هم به فرنگستان فرستاده و عمده آن را در تهران موجود دارد. ریاست مالیه خواست مطالبه نماید داود کلیمی یک نفر اوانس نام ارمنی تبعه دولت روس را حامی خود قرار داد که داود و فیض‌الله دامادش هر دو عامل او

بوده‌اند و اطراف را هم آن طور که باید ساکت نموده بودند. حال آن‌را منی مرده است و معلوم است که همدستش بوده و قونسول‌خانه هم به کلی از این عمل بی‌اطلاع بوده است. داود چون چاکر مراتب را اطلاع داده خصوصت ورزیده می‌گوید دو بار از آن عتیقه‌ها را چاکر برده‌ام، استدعا کرده امر و مقرر شود در وزارت مالیه رسیدگی نمایند هر که مال دولت را برده [باید] مجازات پس بدهند و به محاکمات وزارت خارجه هم قدغن شود که گوش به تدسیس آنها ندهند. امر امر مبارک است.

سواد مطابق اصل است

[امضا و مهر]

[۲۴۰/۱۱۵/۳۷/۲۰۱] «(یزدانی، ۱۳۸۰: ۴۴)

«اداره تلگرافی دولت علیه ایران، از خوار به تهران، نمره تلگراف ۱۱، تاریخ ۲۶ میزان [مهر] سنه ۱۳۳۳، دولتی، عدد کلمات ۱۲۰

کپی، ریاست محترم مالیات تهران

توسط ریاست محترم خالصه جات مرکزی مقام منبع وزارت جلیله مالیه دامت شوکته

کلیمی‌هایی که در سنه ماضیه در تپه ذوالفقار خالصه حفاری کرده و مقدار کثیری اشیای آنتیک بردند، امروز مجدداً برای تقسیم عملیات خود وارد خوار شدند. چون حکم و اجازه رسمی از آن مقام منبع نداشتند، جدا جلوگیری شد. نظر به اشتراکی که گویا با وزیر مختار سابق انگلیس و مسیو چرچیل در این حفاری دارند؛ استدعای تعیین تکلیف عاجل است که مثل سنه ماضیه بی‌جهت اسباب بدنامی برای این جانب فراهم نشود. یقین است دوسیه و تفصیل را ریاست محترم خالصه جات به مقام منبع ارائه و معروض خواهند داشت. نمره ۴۹۵ امین مالیه خوار، منشی زاده

[۲۴۰/۱۱۵/۳۷/۹] «(یزدانی، ۱۳۸۰: ۴۷)

تعداد دیگری از اسناد حاکی از درخواست «وزارت معارف و اوقاف و فواید عامه» برای جلوگیری از حفاری کلیمی‌ها و توقیف عتیقات به دست آمده آن‌هاست:

«وزارت معارف و اوقاف و فواید عامه، اداره عتیقات، نمره
 ۲۰۱/۱۲۸، تاریخ بیست و یکم شهر جمادی الثانیه ۱۳۲۸/
 [۸ تیرماه ۱۲۸۹]، ضمیمه ندارد
 حکومت جلیله دارالخلافة

با قدغن‌های اکیدی که در منع حفر اراضی شده، هر روز خبر
 می‌رسد که فلان دسته یهودی در فلان جا مشغول حفرند و به
 هیچ ترتیب جلوگیری کامل از آنها نمی‌شود کرد. از جمله خبر
 داده‌اند که در قریه «کوهه زیوننگ» و «مام خاک» ساوجبلاغ
 چند نفر از آنها رفته و حفاری می‌کنند. خواهشمندم یک نفر
 مأمور صحیح که شریک و رفیق با کسی نشود بفرستید برود این
 یهودی‌ها را با هر چه اشیاء عتیقه درآورده‌اند محفوظا و مضبوطا
 به شهر بیاورد و تحقیق هم بکند که علاوه بر آنچه موجود دارند
 چه‌ها درآورده از میان برده‌اند و تجدید خواهش می‌کنم که در
 تعیین مأمور دقت مخصوص مبذول فرمایند.

از طرف وزیر معارف و فواید عامه

[امضا و مهر]

[۲۹۳/۸/۹۵/۱]

وزارت معارف و اوقاف و فواید عامه، اداره عتیقات، نمره
 ۳۳۴/۱۶۱، مورخه دوم شهر رجب المرجب ۱۳۲۸/
 [۱۷ تیرماه ۱۲۸۹]، تهران

ازقراری که به اداره عتیقات خبر داده‌اند جمعی از کلیمی‌ها
 به قریه اشتهارد و توابع آن رفته، مشغول حفاری هستند و
 مقدار کثیری اشیاء عتیقه درآورده و از میان برده‌اند. چون با
 قدغن‌های اکید دولت در باب منع حفاری، این اقدام خلاف قانون
 از کلیمی‌ها مستوجب کمال تنبیه و تأدیب است، نصرالله‌خان سوار
 ژاندرام معینه مأمور است به اشتهارد و آن صفحات رفته، تحقیقات
 دقیقه بکند، مرتکبین را هرکس هستند با هر چه از آن اراضی
 درآورده‌اند تحت‌الحفظ به اداره عتیقات بیاورد و از کدخدایان و
 رعایای حول و حوش تحقیقات بنمایند که این حفارین از کی مشغول
 حفر شده و چه اشیاء [بی] استخراج کرده‌اند. استشهاد مانندی از

آنها گرفته در معیت خود به اداره ارایه نمایند که مطابق نظامنامه حفریات با آنها رفتار شود.

و همچنین مأموریت دارند که اگر استنباط می نماید که از این اشیاء عتیقه در خانه رعیتی پنهان نموده اند، اول از خود رعیت بخواهند اگر ابا و امتناع کرد با اطلاع کدخدای قریه خانه او را بکاوند و در صورت بروز، خود آن رعیتها را هم با حفارین به شهر وارد کنند.

همچنین نصرالله خان ژاندرام مأموریت دارد که در عرض راه هرگاه از طایفه کلیمیها ملاقات نماید که از حفر مراجعت کرده و اشیاء عتیقه دارد، تفتیش نموده، در صورت واقعیت او را با بار خودش به اداره عتیقات حاضر کنند.

اداره قدغن اکید می کند که مامور مزبور شرط صحت و امانت و خوش رفتاری را مرعی داشته، از مزاحمت ناموجه و تعرضات بی جهت پرهیزد و در صورت ارتکاب خلاف آشکار، خود را مطابق قانون اداره مواخذه و مسئول و معاقب بداند.

مدیرکل عتیقات

[امضا و مهر جلال الممالک]

[مهر اداره مرکزی کل عتیقات ایران، تهران ۱۳۲۸]

[۲۹۳/۸/۹۵/۳] «یزدانی ۱۳۸۰: ۷-۹»

«دولت علیه ایران، وزارت داخله، نمره ۷۶۹۷/ح/۲۲۶۶، به

تاریخ ۵ اسد ۱۳۲۸ [۵ مرداد ۱۲۸۹]، اسم نویسنده: عبدالوهاب،

صاحده: رقعہ شهری

آقای منتظم الدوله حاکم فیروزکوه

به موجب راپرت تلگرافی دو نفر یهودی در قریه مزدوران مشغول حفریات و استخراج اشیاء عتیقه هستند. چون حفریات بی اجازه وزارت فواید عامه اکیدا ممنوع است لزوماً به شما می نویسم که به وسیله سریعه به نایبالحکومه فیروزکوه قدغن نمایید که آن دو نفر یهودی را احضار کرده، اگر اجازه از وزارت فواید عامه دارند اطلاع داده والا آنها را از اقدام به حفر ممنوع بدارد و اگر هم چیزی استخراج کرده باشند، توقیف نموده به وزارت داخله

بفرستند.

[امضا]

[۲۹۳/۸/۹۴/۳]

وزارت داخله، دایره تحریرات مرکز، نمره ۲۶۷۵۶/۳۸۲۴، مورخه ۲۶ شهر شعبان ۱۳۲۸/ [۹ شهریور ۱۲۸۹]، سواد رقیمه
وزارت فواید عامه
وزارت جلیله داخله

از قراری که راپورت داده‌اند جماعتی در قریه «زون» دماوند و جماعتی هم در اطراف لار بدون این که اجازه از دولت تحصیل کرده باشند مشغول حفاری و عتیقه‌جویی هستند. چون این اقدام برخلاف حکم صریح دولت است خواهشمندم سریعا به حکومت دماوند و لار قدغن فرمایند که حفارین قریه «زون» دماوند و لار را با آنچه تاکنون استخراج کرده‌اند کلا ماخوذ و محفوظا روانه به تهران نمایند. مسلم است که آن وزارت جلیله نظر به حفظ حقوق دولت در صدور حکم و احضار حفارین و مختصرات آنها هر قدر زودتر امر به اقدام خواهید فرمود و این وزارتخانه را از نتیجه اقدامات وافیه مستحضر خواهید داشت. امروز هم گویا روز پست دماوند است اگر حکمی صادر و فرستاده شود به جا خواهد بود.

سواد مطابق اصل است [امضا]

[۲۹۳/۱۴۲/۱] «یزدانی ۱۳۸۰: ۱۰-۱۱»

همچنین اسناد دیگری بیانگر موضوعاتی نظیر «شکایت کلیمی‌ها از اداره گمرک برای توقیف بار آنها به هنگام حمل به خارج»، «شکایات حفاران کلیمی از توقیف عتیقات به دست آمده از حفاری در زمین‌های اجاره شده آنها»، «درخواست اجازه حفاری کلیمیان با قبول حضور نماینده دولت و نیز تقسیم مشروط عتیقات به دست آمده»، و نیز «فروش اشیاء عتیقه به دست کلیمیان و مهاجرت به فلسطین» و مانند آن است که در واقع نشان دهنده ادامه جریان حفاری‌های غیرقانونی و یا تجاری به دست یهودی‌ها است.

بخش زیادی از مدارک مربوط به حفاری‌های کلیمیان در ایران، درباره حفاری گنجینه زیویه و چگونگی دستیابی تاجران عتیقه‌فروش کلیمی به آن و نیز پیشنهاد آنها مبنی بر فروش آثار این گنجینه به موزه ایران باستان است. رشید کیخسروی در کتاب خود بخشی از اسناد زیویه را که مرتبط با «قانون عتیقات» است ارائه کرده است:

آقای ایوب رینو، به طوری که ضمن نامه مورخ ۱۳۲۵/۸/۱۲ درخواست نموده‌اید طبق ماده ۱۱ و ماده ۱۹ آیین نامه عتیقات به شما اجازه داده می‌شود که در زیویه از محال سقر با اطلاع و نظارت اداره فرهنگ شهرستان سقر و رعایت مواد ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۶ قانون و مواد ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۱ آیین نامه عتیقات به انجام حفاری تجارتي مبادرت نموده و کلیه اشیایی که به دست می‌آید به اداره کل باستان‌شناسی ارائه دهید که بر طبق مقررات قانون و آیین نامه عتیقات درباره آنها رفتار شود و مدت این اجازه از تاریخ صدور تا پایان سال ۱۳۲۵ می‌باشد / امضای وزیر فرهنگ / ۱۷۷۵ رونوشت شرح فوق جهت اطلاع اداره فرهنگ کردستان فرستاده می‌شود.

۲۵/۸/۱۹

رئیس اداره کل باستان‌شناسی / مشکوتی (کیخسروی ۱۳۶۳: ۱۱۱).

۱۳۳۱/۴/۱/۱۳۷۶۱/۸۳۶))

آقای ایوب رینو

در جواب نامه مورخ ۳۱/۳/۱۷ باتوجه به خدماتی که درباره جمع‌آوری گنجینه زیویه کردستان به عمل آورده‌اید و ضمناً چندسال است در محل مزبور به حفاری تجارتي مبادرت نموده و متحمل خساراتی گردیده‌اید. لذا به شما اجازه داده می‌شود که در محل زیویه و اطراف آن به شعاع پنجاه کیلومتر با اطلاع اداره فرهنگ کردستان برطبق مواد ۱۳ و ۱۴ قانون و مواد ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۳۱ آیین نامه عتیقات به حفاری تجارتي مبادرت نموده و از نتیجه وزارت فرهنگ را مستحضر دارید. اعتبار این اجازه از تاریخ صدور تا مدت یک سال شمسی است.

از طرف وزیر فرهنگ: دکتر فرساد» (کیخسروی ۱۳۶۳: ۱۱۴).

اسناد نشان می‌دهد که در اغلب موارد، حفار قوانین تعیین شده برای این حفاریات را رعایت نمی‌کرد:

۱۴۰۱

۱۳۲۷/۵/۲۳

(آقای ایوب رینو)

مدتی است که پروانه حفاری مجدد زیویه به نام شما صادر شده و گزارش اقدامات و نتایج حاصله از کاوش‌های اخیر خود را به اطلاع این اداره نرسانیده‌اید و این موضوع با حسن نظر این اداره درباره شما مغایرت دارد. لازم است هرچه زودتر اداره باستان‌شناسی را در چگونگی عملیات و استخراجات خود مستحضر دارید، ضمناً اضافه می‌نماید که کاوش‌های شما در محل باستانی نامبرده بایستی کاملاً تحت نظر و مراقبت اداره فرهنگ کردستان انجام گیرد و ترتیب دیگری البته عمل نخواهد شد که به طوری که می‌دانید مورد موافقت اداره کل باستان‌شناسی نمی‌باشد. / رئیس اداره کل باستان‌شناسی» (کیخسروی ۱۳۶۳: ۱۱۲) (حسن‌زاده و میری، ۱۳۹۱: ۳۶-۳۹).

اطلاعات، س ۵، ش ۱۳۶۹ نهم اسفند ۱۳۰۹ ص ۳ در حفاری هرسین خبری از حفاری قاچاق در اطراف کرمانشاهان و فروش اشیاء عتیقه به کلیمی‌ها می‌خوانیم:

در اطلاعات س ۵، ش ۱۲۶۹، نهم اسفند ۱۳۰۹ ص ۳ در مورد مسکوکاتی قدیمی و اشیاء عتیقه خبری درج شده که در راه طهران به همدان از دو کلیمی کشف شده‌اند. گزارش و عکس از این اشیاء نیز و سرنوشت آن منتشر نشده است (حسن‌زاده و میری، ۱۳۹۱: ۶۰).

در سال ۱۳۲۶ در گزارشی که توسط کارمند فرهنگ سقز آقای محمدسعید

عدنانی داده می‌شود مشاهده می‌کنیم که یافته‌های قاچاق در حدود شصت مثقال اشیاء طلایی به کلیمی‌های عراقی فروخته شده است (حسن‌زاده و میری، ۱۳۹۱: ۴۳۷).

در مورد هدیه آثار باستانی دکتر فوریه (Dr. Feuvrier)، پزشک مخصوص ناصرالدین شاه قاجار که بین سال‌های ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۹ هـ.ق در ایران بسر می‌برد، چنین نوشته است: «اعتمادالسلطنه در یکی از امامزاده‌های آهنگران کاشی‌های زیبایی به دست آورد که اگر چه جلای کاشی‌های طلایی را نداشتند ولی باز بی‌اهمیت نبودند، سه نمونه از آنها را برداشت و به من هدیه داد...» اعتمادالسلطنه در سال ۱۲۷۴ خورشیدی (۱۸۹۵ میلادی) ذیل خاطرات روز شنبه ۲۲ ذی‌العده ۱۳۱۲ هـ.ق. چنین نوشته است: «از قراری که شنیده‌ام طلوزان (Tholozan) امتیاز زمین کنی و طلاشویی تمام ایران را گرفته است...»

میرزا محمدعلی‌خان فریدالملک همدانی در خاطرات سال ۱۳۰۰ هجری قمری (۱۸۸۳ میلادی = ۱۲۶۲ خورشیدی) خود چنین نوشته است:

عصر پرفسور دوفوسا (Du Foussat) فرانسوی رییس حفریات با آقای اسماعیل‌خان که از تهران آمده‌اند، به دیدن تشریف آوردند. ساعتی نشستند. قدری صحبت از قرارداد حفریات شد و قرارداد را دکتر اسماعیل‌خان به حقیر نشان داد که آنچه از حفریات بیرون بیاید دوش قسمت بشود، نصفش مال پروفیسور دوفوسا و از سه قسمت باقی مانده دو قسمت مال صاحب زمین و یک قسمت مال دولت باشد. مخارج هم بامسیودوفوسا است.

و در خاطرات دو روز بعد چنین نوشته است:

عصر با فرزند هاشم‌خان به منزل هیل براند (رییس شرکت فرش) به بازدید مسیو دوفوسا رفتیم. دکتر اسماعیل‌خان هم با میرزاتقی‌خان (رییس معارف کرمانشاه) آمدند. با پروفیسور دوفوسا مدتی به انگلیسی از وضع ایران صحبت شد. حفریات از تپه‌های قرخلر (اولوتیه) و

عربلو را (ملکی پدرم و خویشان) به موجب قرارداد علیحده این حقیق و کالتا واگذار به مسیودوفوسا، رئیس حفریات، نمودم با اطلاع دکتر اسماعیل خان، مامور دولت ایران و حکومت جلیله کار بکنند تا چه بیرون آید (ملک شه‌میرزادی، ۱۳۹۱: ۲۳-۲۴-۳۷)

کیخسروی در جواب نامه یکی از خوانندگان کتابش می نویسد: «صهیونیست‌ها دوازده سال تمام در زیویه حفاری نمودند، اما در رسانه‌های گروهی و در کتب و مقالات متعددی که درباره زیویه به چاپ رسانیدند، همه جا روستائیان زیویه را محکوم به دزدی و چپاول و غارت گنج زیویه نموده بودند ... قیام من در زیویه دقیقاً [برای] خشی نمودن اثرات شوم این شایعات بی اساس است (کیخسروی ۱۳۶۹: ۱۵۷).

وی با این نگاه در نخستین گزارش علاوه براین که با ارائه اسناد مجوزها و صورت جلسه‌های کاوش‌های تجاری زیویه، ما را از چند و چون تاراج زیویه به دست ایوب ربنو در قالب قانون عتیقات آگاه می‌کند، در کنار آن با نگاهی بسیار بدبینانه به سازمان یونسکو (کیخسروی، ۱۳۶۳: ۳)، دستگاه باستان‌شناسی کشور و موزه ایران باستان (کیخسروی، ۱۳۶۳: ۶-۵)، فهرست بلند بالایی از باند ایوب ربنو می‌آورد که در آن نام وزیران فرهنگ وقت از قبیل محمودمهران، محسن فروغی و مهرداد بهبد و اکثر مدیران باستان‌شناسی از قبیل محمدتقی مصطفوی، عبدالعلی پورمند و جواد کامبیز و کارشناسانی چون محمود راد، ایرج مافی و سیدمحمد خرم‌آبادی و پژوهشگرانی چون رومن گیرشمن و آندره گدار و شخصیت‌های دیگری چون ابوالحسن ابتهاج، مهدی محبوبیان و شجاع‌الدین شفا دیده می‌شود (کیخسروی، ۱۳۶۳: ۹). این نگاه بدبینانه تا بدانجاست که در جای‌جای کتاب به عناوینی چون گدار خیانتکار یا گیرشمن خائن (کیخسروی ۱۳۶۳: ۳۳) برمی‌خوریم و کیخسروی با آجرهای ۱*۱ متر و با ضخامت ۲۰ سانتی‌متر (کیخسروی، ۱۳۶۳: ۲۱) یا داستان یافت شدن ۱۲۰ کیلوگرم طلا در داخل یک گور (کیخسروی، ۱۳۶۳: ۲۹) و معامله سه قطعه شیء زیویه به قیمت ۲۸۰ هزار دلار

[در سال ۱۳۵۱] طبق نامه‌ای که ادعا می‌شود مهدی محبویان به مافی رئیس بازرسی سازمان حفاظت ملی (کیخسروی، ۱۳۶۳: ۶۴-۶۳) نوشته راه خود را از تدفین سند علمی کاملاً جدا می‌کند و کتاب وی را صرفاً می‌توان سندی در مورد حفریات تجاری زیویه دانست و در مورد اظهارات شخصی وی قضاوت نکرد (حسن‌زاده و میری، ۱۳۹۱: ۴۴۶).

نقش بنیادهای خصوصی مثل کارنگی یا راکفلر نیز که با این دسته‌ها مرتبط بودند گاه به صورت آشکاری در گزارشات دیده می‌شود.

جرج کامرون که به ریاست هیئت کاوش‌های تحت الارضی دانشگاه میشیگان به ایران آمده در مدت شش ماه در منطقه کردستان به تحقیق پرداخت و سپس به آمریکا بازگشت. دکتر کامرون ضمن تشریح سنگ مزبور اخیراً اظهار داشت که در دیواره معبر کلیشه کتیبه‌ای ملاحظه شد که گویا به امر ایسپیوس سلطان مردم اورارتو در ۹۰۰ سال قبل از میلاد مسیح نوشته شده است. از این کتیبه معلوم می‌شود که سلطان مزبور قدرت خود را با اقتدار امپراطوری آشور برابر دانسته است. چنان که ایسپیوس این بنا را برای این برپا ساخته تا ثابت کند قدرت وی تا چه پایه است. بنا به اظهار دکتر کامرون کتیبه مورد بحث به دو زبان آشوری و اورارتوی قدیم نگارش یافته ولی دکتر کامرون فقط توانسته بود زبان آشوری آن را بخواند. با وجود کوشش‌های فراوان یک کشیش آلمانی که در سال ۱۸۹۲ مطالعاتی در این کتیبه‌ها به عمل آورد و بعدها بعضی از دانشمندان فرانسوی و آلمانی نیز سعی بسیار در کشف حقایق آن بکار بردند ولی تاکنون (سال ۱۳۳۰ ش) هیچکدام نتوانسته اند بطور کامل اسرار آن را کشف نمایند. به طوری که روزنامه نیویورک تایمز می‌نویسد قطعات این کتیبه و قالب سنگی آن که هفت پا ارتفاع و ۱۸ اینچ ضخامت و دو پا عرض دارد اخیراً (زمان پهلوی و همچون مال بی‌صاحب) به آمریکا حمل شده است. هیئت مزبور از مراتب کامل همکاری دولتین ایران و عراق برخوردار شده و هزینه مطالعات این هیئت را مؤسسه کارنگی و موقوفات روکفلر و اعانات وایکینگ پرداخته است (جدی، ۱۳۹۶: ۹۲).

دشت سولدوز و تومولوس‌ها نیز یکی دیگر از موضوعاتی است که به عمد در شرایط غارت قرار گرفته‌اند.

سراورل اشتاین یکی از افرادی است که به عمد یا سهواً از تومولوس‌های طبیعی سخن رانده که زمینه را برای غارت آن تومولوس‌ها که طبیعی نبودند فراهم کرده است. در دشت سولدوز وی یافته‌هایی داشته که گزارش آنها منتشر نشده است. «یافته‌های وی میان موزه ی باستان‌شناسی تهران و موزه ی بریتانیا در لندن تقسیم شده‌اند» (هنری دایسون، ۱۳۸۸: ۲).

از تومولوس غارت شده‌ی چهارم سه تبر و یک تیشه‌ی سوراخ دار و ۵۶۵ مهره‌ی طلای کوچک و ۳۸ مهره‌ی تخت و مدور از جنس عقیق سلیمانی به دست آمده است (وایت ماسکارلا، ۱۳۸۸: ۲۸۴).

مشکین شهر

این محوطه بی‌نظیر و بالبال‌هایش نیز یک موضوع درد آور دیگر در این رابطه محسوب می‌شود بالبال‌ها پس از آنکه به مرور تعدادشان کم و کم تر شد زیر برف و باران سال‌ها رها شدند و نقوش آنها از بین رفت.

در برخی از محوطه‌های ثبت شده دشت مشکین شهر علائم و آثار قطعی و در بعضی دیگر نشانه‌های احتمالی مربوط به تمدن‌های اولیه ماقبل تاریخی ثبت شده است. مهم‌ترین و شاخص‌ترین موردی که در کل منطقه مورد مطالعه، مشاهده شد تعداد بسیار زیادی از قبور اتاق سنگی با سنگ چینی‌های مدور بود. در مجموع ۱۶ قبر ثبت شده که همگی قبور اتاق سنگی چینی شده و دارای سرپوش سنگی بودند. در منتهی‌الیه برخی از آنها سنگ نشان وجود داشت که به طور عمودی قرار داده شده بود. اطلاعات دقیقی در خصوص این قبرها در دست نیست. قدمت برخی از آنها به هزاره سوم و بقیه به اواخر هزاره اول ق.م. برمی‌گردد. سفال‌های خاکستری عصر آهن در تعداد کمی از این قبرها وجود داشت. قدمت اکثر این قبرها را می‌توان به هزاره دوم و اوایل هزاره اول ق.م. نسبت داد. تقریباً تمامی آنها در سال‌های اخیر به طور غیر مجاز (همچون مال بی‌صاحب) حفاری

شده بودند، اما برخی از آنها نیز در ارمنه باستان به غارت رفته بودند. (احتمالا از غنی‌ترین قبور بوده‌اند) (جدی، ۱۳۹۶: ۴۸).

کوللار

شاه آشور کوه کوللار را که رشته اصلی جبال زاگرس بود پشت سر گذاشت. به نوشته شلمنسر سوم کوللار رشته اصلی کوه‌های زاگرس بوده است. این لار در واقع علامت جمع بوده و جزء کول به معنی کوه است. چرا که در زبان سومری کور به معنی کوه است. و احتمالا در زبان اورارتویی و ماننایی نیز کوه را کور - کول می‌گفته‌اند. بنابراین معنای درست آن کلمه کوه‌ها است. لازم به ذکر است که در بین راه قدیم اردبیل - مشگین شهر آذربایجان هم روستایی معروف به نام کوللار (و یا احتمالا در اصل کورلا) وجود دارد که در ناحیه سوق الجیشی و کوهستانی در دامنه کوه سبلان (ساوالان) و تقریبا نزدیک به دره‌ی رود قره‌سو است و آثار قلعه‌ای باستانی نیز در نزدیکی آن وجود دارد که می‌تواند احتمالا رابطه‌ای هر چند اسمی با موضوع مورد بحث فوق داشته باشد. این روستا دارای مردمان جنگجو و دارای شمشیرهای بسیار قدیمی بودند که در دهه‌ی ۵۰ قرن سیزدهم شمسی و در عصر پهلوی دوم با توطئه‌ای از قبل تنظیم شده مورد کشتار قرار گرفته و شمشیرهای نایاب و عتیقه آنها مصادره و به غارت رفت و اکثریت اهالی آن مجبور به کوچ از سرزمین‌های آبا و اجدادی خود شدند. در این توطئه‌ی طراحی شده عده‌ی زیادی کشته و عده‌ی زیاد دیگری اعدام گردیدند (جدی، ۱۳۹۶: ۱۵۹).

گذشته از نقش غربی‌ها و پهلوی‌ها به نقش اعراب هم باید اشاره کنیم که در دوره حاکمیت ساسانیان دهه‌های زیادی به چپاول و غارت اشیاء آذربایجان مشغول بودند.

اعراب با حمله بر نواحی مختلف قلمرو ساسانیان از جمله آذربایجان، اشیاء ظریف و طلاکاری شده، طاهای و نقره‌ها را ذوب کرده و با خود

می‌برند. برای شمارش و کنترل غنایمی که در این جنگ بدست می‌آورند افراد مخصوصی را به همراه داشتند (جدی، ۱۳۹۶: ۲۶).

موضوعی که به کررات در روستاها مشاهده کرده‌ام، قرار دادن آثار و سنگ‌های باستانی در پایه دیوارها خصوصاً مساجد بود که امکان خارج کردن آنها وجود ندارد هر چند نگارنده از این روش استقبال می‌کند که قسمتی از این آثار بدین روش از دستبرد حفاظت کرده‌اند.

در شاه‌تختی وضعیت به این منوال بود. متاسفانه، سنگ‌های نیمه‌تراش حصار از سوی مردم در روند ساخت بناهای جدید تخریب و مورد استفاده مجدد قرار گرفته‌اند (بللی و بخشعلی‌اف، ۱۳۹۱: ۲۲).

گورستان دوم نیز، با حدود ۳ هکتار وسعت، در جنوب غرب قلعه واقع شده است. گورهای این گورستان نیز در مقیاس گسترده‌ای از سوی اهالی تخریب شده‌اند.

متاسفانه، سنگ‌های نیمه تراش حصار از سوی مردم در روند ساخت بناهای جدید تخریب و مورد استفاده مجدد قرار گرفته‌اند (بللی و بخشعلی‌اف، ۱۳۹۱: ۲۳).

کول تپه

در کاوش‌های محوطه، لایه‌های متعلق به دوران مس سنگی تا عصر آهن مشخص شده بود. روی لایه‌های مفرغ آغازین، لایه‌های مربوط به دوران‌های مفرغ میانی و پایانی با دو متر ضخامت آثار قرار گرفته‌اند. بخش زیادی از بقایای معماری محوطه تخریب شده است. پلان بیشتر بناها پلان چهار گوش بود و از قلوه سنگ‌های بستر دره و از آخر به عنوان مصالح ساختمانی استفاده شده بود. به همراه آثار متنوع محوطه، قطعات سفال خاکستری نیز به دست آمده است. اکثر یافته‌های سفالی را قطعات سفال خاکستری و منقوش تشکیل می‌دهند.

حبیب الالایف ظروف منقوش به دست آمده از عصر مفرغ میانی محوطه را در سه گروه طبقه‌بندی کرده است: گروه نخست سفالینه با نقوش تک رنگ، گروه دوم

سفالینه با نقوش چند رنگ و آخرین گروه نیز سفالینه با نقوش تکرنگ و چند رنگ است. وی قوری‌ها را در گروه سوم طبقه‌بندی کرده است. بلافاصله پس از لایه‌های دوران مفرغ میانی و پایانی، آثار عصر آهن آغازین با لایه ای به ضخامت ۱/۵ تا ۲/۵ متر در بخش کوچکی از محوطه آشکار شده است. در این طبقه، سفالینه‌هایی یافت شده که حبیب اللایف آنها را به صورت گروه چهارم طبقه‌بندی کرده است و نقوش باندی ضخیم قرمز بر روی زمینه پُر دارند. از این طبقه هم چنین سفال‌های شاخص عصر آهن آغازین شامل سفال با تزیینات خطی و شیاری، قوری‌های لوله ناودانی، ظروف سفالی خاکستری رنگ با نقوش برجسته دکمه‌ای گرد، که مشخصه فرهنگ «خوجالی - گده‌بیگ» هستند، به دست آمده است (بللی و بخشعلی اف، ۱۳۹۱: ۱۸).

همدان

با توجه به گزارش‌های سیاحان و نویسندگان اروپایی، سابقه کاوش‌های تجاری در شهر همدان به دوره قاجار برمی‌گردد. در این دوره پیمانکاران با پرداخت مبالغی می‌توانستند مجوز کاوش در محدوده‌های معینی را کسب کنند. ویلسون اشاره می‌کند، در دهه ۱۸۸۰ جست‌وجوی عتیقه‌جات در همدان یک حرفه سازماندهی شده بوده و پیمانکاران می‌توانستند امتیاز زمین‌ها را برای کاوش تا عمق یک یارد یا بیشتر بخرند و سپس ترانشه‌هایی را در سطح آماده شده حفر کنند.

بدین گونه، جریب‌های زیادی کار شده و آثار ارزشمندی به دست می‌آمدند (wilson، 1986: 156-157). بخش مهمی از اشیاء منسوب به همدان که امروزه زینت‌بخش موزه‌ها و مجموعه‌های شخصی است، احتمالاً حاصل این کاوش‌هاست (ملازاده، ۱۳۹۳: ۸۱).

سراب

از شهر سراب تا سه راهی سوین ۱۳ کیلومتر و از آنجا تا روستای یاد شده، دو کیلومتر راه است. در اول جاده شوشه سوین و در سمت

چپ آن، تپه باستانی بزرگی معروف به «قارا تپه» قرار گرفته، که سفال‌های شکسته در انواع گوناگون و به صورت پراکنده در آن به چشم می‌خورد که در اثر حفاری‌های غیر مجاز شکسته شده و از بین رفته‌اند. تاریخ این تپه برابر تعیین تاریخ سفال‌ها، تا هزاره اول قبل از میلاد و به دوره اورارتو و ... برمی‌گردد (حافظزاده، ۱۳۹۶: ۱۷۸).

اوجان

غیر از موارد از ذکر شده که هر یک به نوبه خود در نابودی این شهر سهمی داشته و دخیل بوده است؛ دانستن این نکته نیز خالی از فایده نیست که آنچه از اوجان پس از تخریب و عارت بر جای مانده بود، اگر از دستبردهای بی‌رحمانه مصون مانده بود، اکنون بهترین دلیل و گویاترین مدرکی از گذشته پر مخاطره این شهر به حساب می‌آمد، ولی متأسفانه در اثر بی‌اعتنایی و کم‌توجهی فطری بسیاری از مردم نسبت به حراست و حفاظت از ذخایر و مواریث ملی و فرهنگ دیرینه‌شان نیز علل و عوامل متعدد دیگر، از جمله سودجویی‌های عده‌ای غارتگر، موجب گردیده است که آثار و نشانه‌های ارزنده اوجان همانند سایر آثار، مخصوصاً اسناد و مدارک نوشته شده کشورمان دستخوش تطاول روزگار شود و به کلی از بین برود. لذا تاریخ و انگیزه دقیق تخریب و انهدام این شهر را به درستی نمی‌توان تعیین کرد و این موضوع به اصطلاح از اسرار سر به مهر تاریخ است (حافظزاده، ۱۳۹۶: ۱۰۳).

قلعه بابک

کامبخش فرد رییس هیات بررسی و حفاری اداره کل باستان‌شناسی وقت در آذربایجان شرقی، که کشف و حفاری‌های قلعه بابک خرم‌دین، زیر نظر مستقیم و راهنمایی‌های شخص ایشان صورت گرفته است، موقعیت شهر کللیبر را بررسی نموده و زیوررو شدن محله‌های قدیمی این شهر را تماشا کرده است، مشاهدات خود را به قرار زیر شرح می‌دهد: «به منظور عمران و آبادی در حال حاضر محله‌های قدیمی

کلیبر را زیرورو می‌کنند. از گوشه و کنار صدای انفجار باروت که سنگ‌ها را می‌ترکاند به گوش می‌رسد. در پای تپه‌های کناره رود کلیبر که شعبه ایست از قره‌سو، باغات سرسبزی گسترده شده است. بر فراز این تپه‌های بلند بقایای ابنیه ویران قدیمی وجود دارد. برای تعریض جاده‌ها و تبدیل کوی قدیمی، گریدها غرش کنان از این سو به آن سو در کندوکاو هستند.

در پای یکی از این تپه‌ها که تکیه بر کوه دارد برشی به منظور احداث کارخانه برق زده شده و سه طبقه قبور دوران اسلامی را بر روی هم در یک عمق شش متری نشان می‌دهد. استقرار و تراکم قبور اسلامی بر روی هم، نمایش یک دوران طولانی زندگی و حیات از اوایل اسلام تا قرن هفتم هجری در این منطقه می‌باشد. سنگ مزارات منقوشی از گل و گیاه و نوشته‌های کوفی و نقوش الات و ابزار حرب از قبیل تیر و کمان و اسب و سوار کار اینجا و آنجا، در پای چشمه، پل، پله کان و آستانه مسجد پراکنده است. و این سنگ مزارات بیشتر مربوط به قرون دوم و سوم هجری است... این آثار پراکنده موجود، گواه صادقی است که روزگاری تلاطم و جنبش در این ناحیه در جریان بوده است و طبق اطلاعات به دست آمده از آگاهان محلی، در سابق تونلی نسبتاً بزرگ در وسط شهر کلیبر در اثر حفاری کشف و مشاهده گردیده، که گویا این تونل از طریق یک کانال زیر زمینی به قلعه بابک متصل می‌شده است (حافظزاده، ۱۳۹۶: ۳۹-۴۰).

نرسیده به اولین قله هشتاد سر، در محلی معروف به بورد «چپله‌خانا» چندین خانوار از ایل «حسینکلو» اتراق می‌کنند. برابر اظهارات عده‌ای از عشایر محل، به هنگام احداث جاده «سینگیروو» تا «تازه‌کند» در گردنه چپله‌خانه، در عمق چندین هزار متری از زیر خاک آجرهای پخته بزرگ (آبی بالاسی) و دو عدد سنگ آسیاب دستی برون زد کرده و نیز تونل ماندنی ظاهر شده که رفتن به متنه‌الیه آن ناممکن بوده است که بلافاصله با خاک پر شده و ناپدید گردیده است (حافظزاده، ۱۳۹۶: ۱۸).

قلعه تیروان

به هنگام احداث جاده سه راهی معدن مس سونگون تا کناره‌های رودخانه ارس در سال‌های گذشته، لوله‌های سفالین زیادی از دل خاک بیرون مانده و اکثر آن‌ها در زیر چرخ‌های غول پیکر بولدوزر از بین رفته است، وسیله این لوله‌ها قسمتی از آب‌های چشمه زارهای کم نظیر و بسیار شیرین و گوآرای مناطق بیابالی آن منطقه، به یکی از آبادی‌های دایر در زمان‌های گذشته، کشیده شده بوده است. ولی تشخیص مبدا و منتهاالبه این لوله‌کشی تاریخی تا کنون مقدور نگردیده است زیرا این امر مستلزم قانونی و علمی - فنی می‌باشد. اما در مجموع، کشف چنین چیزی زیر خاک به صورت تصادفی و غیر مترقبه، از فعل و انفعالات گسترده و تمدنی در خور وصف از دوران‌های گذشته، حکایت می‌کند. مضافاً بر این که بودن شهری در آن سامان در زمان‌های بسیار دور در آن منطقه بر سر زبان‌ها می‌گردد (حافظ زاده، ۱۳۹۶: ۲۰۰).

سن‌دل

حفاری‌های غیر مجاز بیش از حد، در دامنه‌های شهر الا صندل، پیرامون دره آلائی سنگر، قلعه شهر و تاسیسات آلائی سنگر، انجام گرفته، و از یک فاجعه فرهنگی خبر می‌دهد، که به مرور زمان بر پیکره تاریخ و فرهنگ غنی منطقه وارد آمده است و به هیچ عنوانی قابل جبران نمی‌باشد (حافظ‌زاده، ۱۳۹۶: ۱۳۳).

تیپه حصار

درباره روش کاوش در این دوره اطلاعات چندانی در دسترس نیست. آ.هوتوم شیندلر (A.Houtum Schindler) که در سال ۱۲۹۲ هجری قمری (۱۸۷۶ میلادی = ۱۲۵۵ خورشیدی) در ایران به سر می‌برد و مامور کشیدن سیم تلگراف بین تهران و مشهد بود در سفرنامه خود از مخرب‌ترین قول شیندلر به پردازم باید یادآوری شود که سه سال قبل از این، یعنی در ۱۲۵۲ خورشیدی (۱۸۷۳ میلادی)

باستان‌شناسان اطریشی در محل معابد «خدایان بزرگ» واقع در جزیره ساموتراس (Samotherace) در یونان برای اولین بار در تاریخ مطالعات باستان‌شناسی کاوش به معنا و مفهوم علمی آن را سرپرستی و هدایت کردند. در گزارش شیندلرچین می‌خوانیم: به مسافت یک میدان، به سمت جنوب دامغان، تپه‌ای واقع است به حصار مشهور، چند ماه قبل از این در این تپه قدری اسباب قدیم پیدا شده و از آن وقت تا حال در آنجا کار می‌کنند و چیز غریب پیدا می‌کنند. دفعه اول که در دامغان بودم به تماشای آن تپه رفتم و دیدم موافق قاعده کار نمی‌کنند. به آدم‌هایی که این کار می‌کردند گفتم که به این طور به آن طور کار کنید، و آب بیاورید سر تپه که کار زودتر و بهتر تمام شود. دفعه دوم که آنجا بودم دیدم که بهتر کار می‌کنند و حاجی علی اکبر امین معدن هم آنجا بود، و نهر آب آورده بودند همه از داخل تپه می‌گذشت و اسباب قدیم را بی شکستن بیرون می‌آوردند.

لازم به یادآوری است که تپه حصار که در بالا از آن نام برده شده است همان تپه معروفی است که در شرق ایستگاه راه آهن دامغان واقع شده است و در سال ۱۹۳۱ و ۳۲ میلادی (۱۳۱۰ و ۱۱ خورشیدی) بوسیله یک هیئت باستان‌شناسی از دانشگاه پنسیلوانیای آمریکا و به سرپرستی اریخ ف. اشمیت (Schmidt.Erich F) مورد کاوش قرار گرفت (ملک شه‌میرزادی، ۱۳۹۱: ۳۵)

حسنلو

پیش از آغاز کار پروژه حسنلو، فرهادی و راد کاوش‌های مقدماتی را با پروانه‌ی تجاری در این منطقه اجرا کرده بودند (خوشبختانه اداره‌ی کل باستان‌شناسی ایران دیگر از این پروانه‌ها صادر نمی‌کند) (هنری دایسون، ۱۳۸۸: ۲).

حاجی فیروز

آنچه از هزاره ششم قبل از میلاد در تپه‌ی حاجی‌فیروز در عکس‌های کاوشگران مشاهده شده در زمین یک مدرسه چیده شده بود تا سفال‌ها و استخوان‌ها به هم

پیوسته و بررسی شوند اما در مقاله توصیفی مشاهده می‌کنیم استخوان‌ها در جایی در تهران دورریز شده‌اند.
 «تکه‌های بدنه در محل دفن زباله‌های شهری تهران دورریز شدند.» (ام.ویت، ۱۳۸۷: ۱۶۶).
 چگونگی راه یافتن این زباله‌های ارزشمند به تهران خود جای بحث مفصل دارد.

دالما

کاوش‌های تپه دالما از اورمیبه به کشورهای اروپایی که توسط کارول هاملین بیان شده در میانه راه از بین رفته‌اند بقایای استخوانی که حتی دلیل از بین رفتن آنها در حین حمل با کشتی مشخص نشده است (هاملین، ۱۳۷۸: ۷۹).

قلعه کهران

قلعه کهران که فعلا به نام مزرعه گوهران معروف است، و در محاورات عمومی کهران و گووران گفته می‌شود، فعلا جنگل انبوهی است که در قسمت جنوبی ارس، به فاصله شش کیلومتر از «قولان» تقریباً در محاذات آن قرار گرفته که به وسیله یک دره سنگستان به قولان منتهی شده، و نیز آب‌های کهران به رودخانه قولان می‌ریزد. لذا عده‌ای از همین مردم عقیده دارند که کهران یا گوهران در سابق آبادی مهم و دارای قلعه و برج و بارو نیز بوده است، که بنا به دلایل نامعلومی، به کلی ویران و از صحنه روزگار حذف گردیده است (حافظ زاده، ۱۳۹۶: ۵۵).

دورریزی

موضوع دورریزی از دیگر موارد دخیل در «واقعیت توطئه» محسوب می‌شود که برای این منظور چند نمونه را برمی‌شمارم. این موارد در تنها تپه مستندنگاری شده «حسنلو» قابل ردیابی است.

یکی از سفال‌های به دست آمده از تلار ستون دار (اتاق ۴) ساختمان RS۲۲ - ۲۳ دوره ۷ ظرف جانوردیسی به شکل مستطیل، تقریباً در هیئت بز، از نوع سفال تک زنگ داغدار سیاه رنگ است. حداکثر ابعاد قسمت‌های سالم این سفالینه برابر بود: $39/2$ سانتی‌متر طول، $15/6$ سانتی‌متر عرض و $15/6$ سانتی‌متر ارتفاع. رگه‌های برآمده ای با زاویه ۹۰ درجه از قسمت لبه ظرف آغاز می‌شد و ادامه می‌یافت و در اصل چهار پایه شبیه پای حیوان داشت و دو پایه واقع در یک سوی ظرف، در جهت مخالف دو پایه واقع در سوی دیگر قرار داشتند. در زمان کشف تنها سه عدد از پایه‌های آن سالم بود، پایه چهارم آن از لایه ۱۱/۱۰ کارگاه RS۲۲-۲۳ کشف شده است. البته محل دقیق کشف آن ثبت نشده است و احتمال دارد آن را پس از طراحی دور انداخته باشند. مخالف هم بودن جهت پایه‌های ظرف حاکی از

آن است که هر دو انتهای آن سری وجود داشت. هر دو انتهای آن شکسته، اما در اسناد کاوش آمده است که دو عدد «پیکرک سر گوسفند» و یک عدد پیکرک «سر سگ» کشف شده بود، آنها را نه نگهداری کرده بودند و نه مستندسازی. پایه‌های این ظرف که به صورت ناشیانه کار شده‌اند شاید به شکل سم شکافته یک جانور جف سم سان باشند. غیغی که در طول بخش میانی گردن، زیر آرواره آویزان است از جانوری گاوسان یا پرنده‌ای آبی حکایت دارد. در مناطق شمال و غرب ایران، هم گاوسان و هم پرنده‌گان آبی از مضامین مورد علاقه سفالگران در ساخت سفالینه‌های جانوردیس بوده‌اند. ظرف مشابهی از تپه کردلر دوره دوم / سوم کشف شده است. (Lippert 1976 :fig 7.no .la) (دانتی، ۱۳۹۶: ۲۴۳).

مایکل دانتی به موضوع دورریزی اشاره می‌کند که حتی امکان بررسی، نام‌گذاری و دسته‌بندی را سلب کرده است:

اصلاح روشی که پروژه حسنلو در دسته‌بندی انواع سفالی استفاده کرده است از حوصله کتاب حاضر خارج است و در هر حال کار بسیار دشواری است، زیرا اکثر سفال‌ها دورریز شده‌اند و عناوین یکدست واحدی در ثبت انواع سفالی به کار نرفته است. نظر نگارنده حاضر بر این است که عنوان سفال نخودی خشن را بدون تغییر استفاده کنیم، زیرا معرف نوعی سفال مصرفی در زمینه پخت و پز و تهیه مواد غذایی است. پروژه حسنلو اطلاعات خمره‌های ذخیره آذوقه را به ندرت ثبت کرده و این خمره‌ها دورریز شده‌اند، لذا تعیین نوع (انواع) سفالی شاخص این ظروف میسر نیست (دانتی، ۱۳۹۶: ۱۶۶).

بسیاری از تکه سفال‌ها در محل دورریز شده‌اند و در بسیاری از اسناد و تحریرات قبلی مرتبط با این دادگان، اطلاعات انواع سفالی نیامده است (دانتی، ۱۳۹۶: ۲۹۰).

هم در یادداشت‌های مربوط به گورهای تپه پیرامونی و هم در یادداشت‌های مربوط به بقایای قربانیان طبقه ویران شده دوره

IVb، به دفعات نوشته‌اند که اسکلت‌ها، برای مثال، «موقع ناهار [از سوی کارگران حفاری] لت و پار شده» بودند. سرعت بسیار بالای کاوش سبب شده است تا همه گورها و اجساد قربانیان طراحی و عکس برداری نشوند. به علاوه، اشیای به دست آمده از گورها گاه بدون طراحی یا عکس برداری دورریز شده‌اند. تقریباً در تمامی کاوش‌های اجرا شده در تپه پیرامونی، آثار معماری نمایان شده است اما تنها در موارد معدودی این آثار را به طور پُسنده نقشه برداری یا طراحی کرده‌اند. دیوارهای خشت خام معمولاً تنها در طرح‌های برش دیده می‌شوند و تقریباً تمامی آنها در جریان کاوش تخریب شده‌اند. احتمال ثبت شدن سطوح سنگفرش و شالوده‌های سنگی بیشتر بود. این وضعیت اکنون موجب آن شده است که برقراری رابطه لایه انگاشتی میان گورها و نهشته‌هایی که علاوه در دل آنها کنده شده بودند دشوار بود. به علاوه، کاوشگران به ندرت سطوحی را که گورها از آنها کنده شده بودند ثبت کرده‌اند و معمولاً چاله گورها را در پلان‌ها نیآورده‌اند، البته اگر پلانی ترسیم شده باشد (دانتی، ۱۳۹۶: ۳۰۸).

این تعجیل و سهل‌انگاری بیشتر از آنچه به سهو مربوط باشد همچنان حکایت از یک پروژه رازپوشانی دارد.

تنها از داخل تعداد معدودی از گورها قبل از برداشتن محتویات آنها عکس گرفته‌اند. اسکلت‌ها را معمولاً دورریز کرده یا به طور گزینشی از آنها نمونه برداری کرده‌اند. و طی فصول آغازین کاش‌ها کاملاً محتمل بود که آنها را دورریز کنند. (Selinsky 2009) (دانتی، ۱۳۹۶: ۳۰۹).

در این دورریزی چگونه می‌توان مطمئن بود اشیاء، کتیبه‌ها و کوزه‌های لوله‌دار منفصل از لبه را عمداً یا سهواً دورریز نکرده باشند؟

تحریر

گونه دیگری از عملکرد سیستم «توطئه» در تحریر یافته‌ها، جازنی به نام سایر تمدن‌ها و در مواقع اضطرار وارداتی خواندن برخی اشیاء بومی است. تحریر کردن موضوعات در راستای همان موضوع کلی است که در کتاب‌های «مسیون و ضد‌مسیون» آمده است.

ماسکارلا «هیرو» با شهامت این روش‌مندی را توضیح می‌دهد. کتاب «جعل آثار باستانی ایران» وی یک نمونه شگرف از عملکرد تحریر و جعل دستگاه است. وی این روش‌ها را در کار تخصصی شامل ساخت و در مواقعی آشفته‌سازی و حتی نمونه‌برداری می‌داند. در دین خواه اورمیة نمونه‌برداری به عنوان مثال کاملاً آگاهانه سوگیرانه بوده است.

از دوره‌ی سوم دین‌خواه سه نمونه‌ی زغال برای آزمایش کربن ۱۴ در دست است. هر یک از آنها از چاله‌های مجزایی که روی نهشته‌های عصر مفرغ کنده شده بود، یعنی از نهشته‌های عمدی مربوط به عصر آهن، نمونه‌برداری شده‌اند. بدیهی است با آزمایش نمونه‌های اخذ شده از چاله‌ها ضرورتاً نه قدمت قدیمی‌ترین قبرهای

عصر آهن اول مشخص می‌شود و نه جدیدترین آنها (وایت ماسکارلا، ۱۳۸۸: ۷۱).

نه تاریخ‌نگاری که به نظر می‌رسد یافته‌های موجود نیز در رابطه با مصادره به نام دیگر تمدن‌ها یک روند عادی باشد. در سوی دیگر نمونه‌های بومی در آثار مورخین توصیف اما در آرکولوژی این آذربایجان است که نمونه‌ها مدام از آن خارج می‌شوند. پلاک سینه‌های حسلو در قرن هشتم ق.م. می‌تواند هم در آشور هم در پارس موثر باشد البته در پارس نمونه‌ای از این پلاک یا زره‌ها یافت نشده است و این یافت نشدن زره حتی تصویر آنها سوال برانگیز است.

گزنون در توصیف خود از سواره نظام ایرانیان در قرن پنجم - چهارم ق.م. اشاره می‌کند که آنان سر اسب را با زره می‌پوشاندند و زره سینه‌هایی به اسبان خود می‌بستند که پهنای آن به حدی بود که از ران‌های سوارکار نیز محافظت می‌کرد، اما هیچ تصویری از این زره‌ها برای ما به یادگار نمانده است (جی.وینتر، ۱۳۸۸: ۳۰).

گیرشمن یک تحریرگر واقعی در این رابطه است. فرض بر این که این نمونه‌های خارج شده از آذربایجان به صودت قاچاق در موزه‌ها باشند و به نام سایر تمدن‌ها جا زده باشند می‌تواند آزمایشات یافته‌های آینده از شاموت سفال‌ها یا آلیاژ اجناس واقعیت‌ها را برملا سازد.

یافته‌های دیگری نیز به دست آمده که به دوره ماد منسوب شده، ظرف مفرغی همدان و سنجاق قفلی‌های مجموعه فروغی، که گیرشمن هنگام انتشار مکشوفه از لرستان خواند (Girshman 1964: 90-107). اما سپس نظریه خود را تغییر داد و محل کشف آنها را منطقه کرمانشاه دانست و اظهار کرد که آنها از آشور وارد شده‌اند (Girshman 1970: 120-127). اما باید توجه کنیم که محل کشف این سنجاق قفلی‌ها به طور قطع مشخص نیست و نمونه‌هایی از آنها نیز در نقاطی چون میگدو در فلسطین و شمرا در سوریه کشف شده که کاملاً خارج از قلمرو مادها قرار داشته است. بنابراین در مادی بودن

این سنجاق قفلی‌ها نیز تردید وجود دارد (Muscarella 1987:122). نمونه‌های دیگری نیز وجود دارد که تعلق آنها به دوره ماد جای تردید است (طاهری دهکردی، ۱۳۹۱: ۸۱/۲).

زمانی که در مورد مادها صحبت می‌شود موضوع پیچیده می‌شود چون ماننا در واقع لاپوشانی می‌شود و از مادهای ساخته شده چیز دندان‌گیری دیده نمی‌شود. در مورد هخامنشیان که دیگر صحبت نکنیم سنگین‌تر است.

در اطلاعات سال ۱۳۱۰ س ۶، ش ۱۹/۱۴۳۸ مهر، ص ۲ از حفاظت قبر استرمردخای صحبت شده که آن را بانوی داریوش شاه هخامنشی لقب داده‌اند.

بعدها این بانو را به خشایارشا نسبت دادند ولی نام همسر خشایار شاه آمستریس ثبت شده بود هیچ سندی وجود ندارد که نشان دهد در تاریخ ایران چنین ملکه‌ای وجود داشته باشد سموئیل کندی معتقد است این یک نام اساطیری بابلی است. درواقع این کلمه از بخش‌هایی چون استر (ایشتاراکدی) + مردوک (امردوت) و آی (ماه) تشکیل شده و به زبان عربی و فقط نام می‌باشد (حسن‌زاده و میری، ۱۳۹۱: ۶۰)

تحریف در مورد هرآنچه از تمدن‌های باستانی آذربایجان به پارس و هخامنشیان تاثیر گذاشته یا آشوریان چگونه بر آن موثر بودند و چگونه آذربایجان بر آشور موثر بوده و هزاران نکته باریک‌تر از مو، چندین سری کتاب مفصل می‌طلبد که توسط جوانان علاقمند و باهوش ما پی‌گیری خواهد شد.

عدم حفاری

در بستری دیگر برخی زمان‌ها ترجیح بر عدم حفاری است. شاید نوشتن «اشیاء قاچاق» بر روی برخی از اشیاء، محصول چنین سیاستی باشد. این روند از دوره نوسنگی نیز حتی به کینه دیده می‌شود. این روش مانع تحقیق در رابطه با همگونی تاریخی آذربایجان است که در کتابی به همین نام، مفصل شرح داده‌ام. با توجه به لزوم کاوش در منطقه زاگرس شمالی یعنی آذربایجان و فهم ارتباط آن با منطقه دلیل عدم کاوش چیست؟

با در نظر داشتن این موضوع که هنوز تحناتی‌ترین لایه‌های یانیق تپه، که احتمالاً دارای بقایای دوره نوسنگی است، کاوش نشده است، به سختی می‌توان در مورد گذار از نوسنگی به مس سنگی در شرق دریاچه ارومیه اظهار نظر کرد. در این زمینه باید اشاره نمود که بررسی‌های باستان‌شناسی شرق دریاچه ارومیه وجود محوطه‌های نوسنگی را به اثبات می‌رساند (طلایی، ۱۳۹۳: ۲۵).

این روش زمینه را برای غارت و آشفته کردن و تخریبات جدی فراهم می‌کند.

در سال ۱۹۴۰ سرارول اشتاین با بررسی تپه‌های محوطه جنوب روستای چشمه گول ادعا کرد نیاز به حفاری تپه‌های این مناطق که پنج مورد بودند وجود ندارد و این تپه‌ها تماما طبیعی هستند. ادعای طبیعی بودن این تپه‌ها به مدت ۲۸ سال فرصتی کافی به دست حفاران احتمالا هماهنگ با باستان‌شناسانی ایجاد کرد تا تمامی تپه‌ها غارت شوند.

رابرت هنری دایسون، اسکار وایت ماسکارالا، ماری ماتیلدا ویت:

بررسی مقدماتی مشخص ساخت که بر خلاف نظر اشتاین که تعداد برجستگی‌ها را پنج مورد ذکر کرده بود در واقع هفت برجستگی (= تومولوس) در این محوطه وجود دارد. سه تومولوس بزرگ، برای انجام پژوهش‌های مقدماتی انتخاب گردید: یک نمونه‌ی بزرگ، یک نمونه متوسط و یک نمونه کوچک. تومولوس بزرگ، یعنی تومولوس اول، ۸/۲۲ متر ارتفاع و حدود ۶۰ متر قطر دارد. ترانشه‌های متعددی پیرامون این تومولوس حفاری و مشخص شده که این تومولوس از گل بسیار سخت شکل یافته است. به علاوه، حلقه‌ای از قلوه سنگ‌های کوچک حول دامنه‌های این تومولوس ایجاد شده و آن را به طور کامل احاطه کرده است. این قلوه سنگ‌ها ظاهرا با هدف لاک و مهر گل روی آن چیده شده بود و تنها ۵۰ تا ۶۰ سانتی‌متر پایین‌تر از سطح تومولوس قرار داشت. ترانشه‌ی قوسی شکلی نیز به منظور حصول اطمینان از وجود فیچرهای دیگر صورت گرفته که هیچ فیچر دیگری در آن ثبت نشده است. حفاری این تومولوس در این مرحله متوقف شده است. دومین تومولوس بررسی شده، یعنی تومولوس دوم، تنها ۴۷ سانتی‌متر از سطح زمین‌های مجاور ارتفاع داشت. توده مدور و عظیمی از قلوه سنگ روی این تومولوس کشف و برداشته شده است. در دو بخش از این توده، در نزدیکی مرکز تومولوس، چاله‌هایی در میان نهشته‌ها وجود داشت که نشان دهنده غارت شدن تومولوس مورد بحث است. با این حال، حفاری هم چنان در این بخش ادامه یافت تا پلان منسجمی از این سازه ثبت شود. قبر سنگی مستطیلی شکلی در

زیر یکی از بخش‌های غارت شده نمایان شد. اثری از سقف قبر بر جا نمانده بود و داخل آن به جز یک حلقه کوچک از جنس صدف؟ چیز دیگری وجود نداشت (دایسون، وایت ماسکارلا و ماتیلدا ویت، ۱۳۹۰: ۱ / ۱۵۲-۱۵۳)

مایکل دانتی به صراحت به این چشم پوشی اشاره می‌کند:

در مناطق بسیاری نظیر دره‌های واقع در جنوب منطقه اشنویه - سولدوز و دره بسیار مهم سیدکان - موجسیر واقع در نواحی جنوب‌غربی که دروازه ورود به قلمرو و دولت باستانی آشور است، هنوز مطالعه چندانی صورت نگرفته است. (Boehmer, Boehmer and Fenner 1973, 1993, 1997. Radner 2011). (دانتی، ۱۳۹۶: ۶).

متأسفانه تعداد محوطه‌های حفاری شده در مناطق شمال‌غربی ایران، بسیار اندک است و لذا لطیف سبک‌ها و فرم‌های اشیای تجملی که بتوان با تکیه بر آنها انتساب این جام را به مجموعه تولیدات محلی تایید کرد، مشخص نشده است. باید محوطه‌های عصر آهنی بیشتری در سولدوز و دره‌های مجاور حفاری شوند و در تپه جانبی حسنلو نیز که محل استقرار کارگاه فلزگری دوره چهارم ب حسنلو بود، حفاری صورت می‌گیرد. تا زمانی که این حفاری‌ها صورت نگرفته است، عاقلانه آن است که همچنان با تکیه بر این فرضیه که جام زرین حسنلو به یقین محصول مناطق شمال‌غربی ایران و احتمالاً خود حسنلوست پیش برویم (صدرایی و علیون، ۱۳۹۶: ۶۷).

هر چند حتی بدبین‌ترین و منحرف‌ترین باستان‌شناسان جام را بومی دانسته‌اند و به دلیل شیوه یافت، امکان جعل به نام سایر تمدن‌ها وجود نداشت و سبک منحصر به فرد آن، بومی کردن اثر را اثبات می‌کند اما احتمالاً کاوش در سایر مناطق اطراف دریاچه اورمیه می‌توانست چنین پیوستگی‌هایی را خصوصاً با اورارتو اثبات کند.
اسکار وایت ماسکارلا:

از میان محوطه‌های اورارتویی پرشماری که در شمال دریاچه اورمیه ثبت شده‌اند تنها بسطام کاوش شده است (وایت ماسکارلا، ۱۳۹۶: ۸۱).

در تومولوس‌های سه‌گردان اورمیه ما شاهد هستیم دلایلی چون وجود مزرعه نخود به عنوان دلایل عدم حفاری توسط اسکار وایت ماسکارلا مطرح شده است قبر تومولوس چهارم، اول، پنجم و ششم هم حفاری نشده‌اند.

مقرر شد ترانسه‌ای از بخش حفاری شده در فصل ۱۹۶۸ به سمت بیرون تومولوس حفاری شود تا وجود سنگ چین را در آن بخش تایید کند. متأسفانه، ارباب صاحب زمین‌های اطراف با این کار موافقت نکرد، هر چند اعضای هیئت قول دادند ترانسه را دوباره با خاک پر کنند. با این حال، این تومولوس بی‌تردید سنگ چین داشت، زیرا تمامی تومولوس‌های حفاری شده‌ی دیگر از این مؤلفه برخوردار بودند (وایت ماسکارلا، ۱۳۸۸: ۱۹۶).

در واقع دو تومولوس در تخت سلیمان و اردبیل هم حفاری شده‌اند و هنوز تومولوس‌های دیگر حفاری نشده‌اند.

تومولوس دیگری در ایران که کلایس در گزارش‌های خود به آن اشاره کرده است در پای محوطه‌ی اورارتویی بسطام، در ۳۵ کیلومتری شمال خوی، قرار دارد. این تومولوس هنوز حفاری نشده و اطلاعاتی از آن در دست نیست (وایت ماسکارلا، ۱۳۸۸: ۲۱۱).

ماسکارلا نیز از وجود تومولوس در جاده کنگاور خبر می‌دهد که هنوز کاوش نگریده است.

پشته‌ی مخروطی که در تويسرکان در کنار جاده‌ی کنگاور جو کار قرار دارد به نظر نگارنده تومولوس است، اما هنوز کاوشی در آن صورت نگرفته است (وایت ماسکارلا، ۱۳۸۸: ۲۱۶).

در حاجی‌فیروز نیز جز یک گوشه همچون حسنلو که بخش اعظم و لایه‌های آن حفاری نشده‌اند چنین موردی را شاهد هستیم که ماری . ام .ویت به تخریب آن اشاره می‌کند.

کمر بند پیچش رود گذار مشکل دیگری را پیش می‌کشد: داده‌های ما از توزیع محوطه‌ها در این کمر بند به هیچ وجه قابل اعتماد نیست، زیرا این ناحیه‌ی ناهموار و باتلاقی که پوشش گیاهی بسیار متراکمی دارد به طور رضایت بخش بررسی نشده است. هم چنین، به احتمال بسیار زیاد نهشته‌های باستانی مربوط به قبل از عصر آهن بر اثر آب این رود دچار فرسایش شده و از بین رفته‌اند (ام.ویت، ۱۳۸۷: ۴۲۸).
در تپه دالمای اورمیه هم هنوز شاهد انسجام در کاوش و بررسی نیستیم.

نبود حفاری‌های منسجم با گاه‌نگارهای مطلق که محدود به یک نمونه کربن ۱۴ در محوطه دالماست، مسلماً پاسخگویی به این ابهامات اساسی را دشوار می‌کند. پیشنهاد می‌شود با بررسی نظام مند تمامی محوطه‌های این فرهنگ شناسایی و ثبت و سپس بر اساس نحوه پراکنش و الگوهای استقرار این فرهنگ در حوزه دریاچه ارومیه محوطه‌هایی که می‌توانند پاسخگوی این ابهامات باشند انتخاب و کاوش علمی شوند (خطیب شهید، عمران و عابدی، ۱۳۹۱: ۴۶۴).

حدود نیمی از لایه‌ی سوخته‌ی دوره‌ی چهارم در تپه‌ی مرکزی حفاری نشده است و، در صورت ادامه‌ی حفاری، صراحتاً آثار جالبی به دست خواهد آمد. به علاوه، باید به لایه‌های پایینی اشاره کرد که قدمتشان به سال ۶۰۰۰ ق.م می‌رسد. همانند سایر محوطه‌های بزرگ معروف، از قبیل گوردیون در ترکیه و اور در جنوب عراق، می‌توان محوطه‌ی حسنلو را دوباره مورد مطالعه قرار داد و سال‌های متمادی در آن به حفاری پرداخت (هنری دایسون، ۱۳۸۸: ۵۲).

یکی از حوزه‌های بسیار مهمی که می‌تواند ارتباط بین سومر و آذربایجان و یافتن

خط و نشانه‌های تمدن تورکان را قبل از میلاد روشن‌تر سازد حوزه قزل اوزن است. استفاده از کلمه قیزیل در منابع آشوری همجوار با این رود نیز یکی از دلایل اساسی اصلی وجود تورکان در این محوطه در هزاره اول قبل از میلاد است. دکتر حسن طلائی به صورت خلاصه می‌گوید: «حوزه قزل اوزن هنوز مطالعه نشده است» (طلائی، ۱۳۸۵: ۷۰).

حفاری غیرعلمی

در این بین حفاری‌های غیرعلمی نیز، مزید بر علت بوده که فرقی با بی‌تفاوتی و ایجاد زمینه برای غارت ندارد. زمانی که از کاوش و حفاری صحبت می‌کنیم تمدن‌های قبل از هخامنشیان هستند که سراسر با یک بی‌مهری نامادری گونه تخریب شده‌اند تا کاوش.

حتی ایلام که حلقه واسطه آذربایجان و سومر بود نیز از این قاعده مستثنی نبود و یک موضوع مهم این که اگر تمدن حتی در مناطق جنوبی باشد اما التصاقی زبان باشد. سرنوشتی مشترک با سایر آثار آذربایجان باستان دارد.

متأسفانه شوش هرگز به طور علمی حفاری نشد و بنابراین، اطلاعات به دست آمده بسیار کمتر از آن است که مورد انتظار بود. افزون بر این، متون اولیه هیروگلیف عیلامی خوانده نشده است. بنابراین، تنها اطلاعاتی که درباره تاریخ و زبان نخستین دولت‌های عیلامی در سومین هزاره پ.م می‌توانیم داشته باشیم، باید از اسناد و کتیبه‌های سومر و اکد که به خط میخی نوشته شده‌اند و از اسامی خاص حاکمان عیلامی که نیز در آنها ذکری به میان آمده جمع‌آوری شود (گرشویچ، ۱۳۹۶: ۴۶).

این روش در تمام محوطه‌های باستانی به چشم می‌خورد که در بخش دورریز و تخریب و غارت به صورت خلاصه و نمونه‌هایی اشاره گردید.

در فصل ۱۹۶۱ تدفین‌ها پاک‌سازی می‌شد، در همان محل از آنها عکس‌برداری به عمل می‌آمد و سپس استخوان‌ها دورریز می‌شدند. هیچ یک از دو حفاری که در آن فصل سرپرستی کاوش‌های محوطه

را برعهده داشتند در زمینه‌ی شناسایی اسکلت تعلیم ندیده بودند، هرچند هر دو تجارب عملی بسیار زیادی از کار بر روی مقابر داشتند. در نتیجه، آمارهای حیاتی تدفین‌های استودانی مکشوفه در این فصل محدود به آمار تعداد اجساد است که پس از اتمام کار حفاری از سوی یک کارگر محلی تعلیم دیده، بر مبنای تعداد مجموعه‌های موجود، شمارش می‌شد. این آمارها تقریباً به طور قطع بسیار پایین‌تر از حد واقعی هستند (ام.ویت، ۱۳۸۷: ۱۳۸).

عدم محافظت

برخورد با آنچه کشف شده از داش باباها در خیابان موزه تبریز و موزه باستان گوی مسجد که سال به سال اسکلت‌هایش نجیف می‌شود تا موزه کنار تپه حسنلو که در فضایی شرعی نگهداری و زمینه را برای فرسودگی آثار فراهم می‌کند یک درد مشترک است که پروفسور آغاسی شرح می‌دهد:

از زمان نه چندان دور که این گنجینه بزرگ داش باباها کشف و حفاری شده است که به عقیده بنده کاش هیچ وقت کشف و حفاری نمی‌شد لاف‌در دورانی که ما در آن زندگی می‌کنیم، تا همین حالا که این نوشته را می‌نویسم مورد ظلم و بی‌مهری مسئولین امر و حتی خود مردمی شده است که آنها را می‌بینند ولی مردم دم بر نمی‌آورند و سکوت اختیار می‌کنند. گاهی از خود می‌پرسم با این ظلم و بی‌مهری که در خصوص تمدن و میراث گذشتگانمان انجام می‌دهیم چه جوابی برای کودکان و آیندگان خود خواهیم داشت وقتی که آنها قصه داش باباهای شهر یثری را از ما بخواهند. بنده فرزند همان منطقه هستم و از روزهای اول کشف این پدیده بزرگ انسانی تا به امروز هر وقت که سری به این محوطه باستانی می‌زنم متلاشی شدن و از بین رفتن تک تک این داش باباها را می‌بینم. می‌بینم که گذشته از تفکرات غیر انسانی، سرما و گرما هم چگونه تن آنها را خردخرد می‌شکند و به پایش می‌ریزد و این در حالیست که در روزگاران کهن پای آنها محل قربانی و نذر هدیه‌های طلا و نقره بود. باز از خود می‌پرسم آیا این میراث بشری باباها به اندازه ماشین‌های کهنه استانداری و شهرداری و حتی میراث مثلاً فرهنگی ارزش ندارد که حداقل سابیانی به اندازه همان

سایبان ماشین‌ها برایشان برپا کنند... سال‌هاست از خیر مسئولان و مثلاً بزرگان استان اردبیل گذشته‌ام اما هنوز به اندیشه عمیق مردم خود امیدوارم (آغاسی اوغلو، ۱۳۹۶: ---).

در مورد برخی از این یافته‌ها چون تاج‌های شاهزادگان باستانی تبریز یا خط خاصی که خانم دکتر سعیدی از مسجد کبود تبریز یافته و به دلایلی نامعلوم منتشر نشده‌اند یک مخفی کاری جدی نیز دیده می‌شود. این مخفی کاری‌ها به حدی است که حتی خود دایسون نیز به آن اعتراف می‌کند:

هر پروژه باستان‌شناسی به مجهولات و ناشناخته‌ها می‌پردازد. در مورد پروژه حسنلو «موضوع مجهول» سراسر دوره پیش از تاریخ و آغاز تاریخی بخش جنوبی آذربایجان ایران می‌باشد (گروه مولفان: ۱۳۹۰: ۳۳۵).

هنوز به روشنی مشخص نشده که نخستین استقرار بشر در منطقه مربوط به چه زمانی است. دوره‌ها و الگوهای استقراری در دوران پیش از تاریخ منطقه چگونه بوده و جدول گاه‌نگاری منطقه به چه شکل است. فرهنگ‌های پیش از تاریخ منطقه تحت تاثیر یا در ارتباط با کدام حوزه یا حوزه‌های فرهنگی جغرافیایی همجوار بوده و فرهنگ و سنت سفالگری منطقه چه شکلی داشته و چه تداوم و گسستی در روند فرهنگ‌های پیش از تاریخی منطقه وجود داشته است. تمامی این موارد و ابهامات فراوان دیگر همگی از مشکلات بررسی باستان‌شناختی پیش از تاریخ استان زنجان به شمار می‌رود و تاکنون در زمینه حل آن گام‌هایی حتی مقدماتی برداشته نشده است (علی‌بیگی و خسروی، ۱۳۹۱: ۴۷۰).

با وجود این که حتی مادها به آریائی بودن منتسب شده‌اند اما در فقدان هرگونه تحقیق و بررسی جدی و کشفیات لازم در مورد این سلسله قبل از هخامنشی تعهد دیده می‌شود.

متأسفانه از خود مادی‌ها تاکنون هیچ مدرک مکتوب و مستندی به دست نیامده و هیچ شهر و محوطه باستانی که بتواند اطلاعات

تاریخی ارزشمندی فراهم آورد، کاوش نشده و با اطمینان هیچ کدام از نامهای جغرافیایی مذکور در متون آشوری با محوطه‌های باستانی و پدیده‌های جغرافیایی امروزی منطقه، مطابقت داده نشده است؛ این مسئله با توجه به قدرت و قلمرو این پادشاهی که حداقل در ۵۰ سال پایانی حیات سیاسی خود داشته و نقشی که در تحولات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بازی کرده است، پیچیده‌تر می‌شود (ملازاده، ۱۳۹۳: ۵۸).

مطالعه باستان‌شناسی ماد با محدودیت‌ها، مشکلات و موانع بسیاری همراه است و از همین رو، تاکنون پژوهشی جامع و درخور انجام نگرفته و کتاب مناسبی نیز منتشر نشده و به تبع آن، نیازهای جامعه علمی بی‌پاسخ مانده است (ملازاده، ۱۳۹۳: ۱).

کایلر یانگ، دیوید استروناخ و هیئت همراه در ۱۹۶۵ با هدف شناسایی محوطه‌های مادی، بررسی محدودی انجام دادند که کشف و کاوش محوطه نوشیجان و نتایج فوق‌العاده‌ای به دست آمده، بخشی از دستاوردهای این بررسی هدفمند بودند که فقط منطقه کوچکی از قلمرو ماد را شامل می‌شدند. تداوم چنین برنامه‌هایی می‌توانست از دوره ماد ابهام‌زدایی بکند که متأسفانه این گونه نشد (ملازاده، ۱۳۹۳: ۴۲۲).

در مواقعی این روش با ممانعت از تحقیقات شکل خشونت‌آمیز و آئین‌نامه‌ای می‌گیرد که از سوی حاکم اول مانند شوروی و پهلوی انجام می‌شد.

س. تیخوینسکی، ا. علی‌اف و غیره به عنوان مورخین اتحاد جماهیر شوروی سابق و مخالف با تحقیقات ریشه‌های قدیم تاریخ ترک در رابطه با آسیای پیشین می‌نویسند که: گویا دانشمندان ترکیه زمانی از این موضع حرکت کرده و بعدها تحقیقات را متوقف کرده و از ادامه آن امتناع کرده‌اند. تاریخ‌شناسان و زبان‌شناسان آذربایجان نیز گویا دچار حرکات و افکار پان‌تورکیزم شده و اکنون راه اشتباه حاضر را در پیش گرفته‌اند (گروه مولفان، ۱۳۹۷: ۱۹۴).

و گاهی بیرون ندادن گزارشات، بی‌صاحب بودن اشیاء و عدم ثبت و پی‌گیری آنها موضوع منابع را برای من پژوهنده دشوار می‌کند. در مملکتی که لوح طلائی داریوش توسط مدیر موزه ملی‌اش آب شود تکلیف آثار آذربایجان که روشن است.

تمامی یادداشت‌ها، نقشه‌ها، پلان‌ها و طرح‌های مربوط به حفاری‌های پروژه‌ی حسنلو در محوطه به همراه مقادیر زیادی از اشیای مکشوفه هم اکنون در موزه‌ی پنسیلوانیا قرار دارند (پیتسونو، ۱۳۸۸: ۲).

این مورد در مورد تپه دالما نیز صادق است و آثار آن جملگی در آمریکا قرار دارند.

گرچه شناسایی دالما صرفاً بر اساس سفال‌های آن بوده است، به غیر از سفال، اشیاء و مواد دیگری از جمله تیغه‌های سنگی و قبور یافت شده است که می‌توان از آنها در تعبیر و تفسیر دوره مس سنگی منطقه زاگرس شمالی استفاده کرد. متأسفانه، پس از گذشت چند دهه، از گزارش‌های به دست آمده از حفاری دالما فقط یک مقاله منتشر شده است. بر اساس سالیابی در محوطه دالما، قدمت این محوطه به حدود ۴۲۰۰ ق.م. باز می‌گردد. گفتنی است بیشتر ظروف سفالین یافت شده از حفاری در دالما به ایالات متحد آمریکا منتقل شده است و در موزه ملی ایران هیچ ظرف سالمی از محوطه دالما وجود ندارد. یکی از مهم‌ترین ویژگی دوره دالما پراکندگی جغرافیایی گسترده سفال‌های آن است. سفال‌های نوع دالما علاوه بر زاگرس شمالی در محوطه‌های گوناگون زاگرس مرکزی نیز به فراوانی یافت شده است. (Hamlin 1975) (طلایی، ۱۳۹۳: ۶۶).

این موضوع برای خود پژوهشگران حسنلو نیز صادق است و آثار دپو شده در زیر زمین موزه ملی در تهران یک معضل آشناست. میشل ای. مارکوس در اوایل مقاله تحقیق خود اظهار می‌کند که برای بررسی تزئینات متأسفانه امکان دسترسی به منابع را نداشت.

«متأسفانه، تمامی استوانه‌ای فاقد طرح در تهران قرار داشتند و برای مطالعات علمی

در دسترس نبودند» (ای.مارکوس، ۱۳۸۸: ۴۲).
 مارکوس در مورد عدم آزمایش مهرهای حسنلو نیز اشاره دارد
 «تنها دو نمونه از این مهرها تحت آزمایش تعیین جنس قرار گرفته‌اند، زیرا بقیه در
 موزه ایران باستان در تهران نگهداری می‌شوند» (ای.مارکوس، ۱۳۸۸: ۸۵).
 نمونه‌گیری‌های سوگیرانه در راستای قوم‌سازی و تاریخ‌سازی باشد که از چشم
 دانتی پنهان نمانده است.

سفال خابور منقوش کلاسیک (همانند وضعیت سفال خابور منقوش
 به طور اعم‌تر) در واپسین مرحله مفرغ میانی دوره دوم به سرعت
 در حال افول بوده است، اما کاربرد سفال خابور فاقد تزئین در
 قالب اشکال شاخص خود استمرار یافته و برخی نقوش ساده روی
 سفالینه‌ها به چشم می‌خورند. به اعتقاد نگارنده حاضر این وضعیت،
 سفال‌های فوقانی اشتاین را توجیه می‌کند - سفال‌های فوقانی
 اشتاین، همانند سفال‌های به دست آمده از گمانه آزمایشی دین‌خواه،
 انتقالی هستند - و به پر کردن خلا موجود بین حسنلوی دوره ششم
 و حسنلوی دوره پنجم کمک می‌کنند. نمونه‌گیری ناکافی و انتشار
 گزینشی داده‌ها را شاید بتوان مهم‌ترین عوامل موثر در طرح ادعای
 «گسست فرهنگی» در اواسط هزاره دوم ق.م در حوضه جنوبی
 دریاچه اورمیه دانست (دانتی، ۱۳۹۶: ۱۶۹).

آشفته‌سازی

جز نخریب و غارت و تحریف که همه در راستای تاریخ‌سازی است باید به آشفته‌سازی و گزارشات ریل‌گذاری شده بر اساس این آشفتگی برای نوشتن یک تاریخ جدید با مصادیق آن اشاره کنم.

این ریل‌گذاری عمدتاً در راستای ورود اقوامی از سوی اروپا به ایران به نام «آریائی» بوده که یک گسست برای آن باید ایجاد می‌شد و ظهور سفال تک رنگ داغدار و کوزه لوله منفصل از لبه دو فاکتور اساسی این پروژه بود. دانتی به این تاریخ‌سازی تصنعی اشاره می‌کند و می‌نویسد:

خلائی را که سبب شده بود تا پژوهشگران قبلی ظهور افق سفال تک رنگ داغدار را به جایگزین شدن متناوب بر فرهنگ منطقه یا دگرگونی ناگهانی فرهنگی منطقه تعبیر کنند پر می‌کند. این وقفه یا گسست، تصنعی بود (دانتی، ۱۳۹۶: ۲۵۶).

شما گاهی حتی نمی‌دانید مهم‌ترین اثر باستانی آذربایجان چگونه کشف شده

است. از آن عکس و تصویری در حال کشف که مرسوم بود چیزی پیدا نمی‌کنید که گزارشات متعدد و متفاوت می‌خوانید.

در یک صبح بسیار خوب، زمانی که سرپرست هیئت (= دایسون) در چاله‌ای خم شده و با زحمت در حال جمع کردن تکه‌های ریز ترصیع‌های پوست تخم‌مرغی بود، کایلر یانگ از اتاق دیگری لب ترانشه ظاهر شد و با لبخندی گشاده از من پرسید: «نظرت درباره این چیه؟» و شی بلند و کثیفی را به سوی من دراز کرد. ارتفاع ۷ اینچی آن از چیزی عجیب و غیر عادی حکایت داشت - ناگهان حقیقت نمایان شد! جام نقره به شکل مخروطی با کف تخت - و پوشیده از دو ردیف از شمایل‌های کوچکی که با الکتروم روی سطح جام کار شده بودند! ناگفته پیداست در حالی که سرپرست هیئت در نگاه اول نسبت به این کشف اتفاقی بی‌اعتنا بود، دستیار میدانی سایت (= کایلر یانگ) از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجید. این ساغر را در حقیقت یکی از کارگران از داخل خاکستر یافته و بیرون آورده بود و با تبسم جزئی آن را بالا گرفته و گفته بود: «خوبه؟». این نقل و قول نشان می‌دهد که در فصول اولیه کاوش‌های حسنلو کارگران هیئت حفاری گاه گاه یافته‌ها را بدون ترسیم طرح، گرفتن عکس و یادداشت برداری از خاک بیرون می‌آوردند (صدراپی و علیون، ۱۳۹۶: ۸۹ - ۹۰).

این امر بیانگر نکته مهمی است که نمی‌توان به کاوش‌های گروه آقای دایسون و دیگران در آذربایجان اعتماد داشت و در غیاب روشمندی و ناظران معتمد و هرگونه مکتوبی که شاید مبین ارتباط با سومر و یا اورارتو بود معدوم شده باشد یا دست کم گزارشی نشود یا دستکاری شود.

دو روز پس از کشف مسرت‌بخش ساغر نقره، یکی از کارگران (به نام ایمان یا همان امامقلی محمدی) سرپرست هیئت را به اتاق کوچکی صدا می‌کند که بعدها به دلیل انبوه خاکستر و استخوان موجود در آن «اتاق استخوان» نامگذاری می‌شود (= اتاق شماره ۹ ساختمان سوخته I غربی). در این اتاق وی به بازوی مردی (= اسکلت ۳۸)

چسبیده به دیوار برخورد کرده بود که زیر آوارهای سقف له شده بود. در امتداد بازوی وی لایه‌ای از خاکه زرد رنگ قرار داشت که ردیف‌هایی از دگمه‌های مسی گرد به آن متصل بود - به عنوان نوعی زره و محافظ (HAS s58-445a-b). جهت ثبت بیشترین جزئیات مربوط به لباس که گمان می‌رفت باقی مانده باشد، سرپرست هیئت (= دایسون) شخصا کار کاوش را بر عهده می‌گیرد. پس از حدود یک ساعت کار، به طرز غیر قابل منظره‌ای تکه کوچکی از طلا کنار دیوار نمایان می‌شود. دایسون بلافاصله روی آن را می‌پوشاند. او سپس با طمانینه اطراف آن را می‌پوشاند و منتظر می‌ماند تا زمان تعطیلی کار فرا برس و کارگران برای دریافت حقوق به پایگاه هیئت بروند. پس از فرا رسیدن زمان تعطیلی، او با فرض این که شاید این شی یک النگوی کوچک باشد، کار کاوش را از سر می‌گیرد. بهت و حیرت لحظه‌ای را تصور کنید که به جای یک النگو لبه شیئی زرین به طول ۸ اینچ از دل خاک نمایان می‌شود! کایلر یانگ تا دیر وقت در اتاق دیگری مشغول کاوش یک قبر صندوقی اشکانی بود و تنها چارلز برنی کار سرپرست هیئت را تماشا می‌کرد. چارلز برنی پرسید: «آیا مزین است؟» با کشیدن قلم مو مشخص شد که قطعا مزین است. هیجان بالا گرفت. حالا نوعی جام کوچک مزین را در ذهن مجسم می‌کردیم. اما نه! از زیر خاک ظرف بزرگی به شکل سطل پدیدار شد که بر اثر فشار خاک تخت شده بود و ۸ اینچ ارتفاع داشت و محیط آن ۲ فوت بود! درخشندگی به عظمت زرین که تنها طلا - تنها فلزی که فرسایش بدان راه نیابد - می‌تواند داشته باشد. چه گنج اعجاب‌آوری - پوشیده از شمایل‌های اساطیری که جزئیات و ترکیب‌بندی آنها کاملا برای ما تازگی داشت! (صدرایی و علیون، ۱۳۹۶: ۹۲)

و یا توجه کنید در ۱۲ ژانویه ۱۹۵۹ دایسون توصیفی کاملا متفاوت از کشف جام در مجله لایف منتشر می‌کند.

او (= دایسون) به همراه دستیارانش تئودور کایلر یانگ و چارلز برنی، شروع به زدودن خاک از روی استخوان‌ها می‌کند و به ناگهان تکه‌ای از طلا پدیدار می‌گردد. «با این تصور که یک النگو است، من به کشیدن قلم مو ادامه دادم. همچنان که نقره به یک نوار و

به یک ورقه و سپس به یک جام زرین تبدیل می‌شد، چشمان ما از بهت و حیرت بزرگ تر و بزرگ‌تر می‌شد. آن را به آرامی از میان استخوان‌های بازو بلند کردم، داخل پیراهنم گذاشتم و به جایی رفتم که منشی هیئت، کارولین دوسکر، در حال پرداخت مزد کارگران بود. ظرف را بیرون آوردم و بالای سرم بردم: «بچه‌ها اینه-کشف الکشف!» با دیدن تلائو طلا در هنگام غروب، آنان ناباورانه به آن خیره شدند. آن را «پی‌بی» نامیدیم. پیش از آن که پی بی را جهت تامین امنیت آن به گاو صندوقی بسپاریم، آن را شستیم و با نوشیدنی پر کردیم. سپس همگی با گفتن «از لب‌های ماناها تا لب‌های ما» از آن نوشیدیم» (Life، 1959:60) (صدرایی و علیون، ۱۳۹۶: ۹۴)

و در نهایت گزارش آقای محمدی یکی از کارگران که کاملاً متفاوت است و می‌گوید آن له‌شدگی نتیجه زدن کلنگ او به خاک بوده و بعد از کشف جام او را به چادر فراخوانده‌اند تا از این ماجرا چیزی بیان نکند ولی او قبول نکرده است و تسلیم رشوه نشده و به دلیل همین خدمت این حفار، او در میراث فرهنگی استخدام شده بود. گزارشات معیوب در تمامی وجوه ادامه دارد.

مطالعه زیورالات شخصی به دست آمده از گورهای قبرستان واقع در تپه پیرامونی که قدمت آنها به دوره‌های ششم b تا چهارم c حسنلو باز می‌گردد، آمیخته با همان دشواری‌هایی است که در مطالعه کل محوطه حسنلو با آنها مواجهیم. شناسایی خود گورها هنگام کاوش آنها دشوار بوده است و از قرار معلوم کاوش آنها با شتاب و عجله صورت گرفته، اطلاعاتشان به سلیقه شخصی کاوشگر ثبت شده و بسیاری از یافته‌ها دورریز شده است. اشیایی که کاوشگران هنگام کاوش به گورهای مشخص نسبت داده بودند بعدها به گورهای دیگری نسبت داده شده‌اند و موقعیت اشیاء در داخل گور و تعداد آنها در زمان کاوش طبق رویه واحدی ثبت نشده است. آنچه مسئله را پیچیده‌تر می‌سازد این است که با بررسی اشیای موجود در بایگانی موزه پنیسلوانیا مشخص شده که گاه مغایرت‌هایی میان خود اشیاء و توصیف‌های ثبت شده، طرح‌های ترسیم شده و عکس‌های گرفته شده از آنها وجود دارد. لذا، مجموعه اشیای منسوب به هیچ یک از

این گورها جامع و مانع نیست (= نه همه اشیای موجود در هر گور را شامل می‌شود و نه الزاماً به تمامه قطعاً مربوط به همان گور است) نظر به این که دادگان موجود بسیار محدود است و نیز احتمال می‌رود خطاهای سهوی بسیاری به آن راه یافته باشند، باید به تفسیرهای بسیار کلی بسنده کنیم (دانتی، ۱۳۹۶: ۳۴۳).

حتی این امر در ارائه ریل در گزارش دانتی به چشم می‌خورد که چگونه تفسیر آثار نیز بایستی دستوری و طبق ریل‌گذاری باید باشد.

در اسناد پروژه حسنلو که به حدود سال ۱۹۶۴ میلادی مربوط هستند، شرح رویه‌ای که به ناظران کاوش‌ها ابلاغ شده بود تا در تجزیه و تحلیل سفال‌های به دست آمده از کارگاه‌های تحت نظارت خود مطابق آن عمل کنند (دانتی، ۱۳۹۶: ۱۶۵).

اگر از زاویه دیگری به قضیه نگاه کنیم، پروژه حسنلو این گونه‌شناسی‌ها را با هدف کمک به تعیین وجوه اشتراک شاخص‌ترین سفال‌های دره‌های اشنویه و سولدوز و سفال‌های معرفی شده محوطه‌های دیگر وضع کرده بود - قدر مسلم همه گاه‌نگاری‌های اولیه به همین شیوه وضع شده‌اند. در برهه‌ای که طی آن فرضیه فرهنگی - تاریخی در باستان‌شناسی ایران حاکم بود با کاربرد چنین روش‌هایی طبعاً ادله‌هایی برای این وجوه اشتراک فراهم آورده می‌شد - اشغال نظامی، مهاجرت و اشاعه خصیصه‌های فرهنگی سه ادله در این زمینه بودند. علایق پژوهشی پژوهشگرانی که این گاه‌نگاری سفالی را وضع کرده‌اند تا حدودی بر سوگیری‌های ذاتی موجود در روش‌شناسی و موضع نظری پروژه حسنلو دامن زده است (دانتی، ۱۳۹۶: ۱۶۶).

در بررسی سنجاق‌های شیردیس حسنلو و قدمت و تقدم آن نسبت به سایر نمونه‌های مارلیک و جمهوری آذربایجان می‌توان از یک تلاش هدفمند برای ارتباط دادن اشیاء به سایر مکان‌ها خبر داد. برخی سنجاق‌های قفلی حفاری نشده را نیز به ایران و لرستان نسبت

داده‌اند که دلایل قطعی برای پذیرش این ادعاها وجود ندارد(= استروناخ، ۱۹۵۹: ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۷، ۲۰۰؛ کامبر، ۱۹۶۰ الف: ۹۸-۹۹؛ کلیمیر، ۱۹۷۴ الف: ۱۱۵-۱۱۶؛ ن ک: شماره ۵۰۲) (وایت ماسکارلا، ۱۳۸۸: ۶۸).

تلقی وجود تمایز «خارج سکونتگاهی» و داخل سکونتگاهی (Dayson 1965:196) در الگوهای تدفینی در مقام یکی از مشخصه‌های افق سفال خاکستری تک‌رنگ داغدار در منطقه اشنویه - سولدوز - و به اعتقاد نکاردنه حاضر در سطحی وسیع‌تر در شمال غرب ایران - در بهترین حالت تردیدآمیز است. منشا این تمایز در اصل کشف این قبیل قبرستان‌ها در گیان و به ویژه سیلک از سوی گیریشمن بوده است. قبرستان‌های خارج سکونتگاهی در گوی تپه و خوربین یافت شده‌اند - محوطه‌های مهمی که اعضای پرژه حسنلو در سال‌های اولیه فعالیت خود در مطالعات تطبیقی به یافته‌های آنها استناد کرده‌اند (دایسون ۱۹۵۸:۳۲؛ یانگ، ۱۹۶۵:۷۴۰). این تمایز ظاهراً در مورد حسنلو و دین‌خواه موضوعیت ندارد و بر آنها تحمیل شده است و در اینجا نیز شاهد سوگیری غایت‌گرایانه هستیم (دانتی، ۱۳۶: ۳۶۱)

پژوهشگرانی که قبلاً به مطالعه خواستگاه سفال تک‌رنگ داغدار پرداخته‌اند تمام هم و غم خود را صرف یافتن بستگی‌های فرهنگی میان شمال شرق و شمال غرب ایران کرده‌اند تا الگوهای مهاجرت یا انتشار فرهنگی را اثبات کنند و در این میان به پیوندهای موجود با شمال شرق بین‌النهرین و قفقاز به استثنای پیوندهای کاملاً مبرز کمترین وقفی ننهادند (دانتی، ۱۳۹۶: ۳۶۲).

این دستپاچگی در ارائه الگوی سفال خاکستری و این گاه‌نگاری عجولانه و پر از مضحکه در مقاله‌ای از آقای ماسکارلا قهرمان آمده است.

تاریخ‌های پیشنهادی فوق برای آغاز دوره‌ی پنجم تفاوت چشمگیری با هم دارند و به ترتیب انتشار با یکدیگر در تعارض هستند: ۱۵۰۰،

۱۲۵۰، ۱۳۰۰، ۱۲۰۰، ۱۳۵۰، ۱۲۰۰ + ۵۰، ۱۴۵۰، ۱۲۰۵، پس از سال ۱۵۰۰. تاریخ‌های ذکر شده در هر یک منابع فوق حدود ۳۰۰ سال پس و پیش می‌شوند. هم چنین، زمان خاتمه‌ی آن چند بار به صورت ۱۱۰۰، ۱۲۰۰ و سپس به صورت ۱۲۵۰ ذکر شده است که تفاوتی ۱۵۰ ساله را نشان می‌دهد موضوع بحث برانگیز دیگر آن است که حتی یک بار در طی این چند دهه واکنشی به این تاریخ‌های متفاوت پیشنهاد شده نشان داده نشده و توضیحی در ارتباط با آن داده نشده است (وایت ماسکارلا، ۱۳۸۹: ۱۳۱).

به فرض چنین گاه‌نگاری‌هایی که می‌تواند مبتنی بر کربن ۱۴ باشد خود نتایج نیز سوال برانگیز هستند.

«همین تناقض در قدمت‌های کربن ۱۴ نیز که در منابع مختلف منتشر شده صادق است» (وایت ماسکارلا، ۱۳۸۹: ۱۳۱).

دانتی عنوان چنین روندی را در یک سطر خلاصه می‌کند:

«نظرات برخی پژوهشگران در راستای فرایند «ایرانی‌سازی» منطقه» (دانتی، ۱۳۹۶: ۳۵).

در این پروژه همه می‌دانیم که نقش دایسون و شاگردش یانگ چقدر چشمگیر بوده است آنها تنها تابع یک روند برای چنین ساخت تاریخ بوده‌اند و مجری یک پروژه از کارپردازان آن متفاوت هستند.

دایسون، یانگ و دیگران تعاریف خود را بر مبنای چند شکل سفالی شاخص و منتخبی از اشیای به دست آمده از گورها استوار کرده و در کنار آنها اشارات بی‌پایه و اساسی نیز به نهشته‌های سکوتی داشته‌اند (دانتی، ۱۳۹۶: ۳۶).

یک لایه مشکوک آشفته ۲۲ چنین عملکردی در آریاسازی صد سال اخیر داشته است بنابراین لزوم بازنگری و کاوش جدی در این امر بسیار مهم است هرچند آن از نظر محققین منسوخ شده باشد.

بنابر نوشته‌ی ای.م. دیاکونوف دانشمندان غربی بیش از هر واژه

دیگری از اصطلاح آریا سوء استفاده کرده‌اند. او اعتراف می‌کند که: «عادتاً محققان می‌کوشند درباره گسترش هند و اروپائیان و بخصوص ایرانیان در عهد باستان در آسیای مقدم غلو کنند». به کار بستن اصطلاح زبان‌های آریایی به طریق اولی اقوام آریایی در مورد همه سخنگویان به زبان‌های هند و اروپایی عملی غیرعلمی بود و متروک گشت. بعدها این اصطلاح را فاشیزیم آلمان اخذ کرد و بدان معنی و اهمیت نژادی داد و حال آنکه هیچ‌گاه علما چنین معینی برای آن قائل نبودند (جدی، ۱۳۹۶: ۱۷۳).

به نظر دیاکونوف: «تحقیقات پژوهندگان تاریخ ماد (که به طور عمده در آن کتاب تحقیق، منطقه آذربایجان مورد نظر است) صورت یکجانبه داشته زیرا دانشمندان غرب به تقریب فقط و فقط از نظرگاه نفوذ آریایی‌ها به تاریخ آن کشور اظهار علاقه می‌کردند. دانشمندان مزبور تحت تأثیر این سابقه ذهنی قرار داشتند و مهتقد بودند که اقوام شرقی به استثنای برخی برگزیدگان لیاقت رشد تاریخی مستقل را ندارند و برعکس آنهایی که به زبان‌های هند و اروپایی سخن می‌گویند واجد نقش و رسالت تاریخی خاصی می‌باشند و این نظر را دانشمندان مزبور به صورت تجلیل و تحسین نژاد آریایی موهوم و افسانه‌ای در آوردند. این دانشمندان به وسایل گوناگون، آثار و علامات وجود زبان هند و اروپایی را در سرزمین ماد باستانی، بزرگ جلوه داده و از روی قصد از اهمیت این حقیقت می‌کاستند که پیش از ورود هند و اروپاییان صحرانشین و خانه به دوش، در اراضی مزبور، فرهنگی عالی و دولتی متکامل (مثلاً در سرزمین ماننا) در آذربایجان وجود داشته و این خود در تکامل تاریخ نورسیدگان که سطح رشدشان پست‌تر بود، مؤثر واقع گشته است). چطور که حتی شاهنامه فردوسی هم به این برتری اشاره نموده است (جدی، ۱۳۹۶: ۱۶).

سرجان ملکم که سابقه ماسونی آن برای همه آشکار است یک عامل اساسی و افرادی چون گیرشمن، پروفوسور پوپ، یانگ، ادوارد براون و همه این مجموعه تنها و

تنها در خدمت همان ریل بودند.

سر جان ملکم دوباره در سال ۱۱۸۷ شمسی مطابق با ۱۸۱۰ میلادی برای تکمیل مذاکرات سرهارفورد جونز به ایران آمد. این بار منفی ترین سیاست استعماری و اهداف خاص فرهنگی را که در این مجال منظور نظر ماست، در راستای پیش برد اهداف انگلیس بکار می‌برد. او با نوشتن کتابی تاریخی به نام «تاریخ ایران» (پارس) *The Persian History* تاریخی ساخته و پرداخته استعماری و هدف دار را برای مردم ایران به نگارش در می‌آورد. این کتاب از اولین روزهای نگارش خود تا مدت‌های مدیدی (قاجاریه و پهلوی)، در واقع تا انقلاب اسلامی، پایه و اساس آثار بسیاری از نویسندگان ایرانی را تشکیل می‌داد که یک نوع تاریخ سازی و جعل تاریخ استعماری بود. البته ادوارد برون انگلیسی (E.G. Browne) مأمور عالی رتبه‌ی اینترجنس سرویس هم، کتاب «تاریخ ادبیات ایران» را در راستای اهداف استعماری - ادبی نوشته است که الگویی برای عده‌ای دیگر گردید که آنهم جای بحث خود دارد (جدی، ۱۳۹۶: ۱۴).

تئوری و نظریه‌ی زبان و نژاد هند و اروپایی توسط عوامل استعمار پیر انگلیس در هندوستان جهت استعمار و استعمار آن مملکت عظیم تدوین یافت که چنین به مردم آن سامان القاء کنند که گویا زبان و مردم هند و اروپا از یک ریشه‌اند. حالا که برادر قدرتمند یعنی انگلیس، هندوستان را مستعمره خود ساخته مسئله‌ای نیست، آنها با هم برادران و خواهران قدیمی‌اند. غربی‌ها این دیدگاه را به تدریج از هندوستان به طرف ایران و اروپا توسعه دادند. و دیدگاه در بین عده‌ای جا خوش کرد. سپس آلمان طرف رقیب آنها به میدان مسابقه و رقابت آمد و تئوری آریایی را تدوین نمود و یارگیری کرد و رضاخان انگلیسی این تئوری را بسیار مقبول تر یافت. و تبلیغات شدیدی در این خصوص شروع گردید و آثار آن تا کنون در بین باستان‌نگرایان و آریامحوران به حدت و شدت خود کم و بیش باقی است (جدی، ۱۳۹۶: ۱۶).

زیر چنین تاثیراتی و قرائت‌هایی نگاه ما به گزنفون، هروودوت و سایر تاریخ‌نگاران یونانی که تاریخ ایران متکی به آنهاست ما در مورد همه موارد ساخته شده حتی ماد مشکوک می‌شویم.

در کتیبه‌های بر جای مانده هیچ اشاره‌ای به برافتادن مادی‌ها و برآمدن پارسیان، فتوحات بزرگ پادشاهان، جنگ ایران و یونان و موارد دیگر نشده است (ملازاده، ۱۳۹۳: ۱۳).

به نظر می‌رسد حتی بزرگنمایی مادها ساخته و پرداخته یونانیان باشد.

اورمیه

آنچه برای یک پژوهنده مغروض است تنها متریالی است که از زیر زمین خارج می‌شود و خوشبختانه سراسر آذربایجان غنی از این آثار است که دست کم درصد سال آینده همه این تحریفات را عریان خواهد کرد تناقضاتی که گاه در همین عصر روی سطح می‌آیند.

در مجموعه‌های تکه سفال‌های موجود در باستانی موزه دانشگاهی دانشگاه پنسیلوانیا، سفال تک‌رنگ داغدار به صورت «دین‌خواه سوم» و سفال اورمیه مکشوفه از همان لایه به صورت «دین‌خواه چهارم» نام‌گذاری شده است (دانتی، ۱۳۹۶: ۵۱).

در کل شاید اصلاً هدف از مستندنگاری حسنلو ایجاد زمینه و فراهم نمودن بستر برای این مهاجرت بازی بود.

از زمان کشف نهشته‌های اوایل «عصر آهن» در غرب ایران، پژوهشگران درصد تبیین تاریخچه سکونت‌ها، ترکیب نژادی و فرآیندهای فرهنگی کلان منطقه در نیمه دوم هزاره دوم ق.م اغلب با مبنا قرار دادن امواج مهاجرت‌های ادعایی و پیوندهای احتمالی با اقوام پروتوایرانی، بر آمده‌اند (دانتی، ۱۳۹۶: ۶۲).

این امر با وقفه‌ای مصنوعی در یک ارائه غلط مملو از سوال انجام شده که امروزه آن را زیر سوال می‌برد.

تنها آثار بسیار محدودی از مفرغ میانی سوم و اوایل مفرغ جدید در حسنلو کاوش شده است و فرآیندهای شکل‌گیری محوطه و مسائل ناشی از نمونه‌برداری دست به دست هم داده‌اند تا وقفه‌ای تصنعی در بخش مربوط به اواسط هزاره دوم ق.م در توالی حسنلو به وجود بیاید (دانتی، ۱۳۹۶: ۵۷).

دانتی با صراحت کاملی این موضوع را ناشی از ریل‌گذاری حاکمیتی می‌داند.

طرفداری طولانی مدت و لجوجانه از فرضیه‌های مهاجرت اقوام سازنده سفال خاکستری غربی قدیم و عقیده کمابیش ضعیف شده انتشار جمعیتی متناوب، ریشه در دو موضوع داشته است. موضوع اول همان است که کارل پوپر در حوضه علوم اجتماعی، در نقد مکتب اصالت تاریخ آن را «اثر اودیپی» نامیده و ضمن آن اشاره کرده است که همانند بحث حاضر ما، پیش بینی بر امر پیش‌بینی شده اثر می‌گذارد. به اعتقاد نگارنده حاضر منشاء این موضوع مطالعات پیشین گیرشمن بر روی سیلک A است که طی آنها وی فهرستی از ویژگی‌های فرهنگی فرضی و مدلی از امواج متعدد مهاجرتی را با هدف تبیین ورود اقوام ایرانی به فلات ایران باب می‌کند، همگام با حرکت این اقوام، فرهنگ «سفال خاکستری» (سیلک A) منتسب به آنان نیز حرکت می‌کند و سیلک B منادی ورود نهایی آنان است. طبیعی است که چنین فرضیه‌هایی در یک حکومت مدرن‌سازی شده و نوظهور [= حکومت رضاشاه] بسیار مورد توجه قرار بگیرند و با آغوش باز پذیرفته شوند (دانتی، ۱۳۹۶: ۶۴).

تفسیر نتایج مرتبط با گاه‌نگاری هزاره دوم ق.م با جزیره‌ای شدن تحقیقات به مانع بزرگی برمی‌خورد: بخش محدودی از یافته‌ها، از قبیل فلان سفال خاص یا فلان مقوله از اشیاء، جهت مطالعه از

سوی پژوهشگران انتخاب یا در اختیار آنان قرار می‌گیرد بی‌آنکه آنان به یافته‌های هم بستر آنها، اسناد دست اول کاوش‌ها و بررسی‌ها و فازبندی تفصیلی لایه‌نگاری و آثار معماری دسترسی داشته باشند. در بسیاری موارد، هیچ مطالعه‌ای روی یافته‌های کاوش‌ها، به ویژه سفال‌ها، غیر از واریسی سطحی و سرسری آنها حین کاوش و حین تقسیم‌بندی آنها متعاقب کاوش، انجام نشده است (دانتی، ۱۳۹۶: ۵۶).

در برخی ترانشه‌ها، تکه سفال‌ها در مقادیر زیاد نگهداری شده‌اند - عمدتاً در کارگاه‌هایی که با هدف آشنایی با توالی گاه نگاشتی کاوش شده‌اند، از جمله گمانه پیشرو U22 و کارگاه دوره اول که هر دو در تپه مرکزی قرار داشتند، در تپه پیرامونی، تقریباً تمامی سفال‌ها حین کاوش یا اندکی پس از آن دورریز شده‌اند. در برخی کارگاه‌ها، یادداشت‌های کلی در مورد انواع و اشکال سفالی ثبت شده‌اند (دانتی، ۱۳۹۶: ۱۶۵).

بالعکس با این آشفتگی‌سازی لایه 22 می‌توان همین سفال داغدار را با فرهنگ کور - ارس پیوند داد.

وجود قسم نقش‌کنده و مهر زده سفال تک‌رنگ داغدار که در گزارش‌ها کمتر به آنها پرداخته شده، گویای پیوندهای نزدیک با جنوب قفقاز هستند. «پرسش‌های جدید» دایسون - به ویژه آثار و استلزامات آنها در مورد تاریخ‌گذاری سفال تک‌رنگ داغدار و فرضیه‌های مهاجرت - پی گرفته نمی‌شود و دیدگاه رایج در سال‌های بعدی این بود که در انتهای حسنلوی پنجم گسستی ناگهانی حادث شده است (Dyson 1977) (دانتی، ۱۳۹۶: ۵۱).

این همه اتفاق برای تاریخ‌سازی توسط افراد فرصت‌طلب با عملیات شبه باستان‌شناسی که با آشفتگی و جابه‌جایی و تحریف در پی تحریف تاریخ خود خواستند از آذربایجان مستند از نظر علمی منسوخ و در کانال زمان مورد ارزیابی و فضاوت

آینا یعنی قرار خواهد گرفت.

- ام.ویت، ماری، ۱۳۸۷، تپه حاجی فیروز، ترجمه: علی صدراپی و صمد علیون. انتشارات گنجینه مهر.

- چاوش اوغلی، رفعت، ۱۳۹۷، کمربندهای اورارتویی، ترجمه رضا غفاری هریس، پروژه ترجمه حسنلو.

- شینجی فوکایی، نامیواگامی و ماسودا، سئی ایچی، دیلمان ۱، ترجمه: ولی جهانی، صمدعلیون، شهرام رامین.

- صدرائی، علی و علیون، صمد، ۱۳۹۶، حسنلو و اورارتور: مگاهی بر حضور اورارتوها و یادگاری های آنها در منطقه آذربایجان، پروژه ترجمه حسنلو.

- صدراپی، علی و علیون، صمد، ۱۳۹۶، قیزیل جام حسنلو، نشر پروژه حسنلو.

- گروه مولفان، ۱۳۹۷، تاریخ آذربایجان از دوران باستان تا ۱۸۷۰، ترجمه: علی حسین زاده. نشر اختر.

- گروه مولفان، ۱۳۹۰، مجموعه مقالات کاوش‌های پژوهشی حسنلو. جلد اول، ترجمه: صمد علیون، علی صدراپی. نشر گنجینه هنر.

- طلائی، حسن، ۱۳۹۲، ایران پیش از تاریخ عصر مس سنگی، انتشارات سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها.

- مورتگات، آنتون، ۱۳۹۰، هنرین النهرین باستان، مترجم انگلیسی: جودیت فیلسون، مترجمان فارسی: زهراباستی، دکتر محمدرحیم صراف، نشر سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها.

- ماتیلدا ویت، ماری، ۱۳۷۸، تمدن‌های دشت سولدوز، حاجی فیروز، ترجمه: علی صدراپی و صمد علیون، نشر گنجینه هنر.

- وایت ماسکارلا، اسکار، ۱۳۸۸، تمدن‌های دشت سولدوز، کاوش‌های عقرب تپه، ترجمه ی علی صدراپی و صمد علیون، نشر گنجینه هنر.

- هنری دایسون، رابرت، ۱۳۸۹، مجموعه مقالات شهر تاریخی حسنلو، ترجمه و گردآوری: صمد علیون، علی صدرائی، گنجینه هنر.

- هاملین، کارول، ۱۳۷۸، تمدن‌های دشت سولدوز، دالما تپه، ترجمه: علی صدراپی و صمد علیون، نشر گنجینه هنر.

- هنری دایسون، رابرت، ۱۳۸۸، تمدن‌های دشت سولدوز، فرهنگ‌های اولیه سولدوز، ترجمه: علی صدراپی و صمد علیون، نشر گنجینه هنر.
- حسن زاده، یوسف و میری، سیما، ۱۳۹۱، هشتادسال باستان شناسی ایران، نشر پازینه،
- رنجبری، احد، ۱۳۹۴، ورزقان گوهری پنهاندر گنجینه گردشگری، نشر اختر.
- گروه مولفان، ۱۳۸۸، جام زرین حسنلو جلد اول، ترجمه: علی صدرائی و صمدعلیون، انتشارات گنجینه هنر.
- ملازاده، کاظم، ۳۱۳۹۴، باستان شناسی ماد، نشر از سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها.
- روشنفکران آذری و هویت ملی، علی مرشدی زاده، ص ۹۱۲ کوشش، «آذربایجان ایران است، ایران آذربایجان» / ۴ / مهر / ۴۲۳۱].